

# ستاره

شماره ویژه ۱۲۲۷ ماهنامه سپتامبر ۱۳۸۱  
مطابق با ۱۳۸۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۵  
۱۳۸۱



۴۶



ستاره  
ملیونانی  
هنر در کتاب

گروه هنرمندان

سپهرهای افروز  
در شرف استقامت

Ketabton.com



# سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک  
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۰



... خداوند کار فرمود در عالم  
یک چیز هست که آن تراوش کردنی  
نست ... پس ادسی درین عالم  
برای کاری آمده است و مقصود -  
انست همین ان نمیکزاردی هیچ  
نکردن باشند ...

۶ خداوند فرمود [ ولقد کریمنا بن آدم  
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس  
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -  
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه  
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی  
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که  
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من  
میاید . ادسی را برای ان کارهای  
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی  
چنگم قدر خود نمید انسی  
مفروشه خویش از ان که تو بیس -  
گران بهایسی

از فیه مافیه  
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب  
دست باز دارد .  
عقاید و نظریات در مضامین به  
نویسنده گان متعلق است .

**ایڈیشن**  
**مستشرقین و مفسرین**  
**فون بیست**  
**رسم و عیادت**  
**دستخط خدمت**  
**تحت سوال قرار**  
**گرفتار است**

**در آفریقا**  
**در برخی مناطق آفریقا**  
**مشترکاً ۲۰ فیصد**  
**ایران**

**۵۲**

**پستولند داستان**  
**۳۴**

# رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



**باجا سفر**  
**۱۸ صفحه**  
**چاپان**  
**سرزمین عجایب تمدن پروید**

PROPERTY OF  
**ACKU**  
**5803**

صفحه ۵۷

چای سبزه  
 چای سیاه

## صنعتگرش آیدز کلبانک و کلبش



مصاحبه اختصاصی مجرب سبادون با نجیب الله برادر استاد خلیفه (صفحه ۳۸)

خدا نوازه:  
 هوانب صحت خود و اطفال  
 تان باشیبه . محضرتنا  
 در مورد حفظ الخوخرا کئی  
 عملن ا ایکرم : شهر خطاناب

**در شماره ماه**  
**جوئل**  
**برای شما**  
**این مطالب**  
**برادر لریم**

- اسرار یک پرمی در شهر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجهه و فریدریشکا
- ترتیب ریور دپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبه تا منگشکر آواز خوان سده ما

نشریه اتحادیه ژورنالیستان  
 مدیرمسئول: دوکتور ظاهر طنین  
 تلفون : ۲۴۵۱۰  
 معاون : محمد آصف معروف  
 تلفون : ۶۲۷۰۲  
 سکرترمسئول : ضیا عبادی  
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیه  
 عکاس : شمین گل  
 آمر چاپ : عبدالله  
 لیتو تایپ : محمد عارف  
 چاپ مطبعه دولتی



تصحیح شعری :  
 نشر علم صفحه (۵۱)  
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان  
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۵) و (۶)  
 برادران استادان نجیب الله خان و عثمان خان  
 لطفه نورات ذیل را بهتر از فرزند ن تصحیح  
 تا بعد از صفحه (۱۲) بقوه درس ۱۲ بجای ۵  
 از صفحه ۳۳ بقوه درس ۵۱ بجای ۷۱  
 از صفحه ۳ بقوه ۵۱ بجای ۵۱  
 بقوه ۵۱ بجای ۷۱  
 هجرتان در صفحه (۴۱) در محوس  
 حبیب (تو افر) حبیب (بنیامین) مطالعه  
 فریاد



انطباط در بسیاری

از مکاتب چایوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



# در فرهنگ مکتب

## بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان و بیست و نهم

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام مردم جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش زواید و غایب های مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباط در بسیاری از مکاتب چایوسی را به خود سری ها، بی پر وای ها، تغییر حاضری ها و ارتقای اتو ماتیک خالصی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که همی را نیز در مکاتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لایر از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا گاهی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چیره نمایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مراجه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسأله اصلی است که به آن عطف توجه گردد.

خبر نگاران مجله سپاهون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به بررسی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سیاه و سفید مجسم سازند.

در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد.

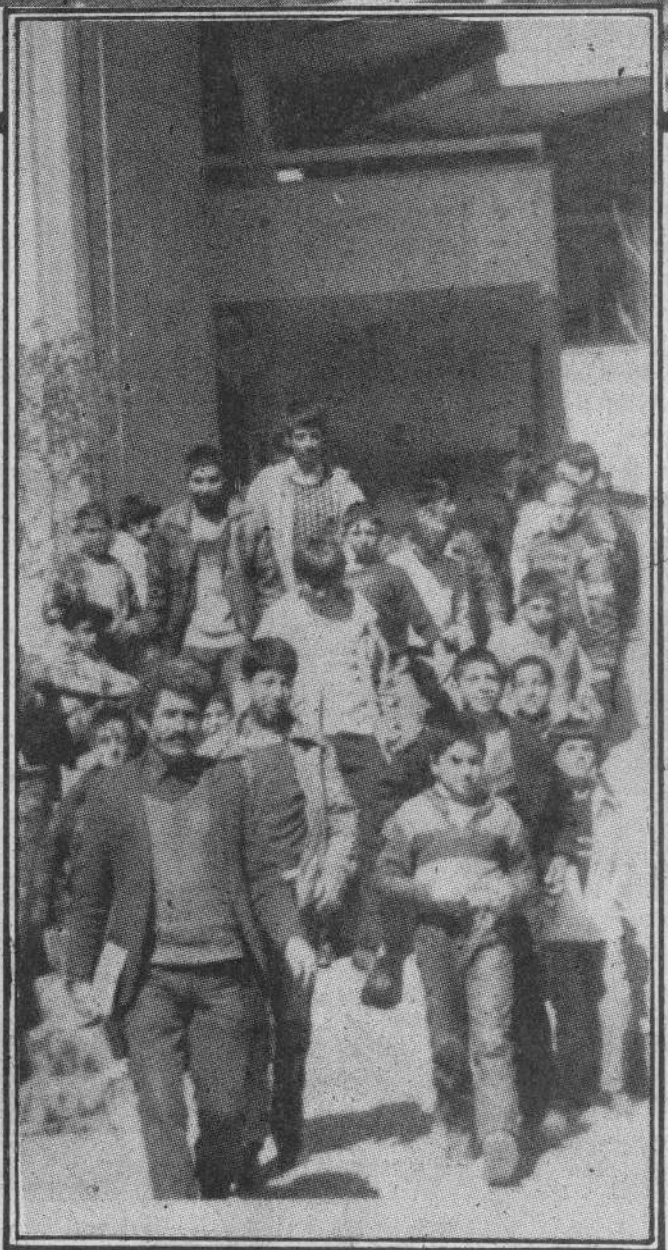
این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

# آموزش ملی چی

## قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند. با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.))

خبر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شدند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. مد پر لیسه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقاضای بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقاضای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید.

در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

# تدریس خلاف رشته در مکاتب

## اصول تد ریس را مینمایند



روزگار  
روزگار  
روزگار

های معمولی تاس میگزفت . از چرخان  
مصابحه های پیش به اساس وقت پول میخواست  
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان  
تعبیه و تنظیم میکرد . . . .

♦ ♦ ♦  
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند  
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه  
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب  
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود  
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه  
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به  
هم نمی آمد!؛ او که بجز در رول های مثبت  
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ  
رولی روگردان نبود .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول  
هر سوزناز فری . . . .  
وسرا انجام با تخیلات تازه ترزنده گس  
اوتام و نشان های د پگری نیز کامی کرد  
از برابر کرده های پرد ، فلم برداری تا  
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،  
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس  
پارلمان . نه این ترتیب من او را در سه  
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان  
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت  
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)  
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوته  
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها  
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره  
امتیاز بچن ندا شتمبا شد . در جای او را  
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی  
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت  
میدند و کسی او را افشا میزند . در کسی  
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را  
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی  
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش  
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ  
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر  
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب  
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦  
در بین پارلاقات ما پس از چند سال  
هنرمایی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز  
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد  
هیچ نشانه ای از غرور و خود خواهی در وجودش  
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره نا امیدها  
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کمروسی  
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦  
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار  
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب  
سوپرستار را حاصل کرد : بازورنا الیست



ستاره  
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصا نیکو استقبال شد

سن سن کمالیا

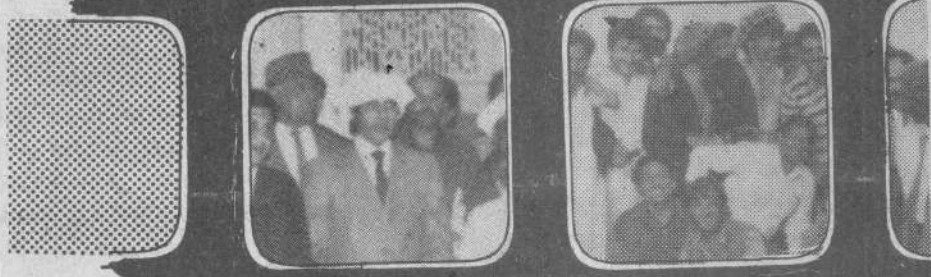


# دینار

# اسرار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: دشری شاه رشاد زیاره

دکتاب دویله یوه کسه کی راغلی چی د څیړندوی په مامور شریک هامر په یه خولی بوری موندنی وینتارو څخه دخولی دڅواند خانکر نسی څرگندولی . خو اوسنی کیه . فیزیک او بیولوژی دا توان لاس ته راوړی چی دشری لیک څرگندولی کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینتارو څخه لاس تراوړی . که دای سره ستاسی وینتارو یانه شی دوی بر شی . مخصوص له خوا ددی وینتارو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به دسی هم یوه نیاست . هر څل دسر دینه اودنای سره ستاسی دوینتارو بریښبول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخپلو خانکونو . عادتونو او شجرو به باب یادداست نای ته بریښی . ستاسی دسر سمیدو او بریښی څرپلو څخه وروسته یاسه وینتارو کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره موادو اخته یاست او که به ؟ یا دیو معناده شیان ؟ ایا که دیو سوداگر به شیان ؟



هواخواهان هنر امتیابہ بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت . گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود . امتیابہ بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود . آن ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم ه آن ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند .

از بر سر هاراحتها زمین ببرد و آن راهبه دست نشینمبارد .  
وجودیت امتیابہ ، شخصیت و شهرت تمام گروه هنری رانحت الشعاع قرار داده بود . و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است .)  
لحظات برگشت امتیابہ بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد . ولی در مورد رفتن گروه هنری ( که چند روزی آن صورت گرفت ) حتی خبر ساده ای نشر نگردید .

امتیابہ بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد . او میگفت : من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت . بگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است .



بچه در صحنه ( ۸۴ )



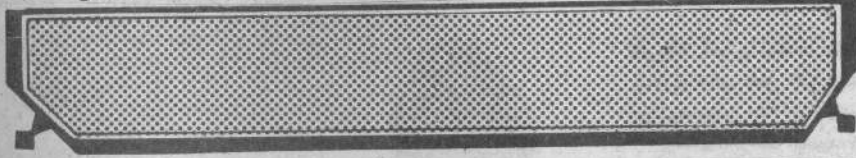
گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظما از طریق تلویزیون و جراید - یکی پس دیگری نشر میگردد . در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود . تقریبا تمام سوالات در بیرومن فلم ها و زنده گی خانوادگی او میچرخید .  
آواز زورنا لیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسیدند . زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است . گاهی او از جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر ( که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است ) خودداری میکرد حتی باری بیاشاری زیاد از خبرنگار جگلسه سباورن خواهش نمود تا کتک جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خداگواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند . شاید به همین جهت بسوه که امت حالت واحساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد :  
با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد . زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همچنان نوازی های خود کوچک ساختند . اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم . از آنچه امت گفته است میگردم . و لسن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحمیلی زیاده روی نموده ( شاید در آن لحظه تعدد پ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود )

فلم (وشنو) به دیاستد پورتم . او مسرد عجیبی است . د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنا است ( یعنی تنگ شکاری ) . . . شتر و گن سنا به من گفت : ایمن چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید ؟ اگر من به جای شما زورنا لیست هامیبودم ، ( اشاره به سوی امتیابہ نموده علاوه کرد ) مثلا از امتیابہ بچن میپرسیدم : تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری ، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی ؟ تنهاسوی خوب بودن همه چیز نیست .  
فکر کردم که امتیابہ باشیدن ایمن حرف برانروخته خواهد شد . اما او خنده - می کرد و گفت : مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابہ افرین گفتم .

امتیابہ بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است . کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است . این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد . بدون استثناء تمام میبودن هانقش داشتن در برابر امتیابہ بچن خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند .  
امروز او شهن طبع ، بر حرف و بیوقیب است . و آوازه شهرتش مرز قاره هارا در هم ریخته است .

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابہ بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید .  
اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابہ بچن گرفت . هواخواهان امتیابہ بچن دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابہ بچن ، دنیس دینس ونگها ، رمیش شراما وکل آمدند و دیگران



امتیابہ بچن بانیم قرن عمرش بنور در نقش جو زنبق ۲۵ ساله روسی و حسینی نظا هر میشود .



# گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنبري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده به کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرموزاوستلې وو. دې پوايي چې: ((يوآزي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.))

دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نيټه په انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پورې يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پورې اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلو کې تاريخارا بله څپره هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعنصررويش ښځې. دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپرنه ښځې چې معتاد کله الکول پس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پورې څپره ده داده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپرنې له پاره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې خورا څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوپي دگوجنيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسې نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځي دهغه دناروغي په

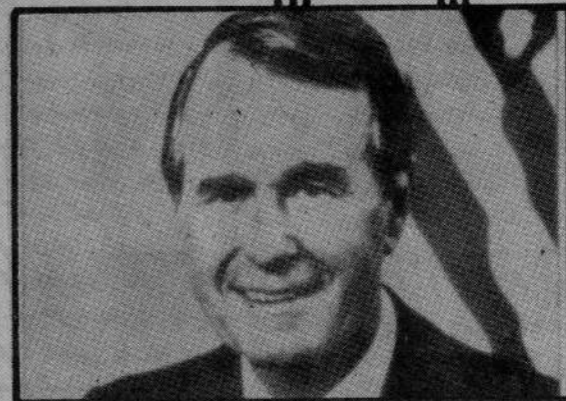
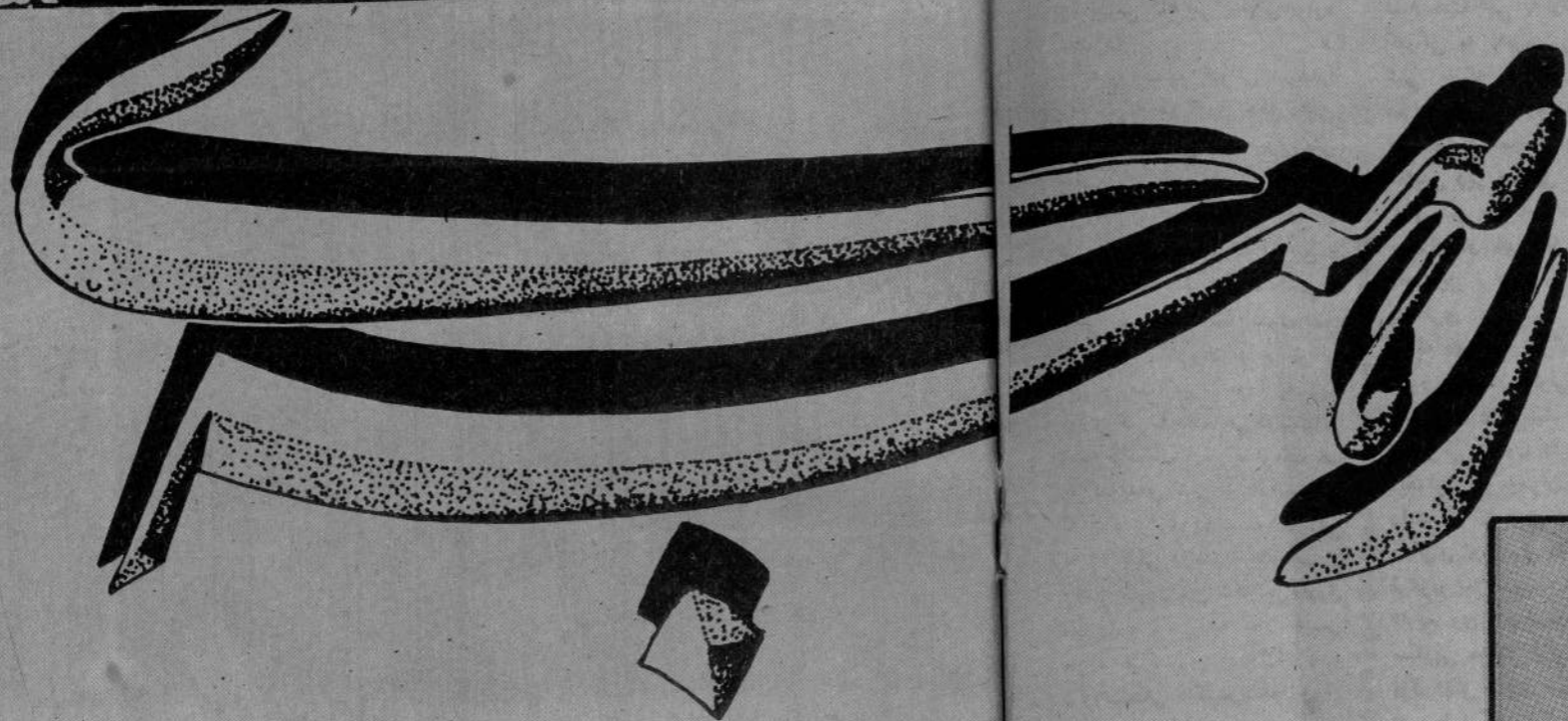
# دوينستې انواسرار



دويندېانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پورې د مخدره موادو معتاد يې دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښي. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې ورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې دا کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيرني دلاس انجنس د کفورنيا دپوهنتون پروفيسر پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو رونالډ سايجل، ويرجين هيل او کيميا پوه ويزنر باومگارتنر له خوا زمویل شوی دی. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دوينې به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکې لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گڼوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولونه خوراهم لږ گڼ شي نوهغوی دالبوميني مادي سره دگڼېلو له پاره دراديو اکټوي ماليکولونو سره په سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلابراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلو کې دتوبرکلوز په ويرجنې ناروغي اخته شو او افيون يا ترياک يې دمستگنوا درملو په ډول استعمالول چې همدغه افيون په وينستا نو کې

شیر شاه رشاد



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد. مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در رهرو رداینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند. سیمای جنگ عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای

کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورا به مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند.

اعضای کانگرس بدون مقاومت باردیگر انتخاب شدند و در دفتر رهبری سالهای ۱۹۹۰ مانند سالهای ۱۹۷۰ اوضاع در هم و برهم احساس گردید. البته این حرفهای زشت و ناسزا نیست. ای کاش واقعاً رهبری ما نند ماشین میبود. جیمی کارتر و مایکل دو کاکیز استثنای چنین

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما او با عین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آنرا ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. در جبهه بندینهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد. و به این ترتیب ریاست او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد اقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور که مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن و یا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن- کنیدی به این طرف هیچ رئیس جمهوری توانمند یهای اداری و معجزه بی رانداشت. لیندن جانسن و ریچارد نکسن کارهای زیادی را انجام دادند، مگر بی اعتمادی آنها را عا جز ساختن با اطمینان باید گفت که در هر وقت عین رهبری موجود نبوده است. خانم مارگریت تاجر رهبر درستی برای بریتانیا نیای کبیر به خاطر نبود که نتوانست آن را با اروپا یکجا سازد. حوادث در اتحاد شوروی بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که ((کدام قانونی و یا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرأت نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپید

تغییرات ضروری در  
طرز و ابلیم نامستوانه  
به روز رهنه تازه  
ایجاد شود،  
اما ایجاد رهبر تازه...

بقیه در صفحه ۵۱



# دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی  
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپان  
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کردید و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنهاش لفریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوانت (کاننسی ستوت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوانت با کلسیون

جد بد دامن های مینی ژوب خوش به آمدن برانمودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. مابین باد بد تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگردد بد بعد متوجه شدند که یک چیز فیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جدا پ) آنها گردیدند و از تعجب باد هان باز برای چند لحظه دگر رجای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از سالها خبر شدند و بدین تأمل از جریانات فیر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امیکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولک یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندرین کویزین و پروگاردین فرانسوی را به مثابه پیش گامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیالوون، بریت بارود، الیزابت تا پلور حتی میگردند. کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یک از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه صورت عده در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود - هران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰) مابین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگردد بدند بعد ها متوجه گردیدند که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری سازند. میلیونها نفر از جنس لطیف پارزوم قدانی تا پلوت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

# زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند. شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیاییان مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از فرضیه به ثبوت مبدل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمرید پیار - نمت گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکوپرفه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: ((هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم)) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

# جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مبدل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون برای ینکه و سایل - جانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فا کولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواها نه بهبود و توسعه مناسبیات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

# قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

# ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن اتمی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتمی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

# از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

# در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبوری ای سی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسر است. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعال اند، گرفته میشود.

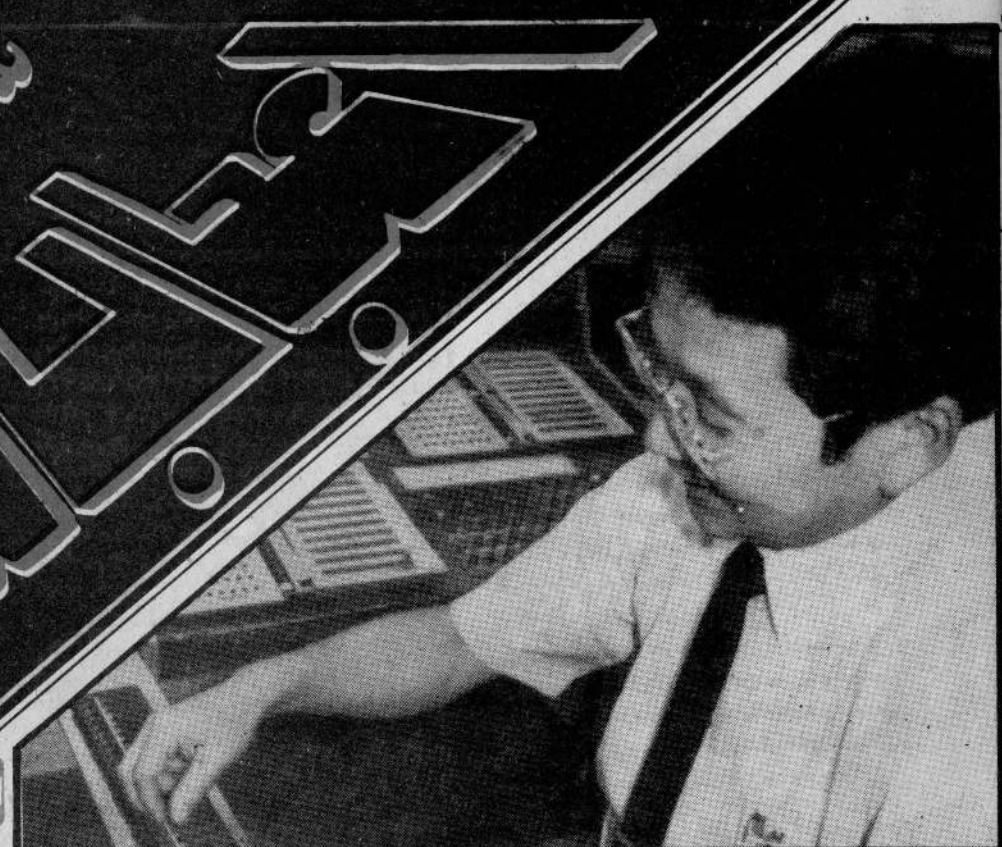
# تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوگ) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، یوگو سلاوی، فرانس، ایران، شرکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذارند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

# پتر و گراد، پتر بورگ یا لیننگراد

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه، انتخاباتی برپا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشند مهای لیننگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورگ تعویض شود و یا این که همچنان لیننگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لسنگراد کنونی شهر بر حادته بود و همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لیننگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لینتن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها ها می بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورگ خواهد شد.

# سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان  
با فرهنگ اما کوشش  
می‌کنند  
جایانی‌ها تا در جیح می‌دهند  
تا البوم فرهنگی تمام  
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمانوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو (( تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن آن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق و فتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. ((آیا جاپانی‌ها بازم بدون جاپان جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))  
**مردم بزرگ اما گوشه گیر:**  
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنایی و بسنجاری از سیستمهای اجرایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!  
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.  
می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به معنوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.  
**یک نقش مشکل:**  
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود در آورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکونی گزین در آنجا ندارند.  
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقایی ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !  
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.  
اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. ۴۵ با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.  
**روابط اجتماعی جاپان:**  
به گفته یکی از منتقدین جاپان

# اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های آکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش هایم چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات آکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج - الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

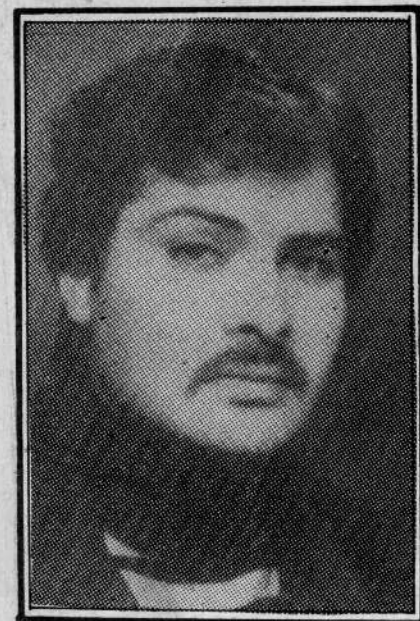
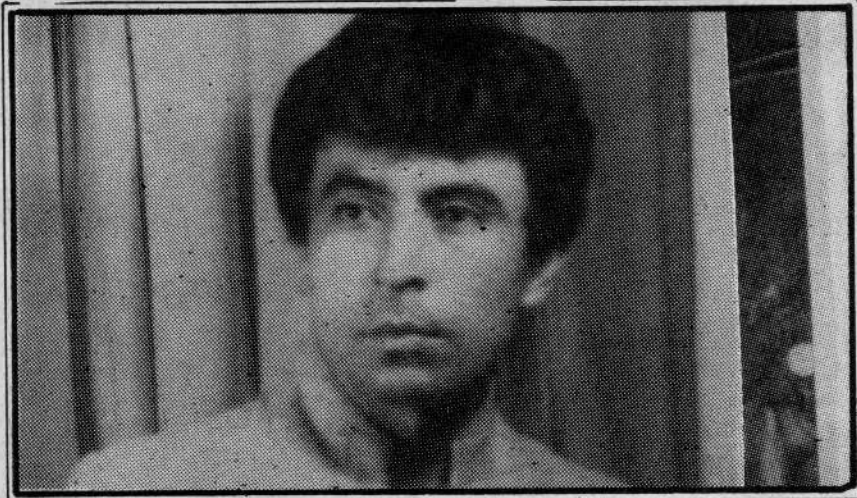


زیب الله انیل

## خوشحال دی ...

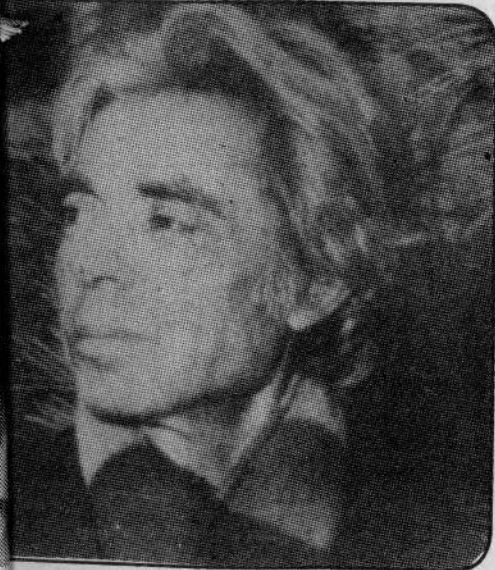
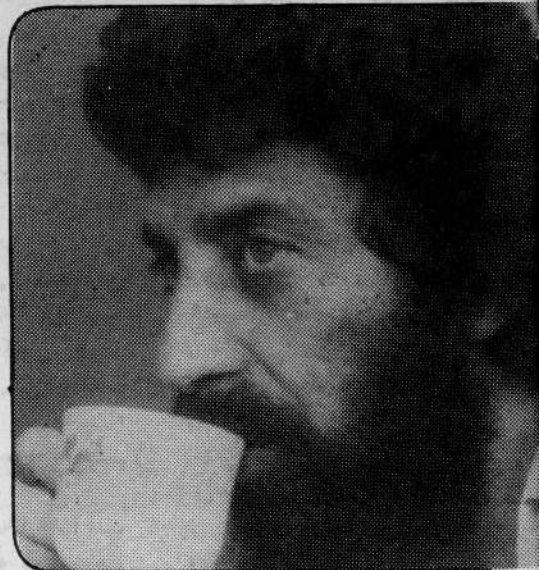
راد یوازتولینون کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی دی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوی اوتلینون بی یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی پیوند نیسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسته بی د لوبری لعل لیاره د گوند زوی به تلویزیونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینتونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسیده به حال کی دی .



## سیری با آهنگی مار جسدیر

محترم عزیز اوارخوان جوان و محیرب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بودم و تلویزیون ن بودم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه امامه کی دارد اوسه هگ جدید تیت نوار راد یو نموده و تصمص تلویزیونی ساختن برا نینس دارد . وی میخواد برای عبد قربان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



# سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

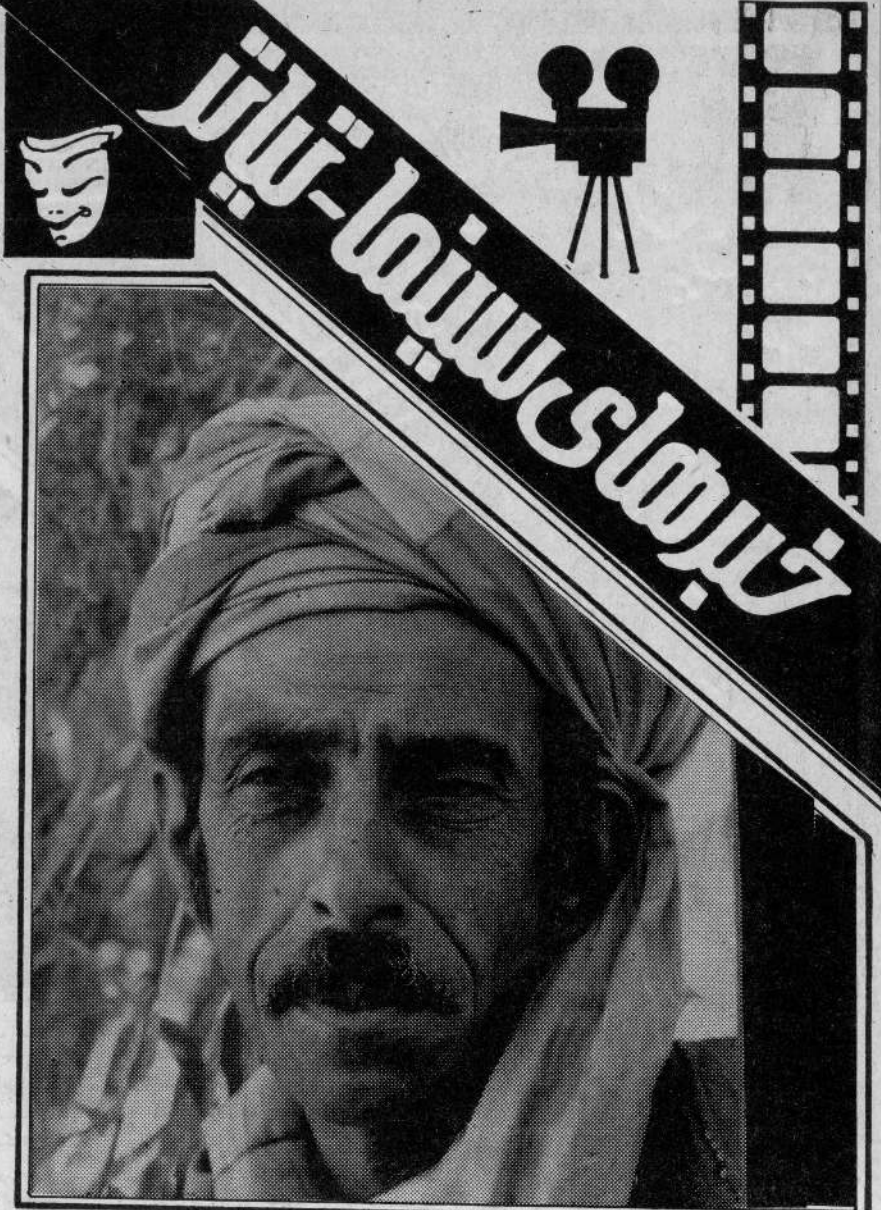
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که در بعه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

# هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به اخاطردیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که امید وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خبر نو څخه ستاسو به مورديكي  
ضدق وكړي نوډاكتري به ډير ژر  
ستاسو دمرونه ناخواله تشخيص  
كړي.

**د تداوي لاري چاري :**

که ستاسو ناخواله د ناروغی  
له کبله وی لومړنی گام د تداوي  
بـه خاطر دهغو فعاليتونو خنډول  
دی کوم چي درد زياتوی - ځيني  
وخت امکان لري د همدغو فعا -  
ليتونو خنډول به ډير لږ وخت  
کي موثر واقع شي. سربيره  
پردي نوري لاري چارې دي هم  
د دغه درد د له منځه وړلو بـه  
خاطر موجود دي، چي موږ اوس  
ورته اشاره کوو.

**د درمي پکارونه**

د بوي پلاستيکي سپک وزه ډېرې  
بـه واسطه چي د لاس د مرونه  
سره برابره وي او کولای شي  
مرونه وساتي دهغه درد هم  
له منځه ځي که ډاکتر د انصميم  
ونيسي نولاس به عادي حالت  
اوپا هم تر پخلسو درجو زياتې  
د دوو اوډريو اونييو به شاوخوا  
کي به همدغه ډېره کي ساتي.

ځيني ډاکتران ډېرې هميشني  
استفادي ته ترجيح ورکوي  
ځيني نور توصيه کوي خو پوازي  
د شبي له خوا ورڅخه استفاده  
وشي.

**- دکورتيزون (دسترونيډ) تطبيقول :**

دکورتيزون په ډول د بويه دارو  
طبق کول دمرونه به اوډو کي  
ليدي وړ خو محدودی نتيجي  
له خانه سره لري.

**د پروسيدني پو ضد غيسو استرونيډي دارو :**

دغه ډول داروگان چي سپرين  
اوديويروفن هم دهغو له ډلي  
څخه دي به ځيني کسانو کي  
کولای شي التهاب او برسيدنه  
دومره لږه کړي چي درد له  
منځه يوسي.

**جراحی :**

د جراحی عمل - چي چي  
دمرونه د وړي د جلا کولو بـه  
اثر مرونه هډوکي او وړي نور  
بـه منځني عصب فشار نه راوړي  
پاتي په (۷۴) څرک.

ډاکتر بنايي دز څخه  
وغواړي چي خپله څنگه دمیز  
بـه سر کيږدي به داسي حال کي  
چي مټ اولاس موسم او عمو دي  
نيولي وي. خپل مرونه د بوي  
دقيقې به شاوخوا کي کوزونيسي  
که دغه حالت ستاسو د مرونه  
د درد سبب شونو معنو ميري  
چي به دغه ناخواله اخته ياست.

**۲- د تانيل نښه :**

ډاکتر بنيايي ډيسر ورو  
ستاسو دمرونه به منځني عصب  
ضربهوو هي، که دغه ورو ضربي  
ستاسو به گوتو کي سوزيدنه  
رامنځته کړه علت يي کيدای  
شي دمرونه ناخواله وي.

**۳- داکتر و دياگنوز ازماينښت :**

د دياگنوز به ازماينښتونو کي د  
برښنا له جريان نه د ناروغی  
د وروستني تشخيص لپاره  
زياتي گتوري دي د عصبی  
لپردوني د سرعت مطالعې، د  
الکتریکي تحريکونو د لپردولو  
پاره د عصب قابليت معلوموي.

د دغو ازماينښتونو سرته



د بولاسستيکي سپکه وږه  
دمرونه د ناخوالو لومړني درمان  
رسول شايي لږ نا آرامي ډېره  
برخه کړي څوکه بوله د غسو

بـه ځينو وختونو کي به وږه  
کي د بويه کسيته شته وائي يو  
بدوډي يا بويه برسيدنه لکه  
روماتيزم برسيدنه د مرونه د  
کانل به منځني عصب فشار  
زاوړي دمرونه، نا خواله که

هم به نورو دليلونو لکه د ترونيډ  
لږ کار کول، د شکر ناروغی  
ماتيدنه، مکروب يا ډاگرومگالي  
په نامه يوه بله نادره ناروغی  
هم د بيوډي هيپوفيز هم ځان  
ښکاره کړي، اما اصلي علت  
يي به ورځينو فعاليتونو کي  
دمرونه کوز نيول دزيات وخت  
لپاره دي، هغه کارونه چي  
کيدای شي دغه ناروغی رامنځته  
کړي تکراري کارونه دي، د دغو  
کارونو له ډلي څخه، ليکل،  
تايپ کول، انځور کړي، فوټر -  
چلول دمالباري د وساينو څخه  
استفاده (پيل وهل) کالي مينځل  
پيانو غږول، او بدل او گڼ - بڼل  
(دي).

دغه ناخواله اخته کسيان  
زياتره وائي چي ددوي ناخواله  
د شبي اوسپار له خوا زياته ده  
اوځيني وخت دعضلاتو دضعف  
ياستيدو او وچيدو هم اخته  
کيږي.

که تاسو دا ډول ناخوالسي  
لري شايي ځيني کارونه لکه،  
د شبي له خوا د لاسونو غږول  
له کت څخه، د لاسونو موبيل  
او خنډل اوپا هم به لاسونو د  
تودو اوسرو او يو توپول بـه  
موقت ډول ورسره مرسته  
وکړي.

**تشخيص :**

که دمرونه به ناخواله اخته  
ياست يوه يادونه نښي يـسا  
ازماينښتونه شايي به تشخيص  
کي درسره مرسته وکړي.

**۱- د تانيل نښه :**

تيريري تر فشار لاندې راځي،  
منځني عصب حواس انتقالوي  
او دغني گوتې ځيني حرکتونه  
کنترولوي به دغه عصب باندي  
فشار امکان لري د لاسو نسو  
دستني، دستني کيدلو، گرځي،  
سوزيدني يادرد سبب وگرځي  
به زير و هوا ډو کي دمرونه  
ناخواله به غني گوتې د شهادت  
پر گوتې، منځني او د خلورمي  
گوتې به نيمايي اثر واچوي.  
سوزيدنه، درد يا گرځي کولای  
شي ځيني وخت بوزته خواته  
هم وځغني اونه حتی اوږي ته  
هم ورسپړي.

دغه ناخواله اخته کسيان  
زياتره وائي چي ددوي ناخواله  
د شبي اوسپار له خوا زياته ده  
اوځيني وخت دعضلاتو دضعف  
ياستيدو او وچيدو هم اخته  
کيږي.

که تاسو دا ډول ناخوالسي  
لري شايي ځيني کارونه لکه،  
د شبي له خوا د لاسونو غږول  
له کت څخه، د لاسونو موبيل  
او خنډل اوپا هم به لاسونو د  
تودو اوسرو او يو توپول بـه  
موقت ډول ورسره مرسته  
وکړي.

# د مرونه او ناخواله اوډو



د بويه کي او منځني عصب دمرونه  
شوي کله چي فايږي تارونه  
راولي دمرونه ناخواله فشار لاندې  
اوسونې سره پوځاي بـه لاس  
اوگوتو يي منځ ته راځي

نو څخه اوسي چي دمرونه  
له رنځ څخه ناآرامه دي .  
بشپي دوه تر پنځه ځله  
تر نازينه زيات به دغه ناخواله  
چي زياتره به نښي لاس (هغه  
لاس چي ډير ورباندې کار  
کيږي) او د خلويستو نه تر  
شپينو کالو عمر کي منځ ته  
راځي، اخته دي . دغه ناروغی  
بـه استثنايي حالاتو کي کيدای  
شي د عصبی او عضلاتي هيښنو  
ضايعاتو دمنځ ته راتگ باعث  
وگرځي اما که نښي نښاني يي  
ډيري سختي هم وي د بيهي  
ښه کيدو امکان يي ډير زيات  
دي !

**د دغه ناخوالې علل څه نښي دي ؟**

دمرونه به ناخواله کي د  
لاس د منځني عصب هغه ټکي  
چي د نورو بويه وخت کي د هډوکي  
او دمرونه د له مفصل څخه جوړ شوي

**ددغي ناخوالې پيل به  
Carpal tunnel  
Syndrome (C.T.S)**

شهرت لري او نښايي يوه يا  
دواړه لاسونه له بي حسي او  
گرځي ايا سوزيدني سره يو  
ځای وي، امدوخ ته تيريده  
سره امکان لري درد هم رامنځ  
ته شي او اخته ناروغ ونشسي  
کولای شاده کارونه چي بـه  
گوتو اولاسو اجرا کيږي، سرته  
ورسوي، او په پای کي امکان  
لري د ډوکيا د لاسو سوزيدنه  
ناروغ د شبي له خو به هم  
باخوي .  
که تاسو به دغه ناروغی اخته  
ياست شايي يوله هغو زرهاو

ناخوالو سبب شي .  
بشپي دوه تر پنځه ځله تر  
نازينه زيات به دغه ناخواله چي  
زياتره به نښي لاس کي وي اود  
خلويستو کلو عمر وروسته  
منځ ته راځي.

تکراري کارونه لکه ليکل ،  
تايپ کول ، انځور کړي ، موټر  
چلول، دمالباري دوسايلو نه  
استفاده، دکالو مينځل د پيانو  
غږول، او بدل، گنډل او دستنو  
گنډل کيدای شي دمرونه د

# صالح

قوم نمود گوش از بند حسايش بریستند و دل در حجاب نخوت و کبر داشتند و چشم از مشاهده آثار صدق و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح را انکار کردند و دعوتش را استهزا نمودند و گفتند: این دعوت از حق دور و از راستی منحرف است آنگاه بسر زنش و ملامتش بر داخند. و چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی نایب او بید شمرند و گفتند: بیش از این، آثار خیر و صلاح در سیمای بدید بود، و ما تاسر از ذخایر ملی خود می‌بناشتیم و امیدوار بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم که پروردگار جهانیانست. گروهی از خردمندان و بی‌غرضان با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند ولی سران قوم، کبر ورزیدند و بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند: ای صالح! همانا که توازن فکر و انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده، یا سحری در باره ات کارگر افتاده، از این رو نسنجیده سخن میگوی

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی مغتری نیستید. حباران و سرکشان چون دیدند که صالح در آئین خود راسخ و بیسوسک حق خود متمسک است ترسیدند که اتباع و اعوانش آتیوه شوند؛ و برای ایشان بسیار دشوار بود که صالح بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و راهنمایی قوم نایل شود، و خلق از خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحجاب صالح متوجه ساخته بود گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجا مشغول بود و یکرور به آبخشور میرفت و رو ذ دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقام را بصالح متوجه ساخت زیرا از این راه صدق رسالتش را دریافتند و بحقانیت دعوتش یقین کردند. این ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشانرا بوحشت انداخت و بر ریاست و بولت خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بحجاب صالح متوجه ساخته بود گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش مینهادند. از دست شدت بیم و هراس گسام وایش میگشیدند. تا سر انعام یغنی و دلال و ناز و دلبری زنان متوسل شدند و بیادست که زن را با چون خواهشی کند مردان را ای ب آو دن خواهشش سر و جان میبازند. عاشقان دلده که بامید نگاه می ناله و آهی داشتند منظره ای بهت انگیز و حیرت آور دیدند! از کطف ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود اکنون خویش را بر او عرضه میکند. و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بیز زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه خود میخواند و یکی از دختران ماه طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد و تنها تقاضای آن عروسان زریبا اینست که این شتر را که خیا لشان را ناراحت میدارد و نوبت آب را از اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان قبیله دارم میدهد. بی کنند. جوانان عشق از ایسن فرصت استفاده کردند و آتش غریزه جفت جویی در دلپایان شعله کشید و شور عشق نیرو هاشان را مضاعف ساخت. و جرات و جسارت تشان را بیفزود، تا در مقام تهیه وسایل کار بصالح مخزونی یا بنوعوان و انصارش برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت وساعت معین در کعبه ناچه صالح نشستند تا چون از آبخشور باز آمد ((مصدق)) از کینگاه تیری بنشان ساق پایش زها کرد که اسخووان زار در هم شکست. شتر بر زمین افتاد پایش تیره بر سینه اش فرو رفت و آن را بکشت بدینگونه ناچه صالح وای کردند و از فرمان پروردگار شان رخ برتافتند و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی ما بیاور!

صالح گفت: من شما را از آزار ناچه بر حذر ساختم ولی شما دست نگاه بیالودید، و بر جرات و جسارت خود افزودید. اکنون سه روز در خانه های تان بمانید تا پس از آن عذاب بر شما درآید و در جنگال عذاب گرفتار شوید. این وعده ای است که دروغ در آن متصور نیست.

بقیه در صفحه ۱۳

## ز قرآن بسیار بود راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام کردند و از سر معارضه گفتند: ما آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم. یکرور ناچه صالح که بیکری سبتر و شکلی مخصوص داشت چهار پایان قوم را دم داده و شترانشان را ترسانند بود. از اینجهت وجود آن شتر را که گامی هنگام احتیاج بسای از استفاده باز شان میبخت تا پسند داشتند. و بر آن خشم گرفتند، و از طرفی چون وجود آن شتر حجتی آشکار بر صحت دعوی صالح بود و توجه قوم را باو روز افزون میساخت. اندهمدهند که ما را ازین راه، مومنین بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو باوجود سابقه تهدید و انذار صالح بر بی گردن گشتن شتر تصمیم گرفتند. ولی باز در اجرای آن تصمیم دچار تردید شدند و بر جان خود ترسیدند و از فکر نزول ناپ و وحشتزده شدند و همچنان روزگاری بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس معجز و نشانی طلبیدند. صالح شتری را بر انگیخت گفت: آیت و علامت صدق دعوی من این شتر است که یکرور آب میاشامد و روز دیگر آبخشور را بسرای شما میگذرد. پس او را در استفاده از آب و مرتع آزاد گذارید. صالح از طرفی دید که جاه طلبان و متکبران قوم بر کفر خود اصرار دارند و در پیروی باطل یا فشاری میکنند و از طرفی این نکته را هم در نظر داشت که منکر از ظهور حجت خصم خود بریشان میشود و از آشکار شدن برهان او بیسناک میگردد؛ بلکه کینه نهانش از قیام شاهد و فوت برهان بجیش میآید، پس ترسید که میباید منکران بکشتن آن شتر بر خیزند. از اینرو ایشان را از قیام با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد دست با زردن آن ناچه بگشایید که اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما نازل خواهد شد.

# ای قومی! چرا بدین شکر ایمان نمیکنید

شب دیجور حوادث از نور عقلت روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه روایت از کار های فرو بسته خود گره بگشاییم ولی افسوس که آرزو های مانقش بر آب شد. و تو هدیرن گفتن را آغاز کردی و شیوه ای ناپسند پیش گرفتی. این چه آئین است که ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش خدایان پدرانمان منع میکنی، از صورتکه ما با این عقیده بار آمده و با این کیش بزرگ شده ایم ما در کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم و بسختن اطمینان نداریم و بصدق مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و رسم نیاکان خود را بسوی تیر ترک نخواهیم کرد. صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش را در میان ایشان اعلام فرمود. و نعمتهای خدارا با ایشان یلا آوری نمود. و از خشم و انتقام الهی بیستان داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که بخاطر شان آید گفت: من از دعوت خود نفعی نمیجویم، و غنیمتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی، نه از جهت نسب بر ما برتری و نه از جهت حساب از ما فزونی و نه از جا و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما کسانی هستند که از تو، به پیغمبری شایسته تر و بر رسالت سزوار ترند و تنها چیزی که ترا با این راه داشته جاه طلبی و مقام پرستی توانست! قوم با این منطق ضعیف و بیان سخیف میخواستند صالح را از دین خود باز دارند و از دعوت خسویش منصرف سازند. و با او چنین وانمود کردند که اگر از او پیروی کننند راه راست منحرف خواهند شد. صالح از بهتانشان رخ بنافست و بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد گفت: ای قوم! هرگاه من با آنکه از جانب پروردگار خود حجتی آشکار دارم و از رحمت او برخوردارم راه و رسم شما را پیش گیرم و با آئین شما بگردم پروردگار خود را عصیان کنم. پس کلام کس مرا از عذاب او باز میدارد یا از عقابش امان می

قوم عاد بعلت گناهان خود هلاک شدند و خدا سرزمین ایشان و خانه هایشان را بقیوم نمود از زانی داشت. قوم ثمود جای ایشانرا گرفتند و پیش از آن سر زمین را آباد ساختند و آبها روان کردند و باغها و بوستانها ترتیب دادند قصر ها بر افراختند و از کوه خانه ها تراشیدند تا از حوادث روزگار با آن بناه بر نسد. زنده گانی آن قوم بناز و نعمت و جا و ثروت میگشت ولی در برابر سر آسمه نعمت، خدای راسیاس نیگذازدند و شرط و ححد و شکر الهی را رعایت نیکردند، بلکه روز بروز بر طغیان و عصیان میفزودند و بر راه کبر و سر کشی و عناد و حق کشی میرفتند، تنها را شریک خدا میدانستند و بجای او میپرستیدند و از آیات الهی روی بر میافتند و گمان میکردند که با آن ظلم و فساد اخلاق جاودانه در آن ناز و نعمت خواهند ماند.

خدای تعالی صالح را که از جهت نسب برگزیده و از جهت علم و عقل برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد تا قوم را به عبادت خدا و توحید او فرا خواند و ایشان خاطر نشان ساخت که خدای یکتاست که ایشان را از خاک آفریده و آن سر زمین را بنیرویشان آباد ساخته و آنرا بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای ظاهری و باطنی بخشیده است سپس قوم را از پرستش تنها منع کرد. و خاطر نشان ساخت که آن تنها مالک و قادر بر هیچگونه نفع و ضرری نیستند و در برابر مشیت الهی کاری از آنها ساخته نیست صالح خویشاوندی خود را با قوم تذکر داد و گفت: شما همه از قوم من و از ابناء عشیره من ایماز اینجهت من خیر شما را میخواهم و نیست سویی در باره شما ندارم، پس قوم را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش توبه کنید. زیرا خدایه تائبان و خواننده گانش نزدیکست و دعایشان را اجابت میکند و توبه ایشان را میبذرد.

صالح با کمال مهربانی و لطف قوم را بر اینگونه دعوت میکرد، و لسی

سره لاس  
اوگريوان  
دی

# تشت اولیوالی

زموڼر  
فرهنگی  
محیطیو  
ډول



خومره گټه اخېستی شی  
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی  
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون  
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه  
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی  
پشمري شوي دي . په دغه معتبر سند  
کې چې له دوستیو مراخلو وروسته په خپل اعتبار  
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي  
شتمنیو ټولې خواړی یې زندل کېږي او هم  
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکزي چې هند او سره افغانستان  
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده  
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پښتانه گوران  
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره  
اشنادي .  
اکبر کرکزي تراوسه خپلی خلپور اترونه  
خپاره کړي دي .



باید فرهنگي مسایلو  
لسره جنگي ، خشن او  
د غضب له مخی چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم  
لاري چاري نېدل کېږي .  
له دې چې تیرښود افغانستان د فرهنگي  
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو  
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي  
توګه د هیواد دوران تولېز - سیاسي حالت  
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې  
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر  
زموڼ د ټولنی اړینې فرهنگي حالت د خوراکی  
موادو د ترخولو څخه په تردی ، پورتنیو  
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

کېسو مجموعه .  
- شپې د لنډو کېسو مجموعه .  
- خپواد پي يادونې د تحقيقي مقالو مجموعه  
- په خانقاه کې د پانېز روښان عرفانسی  
اؤ فلسفي څيړه د نوي تحقيقي اثر ، موزيڼ  
د فرهنگي نړيوالې لېږني په اړوند اود هیواد  
پښتو ادب بياتر اړه خاصه توګه پښتو  
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې  
دادي څېړنيزي .  
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-  
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې  
د فرهنگي لښکزي لاس ته راوړنو اټکل وکړي  
هغه څه چې د فرهنگي لښکزي د اعلام سره  
اړه لري بېلې او زموڼ د هیواد فرهنگي حالت  
په څه دي دغه دوه مفروضه سره توپیر  
لري په دې مانا چې فرهنگي لښکزي د پښتو  
د نړيوال سازمان له خوا په نړيواله سطحه  
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی  
دري کاله تیريزي چې خوږه نوي بېل کېږي  
چې په دې باب پيلې او توضیحات ورکړي .  
لسيزه د نړيوال له پاره هم اعلان شوي و .  
د منګوليا له پاره هم اړد افغانستان له پاره هم  
خود وروسته پاتي هیواد ونود فرهنگي تپولو  
اوسانلو پورې اړه لري چې خومره کولسی  
شی د دغه ډول مابیتونو څخه د کسان  
اوخپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په کسبه

روای دي زیات کویښونه کېږي . خو په  
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اړوان  
کې د ویره زوږی رښی اغلولی دي چې  
موزی روحا عاجزه کړي یوازیارونه کړي یو  
پودېل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو  
دېل د خبرې اړید وژمه نه لرو ، یوه بله  
د پوښتنی زڼ نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو  
پوخت یو . د اخیستګه فرهنگي حالت نه  
دي .  
زموڼ اړینې فرهنگي حالت له دې امله  
هم وچار او ګوډوي چې په دې خوښیو  
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ  
اوتیوتاریخ ته مریاید مراجعه کړي وای .  
اوله هموموزده کړه کړي وای له هغو  
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه  
نسی توګه دغه ډول فرهنگي پردیوالی  
زغلی شی خو زموڼ له پاره دانانړه نسخه وړه  
موزی په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتو کې  
پوداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر  
کولو اړی . خو زموڼ له سره وروته متوجه شوي  
پودا پخپو باید پری نه ښودل شی . باید  
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او  
غضب له مخی چلنده ونشي .  
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایډ  
د فرهنگ په نیم اړنایی نه شی ، باید د سطحی  
ګروسی بحاي دقت ، تاامل او ځواک افندو فکر  
ونسی . (باید د خومړیو اړولمل وګوهری  
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه  
وښوینل هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو  
باید مسولانه چلند وشی .  
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم  
حد پیل کوي . دوام کوي . اړدولتی فرهنگي  
مؤسسات اړد هغو مسولین څه ډول فکر  
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي  
پرځوړد کوي اوک جنگی - له اوسنی چومړي  
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب  
نه بکلی یی موند خوښیښی وه . ځکه په  
کم ستیو چې موزی ولاړ یو هغه خوږخوړی او  
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .  
- نن . د پرخلك په دي نظر دي چې زموڼ  
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کوم  
پدېده موجود ده . هرڅه . ځه لیکل

د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامنځ  
ته کېدلو سره ، نقد ته د پېښورتیا وپرمختګ  
لاړه اواره شوه شعر او داستان په برخه کې ولی  
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د  
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو  
مثلا ، یوشمیر پیاوړي نقادان وچې هغوي  
د شعر په برخه کې دکلیشه یی ، شعار ډوله  
یې مضمونه یې محتوي اثارو باندې خپل  
نقدونه ولکلې . همدانسان د داستان په



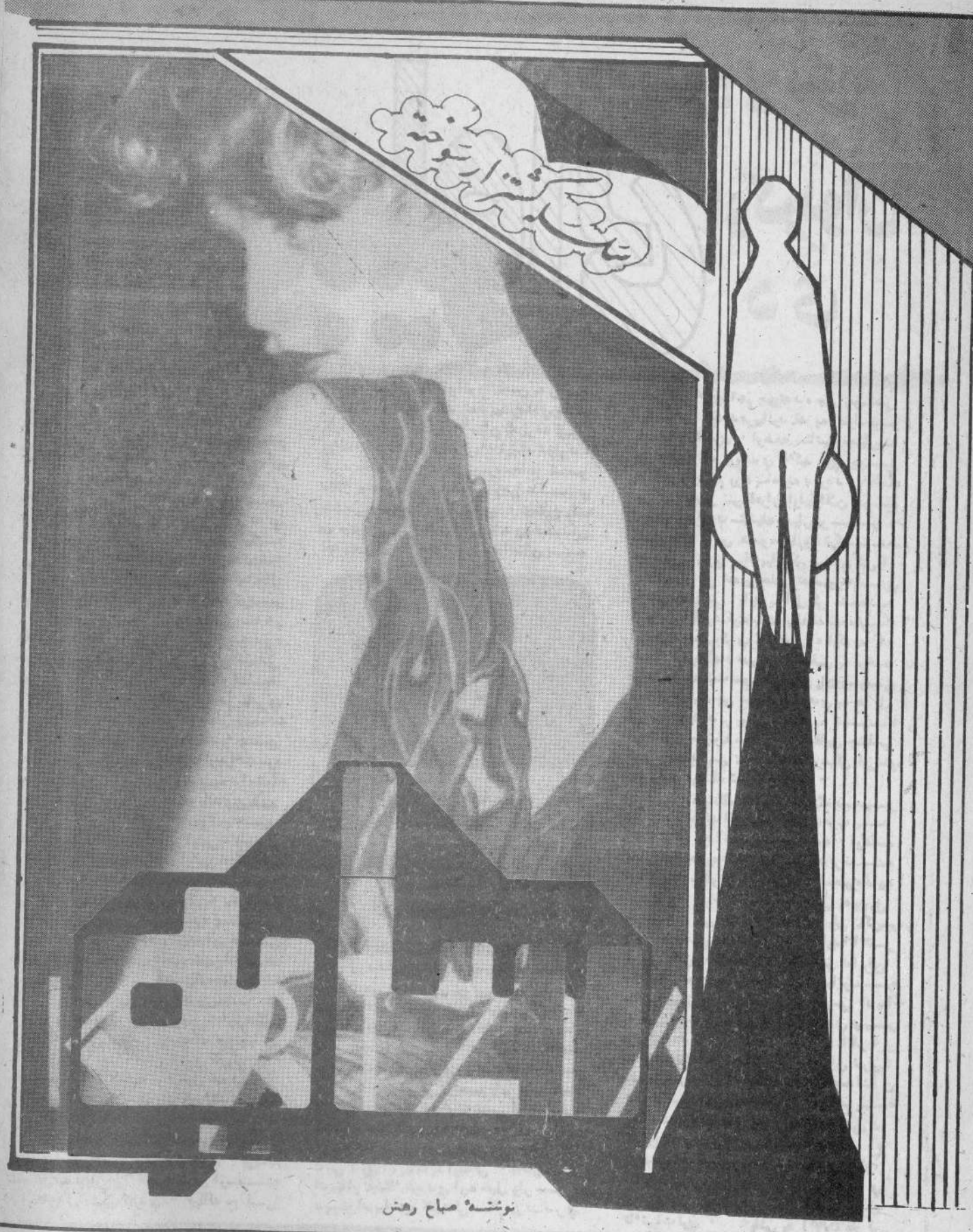
محمد اکبر کرکزي د افغانستان د لیکوالو  
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ  
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه  
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د پښتو ادب لښکزي ډول اثارو  
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود  
شوي وه . د پښتو زده خیاره شول خود نقدونه  
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . پښتو  
د دي پرمخای چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په  
سره سینه باندې واوړي او بحان ته متوجه  
شی اړه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه  
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسی اړد اکتسر-  
لمبلونه موزی په پوښتیا لولکې لیدلې دي  
ترکوم عاي پورې چې پوهنیز ورسوزن او  
ناسی دري ادبیات په اوله کې . د فارسی  
ادبیاتو نه هغه تړه دي اړه خپل وار سره  
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ  
اړتیاووننی نقد د پښتو ادب په اصولو  
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه  
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ  
په نقد وژنکې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه  
چې ګوند زموڼ ننی شاعران اولیکوالان هېڅ  
اړیام د پښتو د ستاتیک معیارونو سره  
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم  
حده پورې زموڼ پر ادبیاتو کې پرمخای ګټی ؟  
- داسوال لږ څه یوتحلیل ته ضرورت لري  
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه  
کړو چې ایا فرهنگونه باید یولهله ښه مثبت  
ارزښتونه جذب کړي ، یاخلی نه اړکه نه ؟  
طبعاً د فرهنگ د پخپلې اوتحقیق په برخه  
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې  
هغه فرهنگونه چې درشد اړدوي په حال  
کې دي باید د نړيوالې فرهنگ نه ښه  
اودښتوارزښتونونه مسائل . اوحقایق جذب  
کړي . مګر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه  
نقلو پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزی هېڅکله د نړيوال فرهنگ د پخپل  
نه کوښه پاته کېدلای نشو . نن د غرب په  
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه  
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه  
اړد شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره  
جوړته ده . (موزی شرقیان یوه ډول نه پوهول  
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناګرځیږ  
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اتا نهر  
پدې پورې ناګرځیږه ده په دې شکل موزی د ایران  
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه  
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادبیات  
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پسر  
موتو . د مثال په توګه (د ګوښی) اثار او  
په خاصه توګه دده بغاتاروکی (د یوان شرقی)  
دغه مشخص تاثره له بحان سره لري همدانسان  
دغه تاثره د غرب په فلسفی اثارو کې هم په  
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د  
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع  
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او  
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې  
نن روځ په سرعت سره په یوه بل باندې خپل  
تاثرات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان نزنها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیا نذر کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: ((شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند. من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد، بیا خوشونت نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با يك خانم شاد نزد ساله که همسایه خود مزمزمی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده اند. مرد خاموش بود و در سایه يك شرم خنک میخورد، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات جزو نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد. صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هم نوا پیسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی؟)) (آقلا) دخترت را خو ....)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتن، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه هایش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نو روز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نزد ساله بود. و اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چون مومی که بخار گرفته باشد آب شده چشمهایش را پرده شفافی از اشک بر کرد متوجه اش با گر په اش عجیب گفتم ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لذت نگاهش به تارهای ریشی نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په به چشمهای به و حشمت افتاده نو روز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه دروغین به خودش امکان يك دعوا را بدهد اما نشد. ناد په به افسر گفت که (( به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت؟ .... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با اندکی تا- مل گفتم از آنوقتها که عرو- سی کردی ، و او چنین گل- قصه را شگفتانده . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرت از من بسود و پدر و مادرم دروغ می- زندگی داشتند را سستی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر-

تمند ن در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشو ند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها یشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود. من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز در آمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود . چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نو روز در اولین روز های هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حا کما نه می قایم کرد. تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سو زانده به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد. او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تبا می چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه هایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیا ند میشدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شده ام از زنده گی پیدا شده ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم . نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بو کمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادتش شده . بقیه در صفحه ( ۷۵ )



چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌آمدند می‌دیدم در خانه هدی رکتب در بازار همه جا .  
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لاکه محکمی هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌دیدم می‌دیدم اگر در رکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌نگرفتم خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم و به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعه در راهت در همسایه ما آورده گفته بودند :  
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما هادی در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتفه بود و جسد بچه اش را بخیل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله هده بود :  
 - شهید من !  
 و صد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جسد را روی آن قرار داده بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه بی را باز کرد و به شال عروسی را کشیده بود و شال بوی ماده شد و کوبه می‌داد و شال عروسی خودش بود شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خیر کرده بود و جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدی در قبرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

آن روز تا به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خریطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک و قبرستان می‌رفت و می‌گفت . آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قبرستان را سیراب می‌کرد و هر پند گان را به همانی آرزو فرامی‌خواند .  
 آن روز تا به بعد بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجود تنه‌ای یک گلاس آب سرد می‌خواست . کویچه های برخلاف انتظار خالی واد و هگمکن بودند .  
 یکان دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و تکیه بودند به صورت شکستی به زنان شایسته داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند و همه ارضها بسته بودند و همه درها بسته بودند . نین دانه چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس مخفی شده اند پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کنم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می . می‌خواستم زود تر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌دیدم انگار آب سرد مراد می‌آورد . با احتیاط شروع به دیدن کردم یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خریطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم و گرمای سوزان نهر روز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

تو شدت سیوز می زاریه  
 نمودم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برداشتم و کشته باشم و پشت درش برده باشم که :  
 - بچه ات ...  
 هر وقت می‌دیدم همین حالت برایم دست می‌داد می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم آرزو آمده باز کردم که زن همسایه صدا کرد :  
 - کجا بروی ؟ ... باش !  
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کویچه چشم دوختم و منتظر ماندم . بغض گریه را می‌فشاردم . زن همسایه با غسل آب و خریطه آرزو می‌چنان می‌آمد به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با غسل آب و خریطه آرزو می‌بزرگتر می‌شود و یکبار به نظرم آمد که من جسد

پسرش را برداشتم و کشته ام و پشت درش برده ام . ام گفته ام :  
 - بچه ات ...  
 پس پس رفتم . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار آرزو همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و گفتم :  
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند . ... هر پنجاه خان ...  
 جمله قیراناتهام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان می‌خورند . می‌گریستند . همانطور که با احساس تقصیر عظیمی پیش می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .  
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولیندی سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همزده اعشاره هشت میلیون سربازانش سنخ هشت میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون جاپانی هشت صد هزار سرباز امریکایی هشت صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی هشتاد و هشت هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :  
 - نوشتید ؟  
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زیر لب زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .  
 معلم تاریخ ما از (( از موضوع خاراج شدن )) و از (( مزاحمت خلق کردن )) به چهار مترسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد و باز آن خارج نشود .  
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته هدی در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته هدی و در نابود کردن آن همه یهودی با هیئت اسر خدمت بوده است .  
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهی کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

کشته ها زهر زمین اند ... به خاطر کشته ها ... معلم تاریخ تباهش را به رسم زد و فرهاد کشید :  
 - از موضوع خاراج شدن ... مزاحمت مزاحمت ...  
 ولند ترهانگ کشید :  
 - بهرین پرو !  
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را می‌گرفتم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تفارسی به کارگرفته می‌تاشا می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به کارگرفته شان با معلم تاریخ ما خدمت هستند .  
 از همسایگان بدم آمد . از معلم تاریخ نیز بدم آمد . یکس کتابها هم را زیر بغلم محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم و به نظرم آمد که زهر قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌قرار دارد .  
 آواز زن همسایه به خودم آورد :  
 با بچه ام پنجاه نفر بودند ...  
 به نظرم آمد که مراسمش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزخمی شرمزده پرسیدم :

- کجا بروی ؟ در این گرمی ... آدم می‌مورد .  
 زن .  
 با نگاهش به غسل آب و خریطه آرزو اشاره کرد و تقصیر فرهاد زد :  
 - قبرستان !  
 نهدانم چرا از این باخسش شرمیدم .  
 از کارم ترسید . ساعت را دیدم و دوازده و نیم - بعد از ظهر بود تشنه بودم و چشم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایش فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاه هدی به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که غسل آب و خریطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .  
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر پاره سنی خانه نمی‌کشاند .  
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .  
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

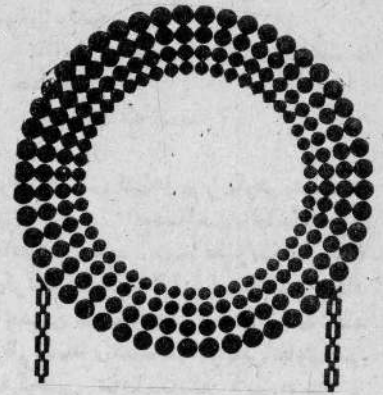
# طلیهای آب خریطه و مای آرزو

## رکتبوتران سپید

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر پر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر پر شد همه جهان از آدم های بی سر پر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فرهاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ! ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خاراج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

سرخش بهم نگاه کردم .  
 از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته می‌سازد و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که پلصد از همه بلند گویای سراسر جهان بلند می‌شود .  
 - از موضوع خاراج نشوید ! مزاحمت -  
 خلق نکنید !  
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها بهر آرزو زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :  
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نشستن است ؟  
 با آواز لرزان جواب دادم :

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراخ خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر پر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر پر شد همه جهان از آدم های بی سر پر شد .  
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :  
 - توالی نداری ؟  
 به خود فرهاد زدم :  
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ! ؟  
 معلم تاریخ ما بانگ زد :  
 - آرام و ساکت از موضوع خاراج نشوید !  
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد  
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند  
وسوی قبرستان میروند .  
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که  
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند  
با سطلهای آب و خرطبه های ارزین بیشتر

و خرطبه های ارزین در تایشان ساخته بود . از  
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند  
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا  
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند  
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید  
خودشانرا روی قبرهای که به صورت  
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند  
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه  
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت  
انگیزی تزیین شده بود انداخته . بعدا  
وسخفایانه گریست .  
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای  
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-  
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان  
را سیراب کردند . خرطبه های ارزین را هر  
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی  
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت  
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .  
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه  
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا  
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :

— با چه ام پنجاه و هفت نفر بودند .  
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد  
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن  
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که  
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :  
پچوات . . .  
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه  
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای  
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین  
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان  
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد  
که کرگسهای بسیار میبودند .  
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با چوچا-  
لی باز مانده بود . از لای در نزه باز چوبلی  
همسایه ما نمودار بود . چوبلی همسایه  
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه  
همسایه ما سوخته بود . . .  
در نزه باز چوبلی خشک بی آب و گلکهای  
سوخته باغچه همسایه ما دم را فشرده یکبار  
با خود گفتم :

# طلسمای آب

## خریطنه های ارزین و کبوتران سپید

نوشته سید زریح زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد  
بود . چادر نداشتم . با گوشه داشتم  
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خم  
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .  
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم  
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم . از وحشت  
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب  
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم  
کار میکرد . قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور-  
ت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی  
سر قبر در رفتی ایستاده بود .  
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .  
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه  
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه  
در رفتن ها دیدن زنانی بالباس های سیاه  
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای  
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا-  
لی آب و خرطبه های خالی ارزین میرویدند .  
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و  
کوچک گذشتم .  
زنان سرهایشان را پایین انداخته  
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .  
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا  
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد  
زنان کم و کثر میشد .  
به کوچه خود مان رسیدیم . سنگها هم  
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار  
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه  
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم  
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها-  
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر  
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا  
پکشد و لباسهای زرد به تن کند . لباسهای  
نازنجی به تن کند . اگر یک روز همسایه  
ما وزنان دیگر با سطل های آب شان تلکهای  
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کند  
اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر با خرطبه  
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی  
صداززند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد  
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان  
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر  
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها  
از شوق لرزید باز با خود گفتم :  
— اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .  
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه  
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •  
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •  
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •  
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •  
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •  
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •

— یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •  
 — سگ به سگ حمله نمیکند •  
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •  
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •  
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •  
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •  
 — نخستین مرحله حماقت آن است که انسان خود را دانایینگارد •  
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •  
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •  
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •  
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •

— فضیلت یعنی هم آهنگی •  
 — اگر امید نس بود دل می شکست •  
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •  
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •  
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •  
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست پدار •  
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاپلوس است •  
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب خشم میکند •  
 — هر کس پیش در ا رده شانه هم پیداخواب — همد کرد •  
 — در کشور نابینایان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •  
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •  
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •  
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •  
 — وقتی که میسرم مد نهادم میسرد •  
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •  
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •  
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •  
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •  
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •  
 — امید زن بدی است •  
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •  
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •  
 — موقعی که باران میخواهد ببارد با چند قطره شروع میشود •  
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •  
 — انسان خدای انسان است •  
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •  
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •  
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •  
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •  
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •  
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •  
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •  
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •  
 — رنج دانایی موارد •  
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •  
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •  
 — حقیقت ته چاه است •

— حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •  
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان میخوردت •  
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •  
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی یک چشمت ببند •  
 — غریب نمیتواند از دوستیها رهاه نفع ببرد •

— مانی گفت: حرفهای زیادی دا رهنتم ولی دهانم پر از آب است •  
 — اگر رو باه را برای دزدیدن مرغ ببخشی گو سفندت را خواهد ربود •  
 — عشق بزرگه بدنیال نفرت بزرگه میاید •  
 — همسایه آینه تست •  
 — خند به گل باعث میشود که بلبل — خود را از دست بدهد •  
 — اگر بینی بمن دو چشم نبود چشمها — همدیگر را میخوردند •  
 — در موقعیکه از نصبت وافر برخوردار — مشرور مشوه و هنگام افلاس و بی پولی هم خود را ذلیل و خوار میکن •  
 — مانند یک دشمن سوارش شو •  
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •  
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •  
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •  
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •  
 — بد بختی دم درازی دارد •  
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بپزونی خواهی آمد •  
 — پول موقع رفتن دا رای صد پاست موقع آمدن درای دو پا •  
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •  
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

# مردم

# میگویند

از کتاب ضرب المثلهای

جهان

هغو معبد زبونه کتل کم چې زمانه پسرې تیره شوې وه . پنځوسو د شولوبه پټو کسې کارکاږو او د شينو غزلې یې ويلي . پرده پور داسې تاتیر کړې و چې خوبیدل یې ټول عمر هلته تیر کړي . یوه ورځ گویند کانچن پورم ته ولاړ او د خپلو ملگرو لپاره یې سفارتنه واخستلې . د ده دغرس پورې په یوه رستوران کې وڅیړه او اوبابین قصابونه راوگرځید . په کور کې بیده شو او بیا وروسته له هغه چې له خوبه راڅخه . داسې یې احساس کاوه چې باید په یوه شپې پسرې وگرځي . لکه څنګه چې ده هیله درلوده هلته درکونښا اوږد او ، لکښن اوسرا سوتې اوسرا جشمې ، د کپو په حالت کې موجودې وې . په هغو پاره لیدل سوړه گویند یو ځل بیا تاتیر لاندې راغی ، داسې چې په ناڅاپي سره یې په تکرر توګه وپورې کړ .

کله چې د خپلې خونې په لور ورسې وو ، په داسې حال کې چې زه نامورم زياته نه وه ، یو څوک دده له څنګه تیر شو . ناڅاپه ور په یاد شونه چې دا هماغه یې نومه موجود وې . د دندل لرګي پورې نضا ، یو ځل وه . اباد ایزای خیال وواکه په تیاره کس ناڅاپي له کوسې نجلې سره برابره شوې دې یې له خوبه راوښکړ . تر څو له دغسې یې نومه نجلې سره وګوري ، د دله هماغه سره فکر کاو چې ښایې د باغ ښکلی نضا په ده ته دغه اراش وښکلی وي .

گویند په باغ کې تیرید او د زړه له کوسې یې هیله درلوده چې هغه وینسې . . . ورسره وګوري . . . ناڅاپه ده ته یخې راغی له چې د وینایې ښویدلې وې او شاته یې وکتل . په داسې حال کې چې زړه یې د لیدونو په شان پوکې وهلی . یوه جگه ترې نجلې یې ولید چې سپینه ماري یې په ښان کې وه او دده خواته راتلله . د هغې نژدې والی دې دومره بهخود وکړ چې ورسې ددې توان یې نه درلود ترڅو وایست چې د هغې مخ څنګه وو . خوده د هغې د سترګو برښنا ، تودو پښتان اوله خندا پکې ګلایې شوندي ولیدي .

لکه څنګه چې گویند په خوب کې لیدلې وه یو ځل بیا یې په خورامینې سره وڅارلې . اوس نوسه تیاره شوې وه او یوازې د هغې سپینه ماري لیدل کېده .

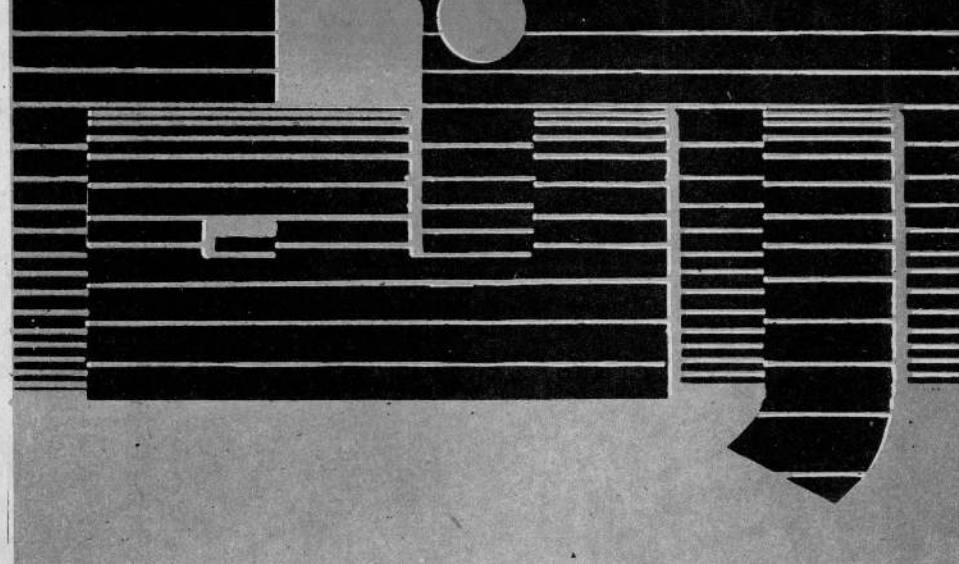
کله چې گویند هغه ښاي ته ورسید ، کم چې د اولار وه وه په خدايي سلام وړ واچاوه . د نجلې قنې سترګې داسې ښکارېدې لکه چې په ده پسرې ګرځي دندل لرګي زړه وړ وکړې پورې ټوله نضا ، نیولې وه اولکه چې په خوب کې وې او یوازې چې نم یې راډاډي . که څه هم دې نه سو . هېده خونجلی پوهیده چې دې پسرې (( والی )) دې ایزای په دې پسرې اړه لري . هغې د واره د کلانو ترڅنګه کښیا ستل . ښایې د دې زړه ونو په پورې بل سره اړیکې درلودې چې دومره سره نژدې وو . کله چې گویند د نجلې لکه تودو ښوونم وضعه په تیروار مچکه واخیسته ، پاتې په ( ۸۲ ) مخ کې

زور معبد ته د تللو احساس ورسره پیدا شو . په رښتیا هم دې د معبد تصویرونو تر تاتیر لاندې راوستلې وو ، معبد له مدارس څخه پښه څلور پښت میله لرې وو ، خود را بېښن پوښتنې ولې ده ته کاچې پورم یوه یاد کړې . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دې حیران پاتې و او په یوازې شې باندې چې پوهیده هغه دا و چې د کاچې پورم خواته رهي شې ؛ خو سره له دې هم داسې یو وضع یې نه درلوده چې له ښانه سره استدلال وکړي او بیا داسې یوې هیلې په هکله لارښوونې .

یوه ورځ مخکې گویند دا خبره پټلې وه چې خپله کښې رخصتې په په کاچې پورم کې تیروي ترڅو د پخوانیو معبدونو محرماري دوشی او مطالعه یې کړي . وروسته له دې چې گویند یو څو ساعتونه د شپو او وینو په معبدونو کې تیر کړل . بیا ښار ته د کرمید و لپاره ولاړ . د شپو او وینو



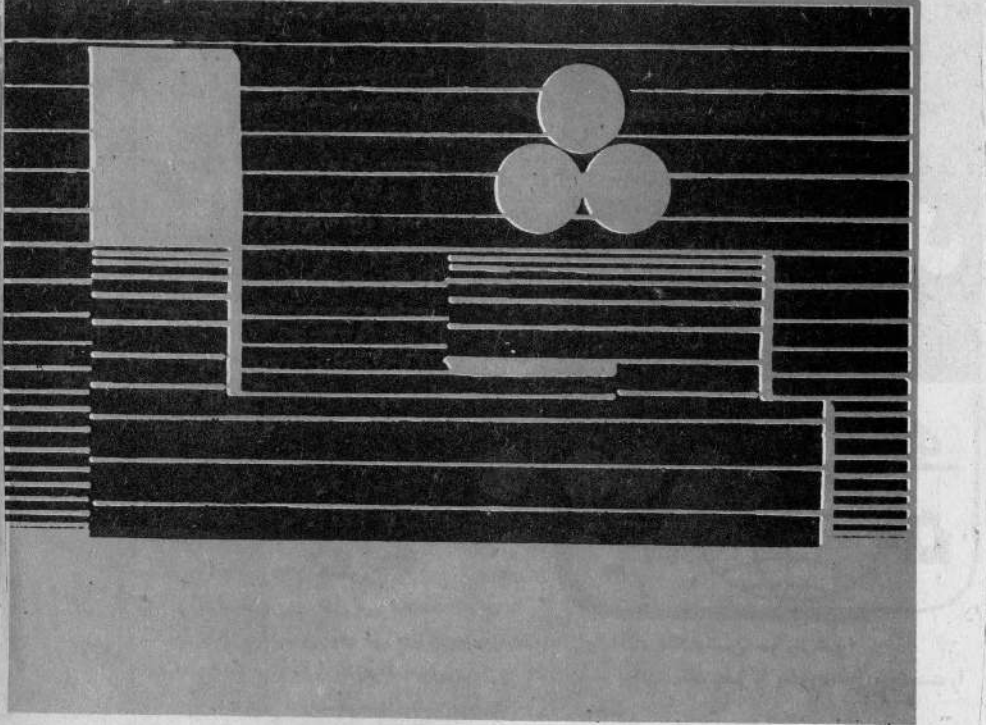
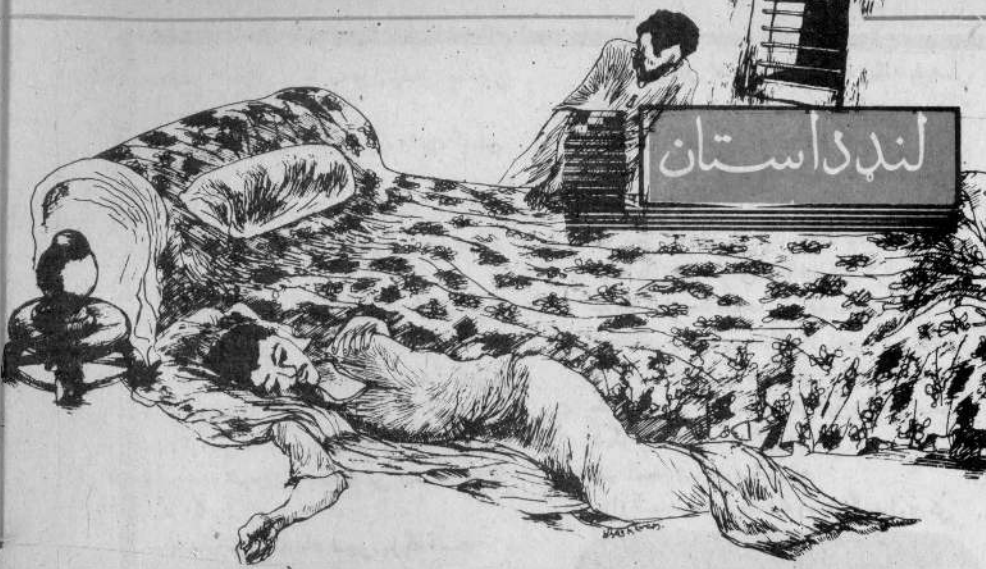
### داوشاجان لیکنه دذبیح الله اسمای ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړې وو . گویند پرلپسې د پخوانیو معبدونو په بیلو بیلو ښارونو کې درېده اوله ښکلا څخه یې خوند اخیست . دده لپاره د هر څه لیدل په حقیقت کې د هند وایو د زمانې د جلال او عظمت څرګند وې وو کم چې دده پلرونو په هغه پسرې اړه لرله .

گویند په یوې ښکلې مانې کې چې له کاچې پورم څخه درې کیلومتره لرې وه ښاي وینسې . داسې یو څه په یوه راجا پورې اړه درلوده چې بیا وروسته د یوې سوداګر له خوا را و نیول شوې او په میلستون باندې اړول شوې وه . د گویند د اعمای خونښه او شونښو یې دده زړه وړې وو . دده داسې فکر کاوه چې په خپل کور کې ناست وي لکه څنګه چې دې په لاره روان وي په خورامینې سره یې

(( څوک پوهنځي ، ته به موز به خپل واده سره حیران کړي )) د گویند وروستی پورته کښ شوې . تابه ویل چې پوښتنه کوي (( واده له چا سره )) لکه چې گویند ناڅاپه له خوبه راوښوې وي په رښتیا هم ده غیبه هماغې چه خوب کې ورتله ، هېڅ کله په پلې کوسې نجلې فکر نه وکړې . ده افتخار کاوه چې د هغې نجلې په هکله کومه چې په خوب کې یې لیدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسې ښکاري چې دده ژوند د هغې په لاس کې دې . وروسته له دې چې راجا ولاړ ، گویند وښوایې کړې چې خپل ښان ته قناعت وکړي چې په ناڅاپي ډول ولې د کاچې پورم



د تفریح لپاره ولاړسې . هلته په دې پسام په پله شې . ښایې هلته په کومه نجلې وینې او ورسره وکړي )) د دې پېښه د طرح کول گویند ته د حیرانتیا سبب وو ځکه دې په دې پوهیده چې که راجا یې پوهیده مه پیداکړي هغه د مې . دا ورسې لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بېله وه . ما ښام به خپلو حیرانو ملګرو ته ورته ولوی په یې ورسره کولې اوله ژوند څخه په یې خوند اخیست . دده په خونښه چې دا وینې وروستی ورځله خپلو همو همکارانو سره تیره کړې کم چې واده یې کړې دې . د هغې له ښموسره ورسره یې اړه شوې د چنیا یې خورا کوسې د خور لپاره په خپل اړتیا کې میلند کړې . راجا یې خپلو خبرو ته ادامه وکړ

یې لیکلې . په هر حال اوس هغه زیاتره حتی په دفتر کې د کار په وخت کې د هغسې نجلې په هکله فکر کاوه . کار ، کار دې که هر څه ورسره سخت هم وېجا پد ترسره شې د غرضې ډولې په وخت کې به په موټي ډول د ګوړ پند کاوسې کېده . دده ملګري او همکار چې راجا یې راځي نومیده د غرضې ډولې به یې ورسره یوځای خورلې . له خوبه ښخو راپه د پخواکله چې گویند د خپل خیال له نجلې سره پېښا شوې وه ، نه یې غوښتل چې له راجا سره د خپل امر په هکله خبرې وکړي . یوه ورځ کله چې دده غوښتنې د خپل امر په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړې ، راجا یې ناڅاپه ورته پېښه وکړې (( څنګه ، نه غواړي چې یوڅه خونښه ترلاسه کړي . پخښ چې کوي ، خا .

تیه تیاره شپه وه اوسیدو یې نه ښکاره کونډه په خوب کې توپ وواژه او راجا د شواو د اڅکې چې یو ښکلې نجلې په ده پسرې راتله )

د خواشینی ښاي وچې ده خوب لیده ، خود هغې څارنه ، د هغې ناز او خړو ، د هغه زړه په ډونکې راوستلې وو . لکه چې پخوا یې هېڅه خوب لیدلې وه خود اوسه خوب کې لیدلې یې نومه نجلې چې تر څه ښه لیدله . هغه ولې په خوب کې ورتله او دغه د پاره کونډه د نجلې په هکله فکر کاوه ځکه چې له یوه کاله راپه د پخوا یې دې څاره اوسه خوب کې مخې ته ورتله او هر څه ورته به چې وخت تیرید دده مینه په هم زیاتیدله . له خپل ښان سره یې وویل چې ښایې دا د دې لپاره چې دې پسرې

کښ وو . . . او که چېرې څلور پښت کلن وا یې نو بیا به بل ډول وو .

خوله دوي نه چې د پسرې کلن وه خوش حاله ښکاریده . ژوند خپل خوند له لاسه نه وروکړې . دده مینه هماغسې وه لکه چې د شلکا لور وو . دې په دې پوهیده چې نجلې په خامخا په خپلو سترګو وینسې . هغه په خپل ښان باندې پوره باور درلود او په دې لټه کې و چې داسې زمينه برابره شي ترڅو هغه ویني . هېڅ څوک نشي کولای بل چاته ورسې چې د یوې ښموسې افسون څنګه دې په دام کې اچولې دې خو یوازې د اوبلې شې چې پرده کوي شوي او نجلې دده د ژوند په خوب او پېښو پ کله دده سره یوځای وه چې دې نشي کولای د ارازخپلو ملګرو سره شریک کړي . په دې ډول هغې گویند په خپلو خونښو پرلپسې تر خپل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسې د هغې دفترونو سترګو ننداره کوله او د هغې ښکلې اواز په دې دې ته راپاله چې خامخا په یوه ورځ ورسره وګوري . هغه هلته د کوسې په کونج کې وه . کله به په لار کې ولاړه وه او کله به یې په مدارس کې د خپل ایارتسا ن له کور څخه د باندې هغې ته کتل . کله چې د وروستی ځل لپاره دې په خوب کې سره ولیدل نجلې په خندا ورتنه وینسې وه چې

(( د ژوند په ستره لوبه کې له تانه مخکې م )) نجلې دده د دې خبرې چې ولې یې په زه له تانه نه مخکې کښم په خدا سوه هرکلی وکړ او بیا یې تر شونه ولاندې ورسول (( ترڅو چې سره ونه وینو ته په هېڅ کله په دې خبره ونه پوهنځي )) گویند وویل : مچ په څه وقت سره وینو .

نجلې د دې پوښتنې جواب ورنکړ او له سترګو ورکه شوه ؟ خوند یې گویند کانچې پورم ته راووست . دده د یوې لویې کښتې چلولو په کوسې کې ددې پورم رښتیا لپاره په کار پیل وکړ . د دې کار پیل ولې مخکې تې او دې یوې پښې ته منتظر وو . کله کله به یې د شپې له خوا شوق کاواولندې کوسې .

# من به دنباال

# آهنگ

# آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند  
بعد از نشر آهنگه شعری  
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به  
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -  
تحصیل نموده اما کدام کورس  
سلکی موسیقی را تعقیب  
نکرده است. وی ادها دارد  
که در عرصه موسیقی هیچ  
استادی ندارد. اکثر کمپوز  
های غزیه از استاد سلیم  
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور  
استاد محمد عمر و غزیه  
و نغمه سرا میباشد و غزیه  
شوخته خرابیات بوده و اعتماد  
دشمن از آن درهای خروشان  
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد  
مرحوم شهدا را در پیش گرفته  
و آنرا ادا می دهد.  
غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو

و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش  
نداشت که در کسرت های  
لیسه حبیبیه شرکت میکرد  
و اولین آهنگه کاپی هندی  
گنگا جی را خواند و در  
بین مکتب و همسالانش محبوب  
بیش کاپی کرد در ایسن  
هنگام توسط استاد محمد  
عمر به رادیو آمد و با خیال  
صرفی شد و وقتی "ساقیا -  
پده جامی" را از او شنیدند  
بدون تاه خبر آنرا جهت  
ثبت آماده کردند.  
این آهنگه از طریق برنامه  
"دنیای خیال" نشر گردید  
به تعقیب آن آهنگی از هما -  
هنگه نشر گردید و از شنونده  
گان تقاضا  
به عمل

نغمه سرا بود.  
من به دنباال دلم با چشم  
خونبار آمدم.  
این آهنگه موجب از جوانان  
را به دنباال خود کشید و اکنون  
نیز گهرانی ۱۸ سال قبل خود  
را دارد. بعدها آهنگه  
چاودانه محلی "سالی لاله"  
زار باشد توسط او اجرا شد  
که آنهم دست کم گرفته نفع  
غزیه غزنوی دو دوره سر -  
بازی را سپری نمود و در دوره  
دوم که در انسامیل مرکزی -  
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر  
تأم و کسرت های اجرا نمود  
کرد و کسرت برای اولین بار  
او سالها قبل در کسب  
کسرت مستطقی در کسب  
ریاست اوزاق در جشن  
استقلال کشور مدت ده شب  
از ساعت شام تا یک شب  
اجرا نموده بود و علاقمندان  
پوشماری را به دو رخود کرد  
آورده بار دیگر در ماسبارک  
رضان کسرت های در محبت  
هتل به میان هتل و پلازا  
هتل اجرا نمود و کسرت های  
هم در مزار شریف و هرات دا -  
شت که عطش دوستداران با -  
زش را در آن نقاط کشور تسر  
نمود نشانند.

غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

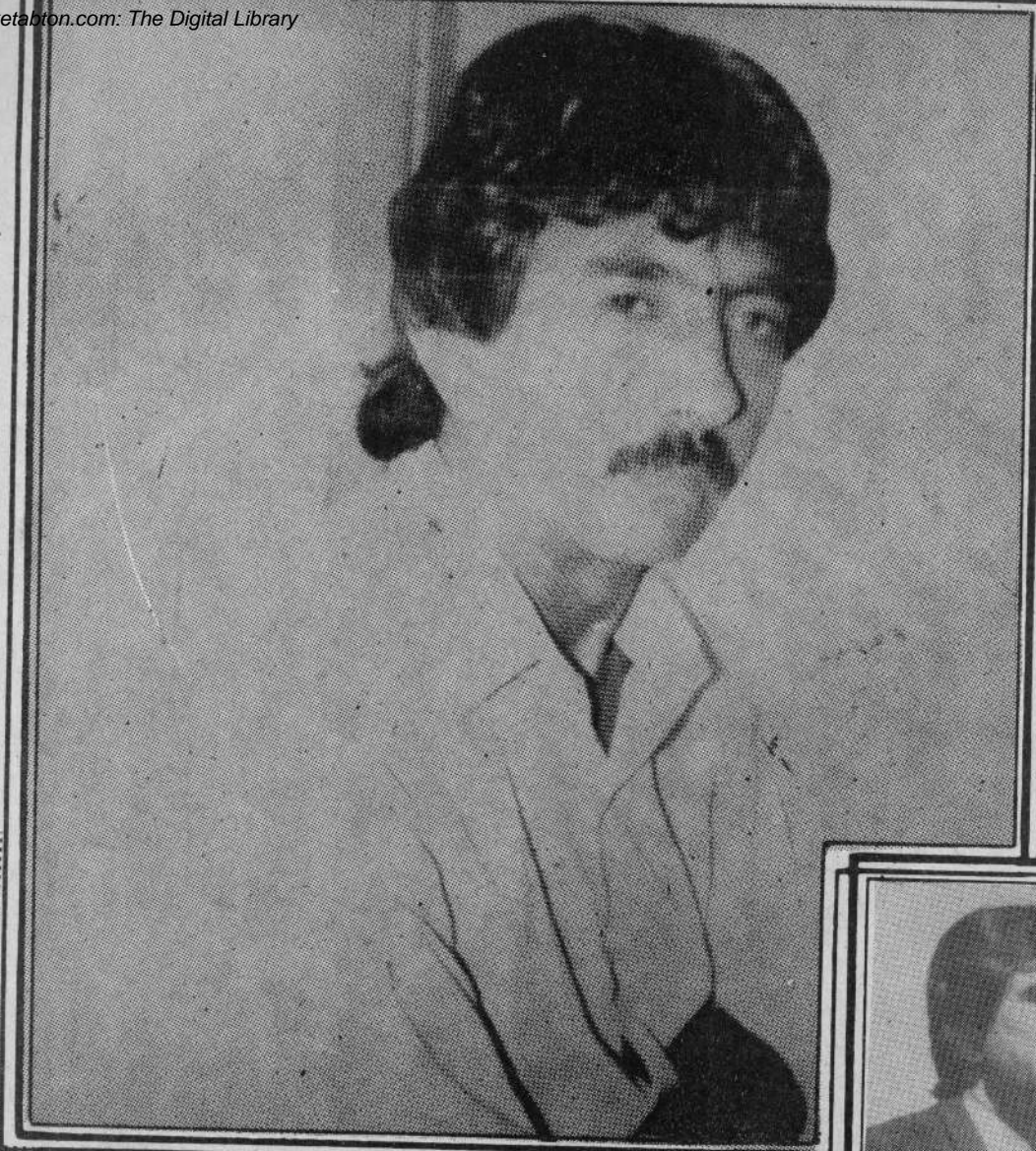
غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

غزیه غزنوی در حدود  
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو  
و در حدود ۳۰ آهنگه در  
آرشیف تلویزیون دارد که  
هر یک از این آهنگها در زمان  
ضربش بر سر زبان ها  
بوده اند. در سال ۱۳۵۲  
غزیه غزنوی آهنگی سرود که  
کمپوز آن از -  
به عمل

غزیه غزنوی باری آهنگ  
شور انگیزی برای وطن  
در سال ۱۳۶۱





عزیز عزیز که از اولین -  
 آهنگ "ما قیامه چایی"  
 زان سراب دوشمن "جام"  
 است ویرانی را تا انجام سر  
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -  
 شهرت در یک خانواده -  
 روشنگر بشود کرد بدو همداء  
 به کابل آمد و در لیسه  
 حومه به درس بکتاب داده  
 داد

سپهلا حسرت نظمی



سرور  
 که جایزه اول ادبی  
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور  
 راتبعش ساخت. او در سال  
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز  
 ادبی هنری دست آورده -  
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز  
 در دوره سرانیزش به وی اعطاء  
 شده اند. معلوم است که این  
 وطن را نیز با صداقت و با همت  
 انجام داده است. همچنان  
 در پیلهام های اختفاری از اتحاد  
 د به انجمن های هنرمندان و  
 اتحادیه جوانان افغانستان  
 بدست آورد. است. هم خاطر  
 قدرانی از خدمات وی که مدال  
 و بنفشه است به خاطر نظر  
 در سال ۱۳۶۹ از  
 جانب

اتحادیه  
 انجمن های هنر -  
 ندان به وی تفویض کردید.  
 عزیز عزیز بود که هرگز به  
 عاشق او رسید. اکنون با خانم  
 وصال او رسیده و دختر و  
 پنج فرزند خوش بود دختر و  
 سه پسر زنده کی خوش دارد.  
 از دوستان نزدیکش نیز  
 است که به صداقت او ایمان  
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت  
 او را می پسندد.  
 عزیز عزیز دوست دارد -  
 همیشه در محافل خوشی علاقه  
 ندان آوازش شرکت نماید البته  
 هیچ سرحد مادی را در پس  
 علاقه به حیث مد پر موسی  
 موسیقی تلویزیون  
 اپنا یوغیفه

# به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفبای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فرا گرفته و الفبای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعون ی ظلم بلند کرد.

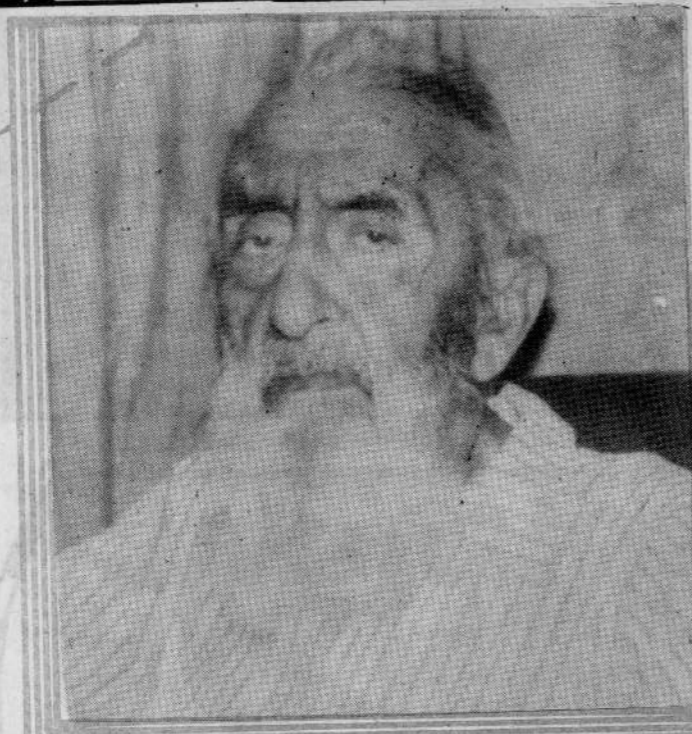
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله ها را در آتلش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب الله خان مراجعه کردم. نجیب الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگ من استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل الله، نجیب الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالک از رجال برجسته دولت امیر حبیب الله و مادر ما دختر عبدالقادر خان یکی از خوانین نمودر شما بود.

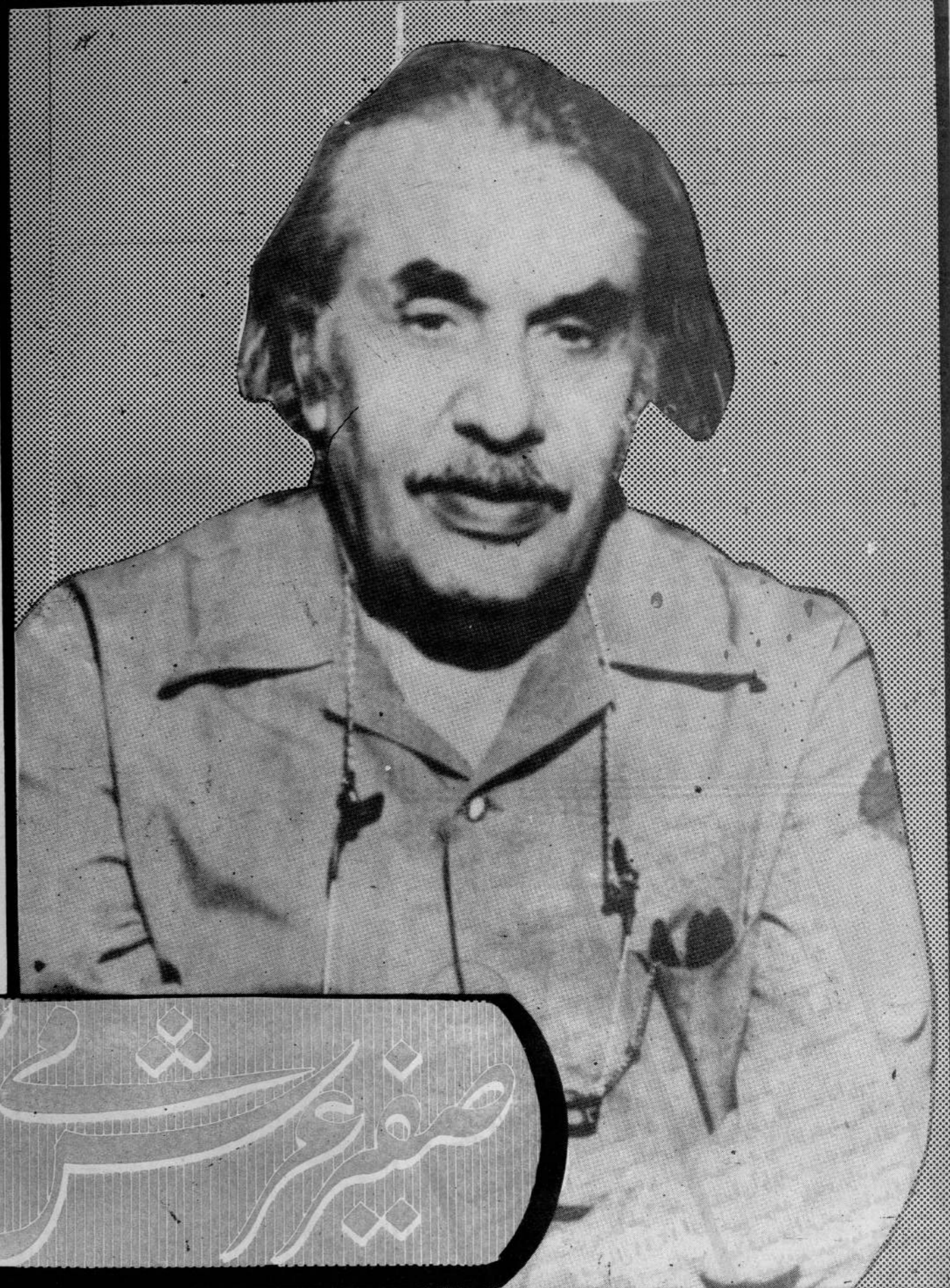
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجز خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



# صفت خلیلی در کلام و سبک نگارش

من چها رساله بودم که مادر م مردم بعد از آن پدر م مارا از هر مسرای به یک سرایچه در بیرو نانتقا لداده عبد لر حیم خان معلم حساب و امیر محمد خان سید خلیسی معلم فارسی را مو طرف کرد که به تقسیم و تربیه ما پیردازد. باری امیر میخواست به جلال آباد برود به پدر م اطلاع رسیده بود که بلاق قتل امیر در شکار گاه کله گو ش طرح شده او این اطلاع را به امیر دادولی امیر به اطلاع مذکور کتربهاداده به سفر رفت و پدر م نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدر م زنده نی شهادت در جلال آباد بودیم در آنجا بی سرتو شت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود . نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد و ما همرا یش از خان نه بر آمدیم به چند مسجده رفتیم مارا جای ندادند به خان نه شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدر م به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م چها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مدتی ما را در خان نه اش جاد حد و در همانجا دوستان پدر م چون جلال الله بن خان باغیا نباشی ملک غلام نبی اهنای لیفسی . محمد کریم خان خوتروان و محمد سید ی خان قزلباشی آمده از ما احوال بر سسی میگردند ... در کابل ما ما هایم عبد القوی سر خان و عبد الرؤف خان . به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان نه ما محاصره بود و ناچار به خان نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز بعد مستو فی صاحب مارا به زندان نزد خود خوا ستند گفت : (( فرزندی عزیز م خوب دیدم که شهید میشم )) بعد از شهادت پدر همه مال و جای داد ما ضبط شدو من به گوش خود می شنیدم که چه جراحی صد امیکرد : (( او مردم امروز مال محمد حسین خان مستو فی لیل م میشود مال مستو فی لیل م میشود )) .

کاکا یم با خبر شهادت پدر م سکت قلب نمود . بعد از آنما به خان نه مادراندر م که همشیره بیتا ب صاحب بود رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود . مارا ن دهد و در قلمه دو راز مردم نگه داری کند ما را به او مید هد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین بد هد . بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداد ما را به صدق آباد شمالی برد . ابتدا در قلمه ما ما یم وزیر صاحب عبد لر حیم خان زنده گسی میگردیم حکومت ششما مخرج مارا داده بود و قتی خرچ ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم درینا حویلی به قلمه پایین برویم . در آن روز که چیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبد السلام خان به ناظر ش نو شته کرد که یک خروار غله از گدام بیاید حد ناظر از گدام غله بیام نداده گفت : (( بسرو ید در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرید )) اکثر م سن و خواهر م در آسیاب میبودیم اگر مزد میامد میگرد فتم و اگر نمید مد خیر ... با همیسن اوقات تلخ و زنده گن دشوار به مکتب دهبا لی میر فتمیم معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود . ملا عبد السلام خان خلیسی با ما شفقت میکرد . استاد خلیسی سالیها به صد مشقات و نجبای آن دوره



استاد خلیسی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخدا بود

بنا مل چو خارا نچینند  
 اثری پای من در آن بینند  
 نجیب الله خان ادا میدهد هد :  
 (( در آن سالها سر کسالنگ تمدید میشد . امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دیدن کند . احمد علی خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کرهستان تیغون کرد که مارا به جیل . السراج بفر ستد . تا بنه امان الله خان عریضه نما یم که از نظر بند رهایی یابیم .... عریضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر کرد که در سا به قیقا ر سرا یخوا جه چند جریب زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار وزنده گنیم . در باب قیقا ر سا مل مکتب میریچه کورت شد یم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی رویه معا ش برا یش تعیین گردید . ))  
 گو یم استاد میدا نست که روزی سر گذ شت اش را نجیب الله خان به کسی حکا یت میکنند که به تا ئید گفته او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند : بعد از آن شد وظیفه ام تعیین شد بود م در آن مقام عظیم



استاد خلیسی بانایب سالار عبد الرحیم خان ما ما یش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گوید  
 گویم هم اینک که استاد خلیسی  
 حیب نزل

بعد از آن شب بستاند تخلص اش را خلیسی گفت شت و به شعر سرودن آغاز نمود . خود استاد در یک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد . میگوید : (( ... بادبیتا گشتا بود م ، کتب فارسی خوانده بودم ، مخصوصا مثنوی رهبر م دوست داشت و به متهو صیه کرده بود که مثنوی مولانا - جلال الدین را بخوانم .... انک انک باهنکا روز نها آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعر را ، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم آمده ، واقعاتی که در افقا نستان موجود بوده ، گامی انفعالات عرفانی خود م در وصف مناظر طبیعت ، در رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ، در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام ... ))  
 نجیب الله خان مراحل بعدی زنده گن استاد را اینطور شرح مید هد :  
 (( بعد از اخراج استاد از مکتب میریچه کورت به اشر مساعت یکی از دوستان پدر م اجازه رفتن به کابل را حاصل نمود یم و در گو چه خیابا ن زنده گن میگرد یم ، در در صفحه ۵۰ دنبال کنید

# ظلمه شام شده در شعر از فردا فراتر

## با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپرد

زنده گیش را در صدق آباد به دختر ش ماری شرح داده میگوید :  
 آن یتیمی و آن صیبت ها  
 درد ها رنج ها فلا کتها  
 بیگانه و گونه گونه سزا  
 حبس و نفی و شکنجه و یضا  
 بایر نه شدن سوی مکتب  
 یک ورق درس و صد هزار تمب  
 اندران جا که روستای منست  
 روستای من و نیای منست  
 نیست جای کز شاکه تر نبود  
 از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من  
 وقف علمست زنده گانی من  
 لیک از مکتب بیرون کرد ند  
 در سیه چال غم زبون کرد ند  
 نجیب الله خان بقیه سخنان را چنین ادا میدهد هد :  
 (( در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا دیده ام که حضرت جا می در حالیکه به دستش جنگ است برایم این شعر را میخواند :  
 خلیسی ! جنگ بردار و این ترا نه بخوان  
 « دهر ویران و نام نیک آباد »





# عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان وادبیات  
رشته الهی است از چهار سال به اینسو  
شعر میسر آید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت  
هایش (مشق) به رنگی رد پایی به جا  
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم  
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم  
و همان تصویر را به شعر میسردن و امید دارد اما  
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه  
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است  
گفت: هم اکنون که سخن شده است  
ساجده بیلا در برابر پرورش بگویی گفت:  
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را از شعر بیاورم  
تا بهت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه  
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل  
است که حرفها به مدتی بکمان یک مدتی  
نمیستند پیوسته موضوع میزدند و در یک طبع  
حالات و زندگی پیدا می کنند پرسیدم: در شعر  
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شوخ)  
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته اند و کس  
در آن نشانده بر از مشق (توالت میسران  
پرسید: چرا این شعر را بگو میسردن غایب  
زیاد دارد

## دل من میخواهد

دل من میخواهد  
که به روی همه حاشیه ها  
بوی دل بزرگ  
به دور مکتوبات  
به آن آینه ها  
به گداز ستارم  
به برگ کتاب  
تا نیای ترا بزم  
با خطوط شکسته آید در رفته  
باری صد سیاه و سیوس  
بار زین و زار در تمام  
در رفته مردم این شهر  
تعمیر از نظر  
ساجده بیلا در

در آن سروده (مشق) یاد شعر (آید)  
و نیاز است داد بیان داشته ام وقتی در وضع  
چون کند است  
دل من میخواهد همه زبان  
استعداد خوشبختی تمام  
از زبان شکستنی هم روی شعر  
گفت: تا به وقت شعر بر این سرود  
گفت: و تا وقتی شعرهای میسردن ام بخواند  
هند که سرود شود  
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم  
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد  
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگویی به پاسد  
ادامه داد)



Brecyna

10/10/56

# نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید      در کشور خونین کفتان بدهکشايد  
 بلبل بچمن نغمه شادی نسراید      ماتمزده گانزالب پختندشاید

خون می دماز خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بجا چه زمستان      خونین جگران را چه بیابان گلستان  
 در کشور آتش زده در خانه دیزان      کس نیست زنده بود بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دما روز      از خاک توستی و جنون می دما روز  
 آن لاله چه دیده که نگون می دما روز      وان سبزه چرا زرد و زبون می دما روز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر آرزوی تو      سردار و سزا و انجبه سرازوی تو  
 دشمن شکن و فاتح و سرازوی تو      فرمانده این خاک را آوازوی تو

غیر از تو کسی نیست درین زکهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

# زوهو وايم قدهم وو ايله



دېستې زېر اېښتارې ښه ولو سره جوخت  
 د ښوونې په هن ته راگېږي  
 چې په خپل ښکلي  
 ژبه او ښه ژوند سره يې د هنري کار  
 په لټه کې وي او تر اوسه پورې  
 په هر سندرې خوندي نه  
 له خپلې سره پرته نه شي کولای  
 سره يې سره له دې چې ښه وي هم  
 د پوره ښې اداکرې چې ته به وايي  
 اوږدې يې دې له سره جوړې اوږې او که خپلې  
 ښکلې سندرې وايي ښه ښکلي لکه  
 چې ددې سندرې سره لازيات تاثير اخلي

پاڼه ۵۸۶ ج

## په

که چېرې د خپل دود موسيقۍ په پاڼه څه  
 د پورې پورې اوږدې ترېش زونډر  
 په دې کې ته اېن کيسرې - ځکه موسيقۍ  
 په خپله ټولنه کې لها نړۍ ويونکې او ښانګړې  
 ښوونکې چې ځېنې چې د موسيقۍ په  
 دې رات - پورې دې دادي چې موسيقۍ  
 د پوره ښې سره دې د پوره ښوونې سره  
 د پوره ښې سره دې د پوره ښوونې سره  
 د پوره ښې سره دې د پوره ښوونې سره  
 د پوره ښې سره دې د پوره ښوونې سره

پاڼه ۵۸۶ ج



# حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجرد ها یکبار هم قادر نیستند ؟  
 \* بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .  
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟  
 \* قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .  
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟  
 \* شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

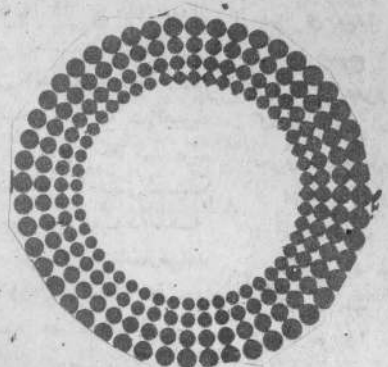
\* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .  
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟  
 \* مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟  
 \* خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .  
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟  
 \* مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .  
 رئیس همیسی چی معنی دارد ؟  
 \* یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟  
 \* بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .  
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟  
 \* بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند داد .  
 قصاب اغنا ممالد زورناست کسی را ممالد ؟  
 \* خودش قصاب را .

## نتیجه پرسیدید

## با پاسخ گرفتیم

## چرا در ستان برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .  
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟  
 \* پس در کوچه ها و جاده بیندازد .  
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟  
 \* هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .  
 چرا در مکروپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکنند ؟  
 \* بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .  
 همسایه های مامعمولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟  
 \* شما انرا با احترام زیاد دوباره بمیالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای مماند یا هنرمند ؟  
 \* خواننده بهچاره .  
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟  
 \* اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .  
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما کورکن این قبرستان را مهناسود ؟  
 \* کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میناسد که ما مهناسم .  
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟  
 \* بخاطر یک زمین کروی است .  
 علت ان چیست که میگویند میزمدور دا ریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟  
 \* از دیاد چوکی !  
 وقتی که آدم به تلو یوز بون مینسند چرا خوابش میرود ؟  
 \* هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر مینایند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

# خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا  
 تر بخش نخست سرگذشت تهور  
 جهانگشا خواندید که وی در شهر  
 گش در خانواره ملاک به دنیا  
 آمد. اما بنا بر استعداد که در  
 دالعه علوم و فنون جنگی که  
 داشت بیست و هفت سالگی از شاهان  
 راه باز کرد و از آنجا به منصب  
 سر لشکری و سپس به پایه پیک  
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند  
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی  
 را چگونه سپری نمود وی برداشت  
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت  
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده  
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد  
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم  
 که هرگز دین محمد (ص)  
 را ترک مکن و پیوسته علمای  
 دین را محترم بشمار و معام  
 شرت با آنها دشمنان دینی  
 را از یاد مبر و اگر میتوانی  
 مسجد و مدرسه بساز و اما  
 لیت را وقف مسجد و مدرسه  
 بکن.

یکی از وقایع که بعد از  
 نمانش نمانده سالگی  
 برای من اتفاق افتاد رفتن  
 به سمرقند و ملاقات (امیر-  
 کللال) بود (امیر کللال) بر-  
 خلاف آنچه از نامش فهمیده  
 می شود جز امرای نبوده بلکه  
 در زمره عرفا به شمار می آمد  
 و او را ((پیر)) می دانستند  
 و پیوسته عده ای از مر-  
 یدان در محضرش بودند  
 و از وی استغاده می کردند.  
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام  
 ای نوشت و به من داد و گفت  
 وقتی وارد سمرقند شدی  
 این نامه را به نظر ((امیر-  
 کللال)) برسان و او تو را به  
 خوبی خواهد پذیرفت من  
 به سمرقند رفتم و بعد از این  
 که گرما به کسرم راه را  
 از خود دور نمودم وارد محضر  
 ((امیر کللال)) شدم و نامه  
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم  
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ  
 که او لیلین پار او را دیدم پیر-  
 مردی بود قهری بسیار  
 ساله دارای ریش بلندی  
 سفید اما چشم های درخشنده  
 و با محبت و بعد از این که  
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند  
 نظر دقیق به من که در  
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق  
 نشستیم ۶-۶۰ انداخت و  
 گفت ای جوان بر خیز و کنار  
 من بنشین تا من تو را بهتر  
 ببینم من از ذیل مجلس بر-  
 خاستم و خود را کمر ((پیر))  
 رسانیدم و ((امیر کللال))  
 گفت ای ((تیمور)) من اسم  
 پدرت را شنیده ام اما او را  
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))  
 می گوید که تو تمام قرآن  
 را از حفظ داری و شعر اکثر  
 شعرا را نامدا در عرب و عجم  
 را میدانی گفتم بلی ای پیر  
 طریقت خداوند حافظه  
 این قوت را به من داده هر شعر  
 را که یک بار بخوانم از  
 حفظ می کنم ((امیر کللال))  
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))  
 چیزی میدانی؟  
 تو ضیح: اعشى یکی از  
 شعراى معروف عرب است  
 که به خصوص منوچهر شاعر  
 معروف فارسی زبان قسمتی  
 از اشعار او را به نظم فارسی  
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار  
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا  
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)  
 پرسید برای چه نه خوانده  
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار  
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت  
 دارم.  
 توضیح کلبه تشبیب از  
 ریشه عربی شبید-شباب یعنی  
 جوانی است و با شعاری  
 اطلاق می شود که در آن شعرا  
 زیبا می و جوانی را وصف  
 میکنند.  
 امیر کللال گفت تو که  
 جوانی فاضل هستی نباید  
 از غزل و تشبیب نفرت داشته  
 باشی چون غزل و تشبیب  
 وسیله ایست که شعرا بدان  
 وسیله اسرار عرفان را بیان  
 می نمایند و چشم و ابرو  
 خال و می و معشوق اصطلاح  
 حائاتی است برای بیان اسرار  
 عرفانی به طوری که فقط  
 کسانی که اهل راز هستند

مراحت کردی از هر پیک  
 از این کلبه ها ذره ای بخور  
 و بقیه آنکاه دار و مس  
 پیش بیسی می کنم که هفت  
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو  
 خواهد شد. وقتی ((امیر-  
 کللال)) این پیش بینی را کرد  
 هفتصد و پنجاه و دو سال  
 از هجرت نبوی می گذشت  
 و من تصور نمی کردم پیش  
 گوئی او به حقیقت بیبوند  
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))  
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))  
 مردی است بزرگ و دارای  
 کرامات و نبویه دستور او  
 عمل کن و از هر کلبه ذره  
 ای بخور و بقیه آنکاه دار  
 من چنین کردم و امروز می  
 فهمم که آن عارف سال خور-

# تیمور

فهمند و نامحرم بدانها  
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی  
 از غزل های ((اعشى)) را خواند  
 و بعد از خواندن غزل گفت  
 تو که شعر عربی و فارسی  
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ  
 میکنی این غزل را که من خوا-  
 نم تکرار کن و من بلافاصله  
 آن ده بیت را تکرار کردم.  
 پس از آن ((امیر کللال))  
 خادم خود را طلبید و کلبه  
 خواست. خادم رفت و بعد  
 از چند دقیقه با یک ظرف پر  
 از کلبه مرا جعت کرد.  
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را  
 از ظرف برداشت به من  
 داد و گفت وقتی به ((کشی))  
 رده چیزهایی را پیش بینی  
 می کرده و می فهمیده که من  
 در آن موقع قادر به استنباط  
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))  
 گفت به حقیقت بیست و هفت  
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم  
 از یک استاد شمشیر بازی  
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت  
 کرد که بیاید و فن شمشیر-  
 بازی عالی را به من بیاموزد.  
 من تا آن موقع شمشیر میزد  
 ولی نه آن طوریکه با پدر-  
 شایده ((سمر طرخان)) در  
 اولین روز مبارزه با من  
 تعلیم کرد یک طناب دراز  
 با خود آورد و دست راست  
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک  
 تو مانند کسی هستی که پیش  
 از یک دست تپا زد و آن دست  
 چپ می باشد. بعد برای رسم  
 توضیح داد که در میدان جنگ  
 یا در موقع مبارزه دو نفری  
 حریف می کشند که دست  
 راست خصم را که مسلح  
 به شمشیر است از کمر بکنند  
 یک ضربت نیزه یا سیر  
 برای از کار انداختن دست  
 راست کافی است و مردی  
 که با دست راست شمشیر  
 میزند بعد از این که دست  
 راستش مجروح شد فرقی  
 با مرد ندارد.  
 وقتی به امارت رسیدم  
 ((سمر طرخان)) پیر شده  
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی  
 خود انتقام نگرتم زیرا پس  
 از این که به امارت رسیدم  
 فرمانروای شرق و غرب  
 جهان شدم دشمنان دورم  
 جوانی که در آن عهد در نظرم  
 بزرگ بودند طور حقیر  
 شدند که شرم میگردم آن  
 موجودات ناتوان و ذبون  
 را مورد خشم قرار بدهم.  
 انسان تا وقتی کوچک و نا-  
 توان است دشمنان را بزرگ  
 می بیند ولی بعد از این که  
 بزرگ و توانا باشد دشمنان  
 قدیم طور در نظرش حقیر  
 جلوه می نمایند که ننگ ندارد  
 از آنها انتقام بگیرد.  
 با اینکه جوان بودم و با  
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سر آمده  
 اشعار مثنوی عقیده به  
 آزادی مذهب داشته و تمام  
 مفاهب را محترم بشمرده و  
 می گفته که هیچ مذهب بر  
 منهد دیگر مزیت ندارد در  
 صورتیکه من عقیده داشته  
 و دارم که مذهب اسلام بر  
 تر از مذاهب دیگر است  
 است و این را منبای تصصیب  
 مذهبی نمی گویم بلکه  
 از روی دلیل اظهار میکنم.  
 دلیل من قوانین مذهب  
 اسلام است و اگر قوانین  
 مذهب اسلام را با قوانین  
 مذاهب موسوی و عیسوی  
 مقایسه کنید معلوم خواهد  
 شد که مذهب اسلام بر تراز  
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر  
 دنیا دیگر. ولی از خواندن  
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیل  
 محمود شبستری لذت بردم  
 یا اینکه سر آینده اشعار  
 ((گلشن راز)) شرحی هفت  
 اما می بود. اشعارش در راجع  
 به خدا و مبدء و مباد خلی  
 در من اثر کرد.  
 من به قدری از خواندن  
 ((گلشن راز)) لذت بردم که  
 بعد از این که از ربا بیجان  
 را به خون و آتش کشیدم  
 از قتل عام سکنه ((شبستر))  
 خود داری کردم زیرا سر-  
 بند ((گلشن راز)) شبستری  
 بود. روزی که من به  
 ((شبستر)) رسیدم مردم از  
 نیم جان گر ریخته بودند  
 من چارچی فرستادم که چار  
 بزنند که سکنه ((شبستر))  
 مراجعت نمایند و با آن هیا  
 قول داده می شود که چار  
 مال و ناموسشان در امان  
 خواهد بود.  
 مردم که امید نداشتند امیر  
 شرق و غرب جهان و عده  
 دروغ نیند حد مرا جعت کر-  
 دند و وارد خانه های خود  
 شدند من دستور دادم که  
 سکنه شبستر را سر شماری  
 نمایند و معلوم کنند که چند  
 تن از مردان و زنان عسر  
 شان با زها نزد سال بیشتر  
 است و بعد از خاتمه سرشمار  
 ری معلوم شد که در شبستر  
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می  
 می نماند که پیش از پانزده  
 سال داریند و من دستور  
 دادم که به هر یک از آنها پنج  
 مقال طلا بدهند و هیچکس  
 هزارد و پنجاه و پنج مقال  
 طلا بین سکنه ((شبستر))  
 تقسیم شد.  
 مردم احساس رانندگی  
 من چرا آن زن را بین سکنه  
 ((شبستر)) تقسیم نمودم و  
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم  
 زیرا عوام الناس استمداد  
 ندارند که به نیت دانشمندان  
 صیه می کند که هم در فکر

# تیمور و اهل کاشان

دیگر نمیتوانست گوشت  
 و بان خشک و خیار بخورد  
 و دانه های انا را بوجود  
 و من خدمت گذشته او را  
 فراموش نکردم و مستوری  
 کافی برای پیش مقرر نمودم  
 که مدام العمر به راحتی زنده  
 می نماید. از آن گذشته  
 من بعد از این که به امارت  
 رسیدم هیچ یک از استادان  
 و دوستان قدیم را فراموش  
 نکردم و به همه یا مستوری  
 دادم و با این که در قرآن  
 نوشته است ((السن بالسن  
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای  
 دندان دندان بکشید و به  
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر  
 انداختن و شمشیر زدن و  
 کشتی گرفتن را دو سنت  
 میداشتم از تحصیل علم  
 غافل نبودم. در آن موقع  
 دو کتاب را که هر دو به زبان  
 فارسی نوشته شده است  
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیل  
 جلال الدین روی و دیگری  
 ((گلشن راز)) تا لیل شیخ  
 محمود شبستری.  
 هر دو کتاب شهر است و  
 من از خواندن کتاب مثنوی  
 خوشم نیامد و بر عکس از  
 خواندن کتاب ((گلشن راز))  
 لذت بردم علت نفرت من  
 از کتاب مثنوی این بود که

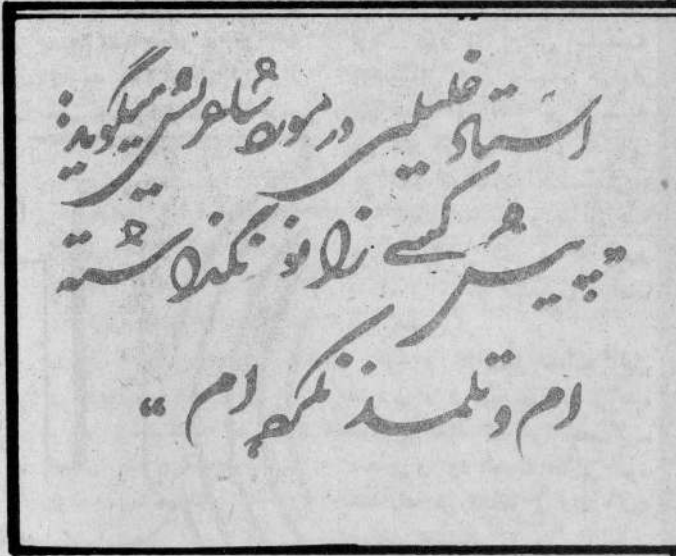
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه  
 شده و از آخرت ذکری به  
 میان نیا نمده است و تو گوئی  
 که زنده می بعد از مرگ  
 هیچ وجود ندارد. در قوا-  
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت  
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط  
 به آخرت است و گو چگترین  
 توجه نسبت با هور دنیوی  
 ننموده است و مثل این است  
 برای عیسی این دنیا وجود  
 نداشته است. ولی در قوا-  
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم  
 به دنیا توجه دقیق شده هم  
 به آخرت و به مسلمین تو-  
 صیه می کند که هم در فکر

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :  
نقش زشتی که من شدم مجبور  
شدم در وزارت می ما مور  
روزها رفته حاضر می دادم  
تاسر شام نوآوری دادم  
کیست ما مور اختیار فروش  
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -  
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت  
رسید تشرف من، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



دسیسه ای که برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای وزیر صاحب را در شورش قوم صافی کشانیده بودند ، من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :  
شد پنجم ماه خسته به زندان فتنده ام  
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی  
برادر استاد ادا می دهد :

(( پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند هار آمد استاد قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای دانه و من دانسم و جهان دانه  
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ، استاد به صفت معارف ریاست پوهنتون مقرر شد . بمجلس منشی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ، مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار - ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید که مقابل من در شور ابرخیزد بعد از آن محله شامیونفوال به خان استاد آمده گفت : (( شما خیلی خسته شده اید به هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر بروید ))

مرا حل بعدی ما مو ریت های دیپلوما نیک خود را استاد در یک مصاحبه اش اینطوری شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم بن علمای بغداد کمک کردند ، به کمک حلقه علمی بغداد رفتم به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خود را معالجه کردم... بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار غربت باقی سالهای عمر شریف بسر برد . ولی حتی در شرایط دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل نبود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطنند ری چارک بی اگر اینجا رسی  
جز خدا و جز وطن هر فی میا در بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسه های خیر ، اما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از دوران غربت پیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ، علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده چاپ پیدا شست که امید واردیم مقامات مسوول به چاپ و تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان - اکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسندگان بین - المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغانستان بود .

ست به مجرد دیدن ما از جا پیش بلند شد ، هشتی اوسکه - های را که بازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا دستان خود به جیب های ساگدا شته ما را رخت نمود ؛ چند روز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمنشی حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب عبدالرحیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه و بالا امرا ب فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت مسوول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله - کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان (وزیر صاحب مامایم) بود . در زمان صدرا تها شمشخان او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خان استاد رفتم . استاد برای ششم گفت که از چند روز به ایسن طرف خان ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه تکتک شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز وزیر صاحب عبدالرحیم خان مامایم هم زندانی شده بود .





شماره (۱) نایب‌الاربعه الرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی که به خلیلی بگوئیم: شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب‌الله خان و عثمان ج) صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند. خلیلی! بدیلت ندیده زهان خلیلی! امثال نجیده ز همین درو دی زهند و کش شیرزاد تراباد تا پشت عرش برین

شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا شد. در شخصیت او خلیلی شاعر، خلیلی صوفی، خلیلی عاشق، خلیلی مجدد، بسند، خلیلی ژورنالست، خلیلی محقق، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند همزمان تبلور یافته است. از دیدگاه قصایه‌ش او رامیتوان فرخی دوران مانامید و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی‌های شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و داستانی بایزید تا سیرات روحانیت حضرت مولانادر شخصیت او دیده میشود.

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنا شمسو- زنده ترین ناله‌ها را سر داده میگوید: ناله‌خار کن افگند بیساده وطن و طنا و وطنسار و وطنسار و وطنسار استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین - سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند. جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند در ناله‌های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواجہ ابن سعید ابوالخیر را میبینم که میگوید:

الهی اشک جیشی سوز آهی  
فروزان خاطر یزدوشن نگاهی

زهر سو بسته شد درهای امید  
کلیدی رخنه‌ی را می‌بناهی

استاد مردی بود نهضت‌پذیر و تجدید پسند که باری بر تائید همین گفته، از او میخوانیم: پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن  
افسرد سخن بر لب گوئی تو ای زن  
کم شد شمر از بوق شجالی تو ای زن  
بستند به بازوی تو ای تو ای زن  
زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته‌های قصار و معر فسی کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این فرزانه مرد قلمرو شعر، ادبیات، تاریخ و تحقیق زمینه‌های پژوهش و کاوش را در آنا او مهیا سازند. جادارد

له درد خجسته خلاصی می آمانیای  
لرخه دوام و کوری ترخو د لاس  
کرخت والی بیخی له منخه لای  
شی  
که خو کاله د لاس به کرخت  
والی اخته یاست نیایی د لاس  
کار کول بیرته به لومرنی حالت  
غیر ممکن وی. دیر کسان چی  
دو اوو لاسوله درد خجسته رزخ  
وری بنه به وی چی یولاسس  
عملیات کری که بنه نتیجه یی  
تر لاسه کره - بل لاس دی هم  
د جراح لاس تهور کری

# د لاس و تا خواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د  
جراحی له همدی عمل وروسته  
یی له دی چی د لاس قدرت او  
یا کار کول یی تغییر موندلی دی

## منجیمور

بقیاض صفحہ ۴۱

بعضی از مسایل غامض  
حکمت را برایم حل نمود.  
وقتی به هیجده سالگی رسیدم  
پدرم تمام کارهای خود  
را به من واگذار کرد و گو شد  
نشیننی اختیار نمود و بقیه  
عمر را به عبادت گذراند.  
ولی من برای این که بتوانم  
بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج  
به کاری داشتم لذا تصمیم  
گرفتم که وارد خدمت یکی  
از امرای ما و راء النهر  
شوم.

# راهپیمایی مرگبار

قرار میگیرد. اگر چه ارقام را به شده درباره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورهای مختلف انجام یافته است که همه این تحقیقات آینده خیلیها وحشتناک را مورد تأیید قرار میدهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که آفایا رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست میدهم، هر روز به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش مییابد.)) بنا بر ارقام ارائه شده سازمان جهانی بهداشت از نصف مبتلایان در آفریقا درجهای بالاتری را تشکیل میدهند. (در حدود هشت میلیون نفر.)

تا این اواخر کشور (زیمبابوی) از جمله کشورهای آفریقای جنوبی بشمار میرفت که مرزهای آیدس در آنجا نیافته بود. اما به بختانه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرز مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل میدهد.)

### تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا همزاد با ویروس آیدس تولد یافته اند. با کمال تأسفک اکثریت آنها بعد از چند روز و یا ماه چشم از جهان بستند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به آیدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته اند. علاوه بر آن مشوره های تدویر کنفرانسهای برای مادران حامله کمک بزرگی نموده است.

بیمه در صفحه (۶۲)

# در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا  
بیشتر از ۲۰ فیصد  
بزرگسالان مبتلا به  
آیدس هستند

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (آیدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس ((آیدس)) به راهپیمایی شوم خود بیش در سیاره ما ادامه میدهد. هیچ قدرتی تا به حال نتوانسته است آن را متوقف سازد و نه سطح دریاها و نه مرز دولت ها. بهر حال قبل از همه آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده است. با وجود تلاشهای همیشه گی حکومت کشورهای آفریقای غربی از انتشار مرض آیدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه میدهد. شیوع ویروس آیدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) و کابونگ (ملاوی) (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به آیدس میباشند. در شهر هاییکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس هستند. مبتلایان این ویروس به صورت شمرت سام آورده از دیار استخر قبلا تصور میرفت که آیدس مابین آیدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال مییابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که آیدس در سراسر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گهر مرض در حال حاضر از شهرها به دهات و جا بیکه بیشتر بس نفوس این کشورها به سر می برنده انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تماس جنسی بوده. علاوه بر آن آیدس مابین افراد تناسلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمیگردید باعث عامل مسامحه و سهلانگاری انتقال این ویروس میگردد.

آیدس - بیمه و خطرناک است

# آیدس و حساسترین مرز قرن بیست

رسم و عادت  
دانش جدید  
تحت سوال قرار  
گرفته است

# بارنخست سیاهپوستان

## به ارزش نفت پی بردند

### نخستین چاه نفت

### به وسیله

### چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباچی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبرو داشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم هم کسانی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت سپردند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

**جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز**

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی پیغمبر (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



# رقچای پیاوچای سبز

طبقات یاکف اتفاق پیمین میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را آماده می به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عین اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پسا احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی پو له میسازند برگها را از غرابال گذرانده برگها می که هنوز لوله نشده اند، جدا میسازند و این جدا دوباره در ماشین ما لشی فرستاده و عمل ما لشی را تکرار میکنند. سپس چای تخمیر مینمایند و به این منظور برگ چای لو له شده را به اتساق تخمیر میبرند (هوای اتاق تخمیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۲۷) درجه سانتی گراد میباشند و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از آن توپازین و تخمیر ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن آن فوق نازک و لطیف بسودن برگها را به چای ها ی ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چی ددغو (وزر لرونکو سایبریایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مسمولا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خا نه را الوزی مگردقیقه نیت به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبریایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخو که ددی ضمانت کولای شی چی دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چی دسایبریایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چی به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تگلاره هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبریایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. په (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چی ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چی به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

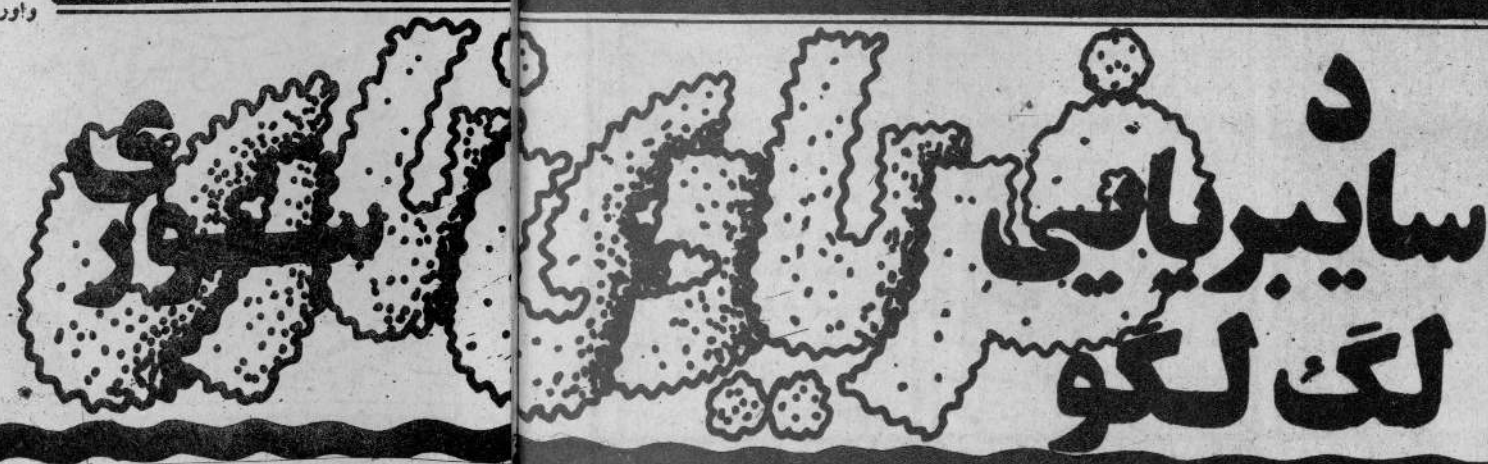
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل په زړه پوری او مناسب خای پیدا کړی. د طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و. س. وی چی نظر لری چی ددغو الوتونکو دخای بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اړه لری چی به دی وروستی وروختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک په مشرتابه باندی وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول په (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وه ویدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواووته مهاجرت کړی دی. خیرنی ښی چی سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کړی دی. سایبریایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود باندی وراچوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر سینا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسسو دجوړولو په ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زړه پوری ده چی هلته داووبوسطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستان د ایالت د کیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی او گننی عواید یو سلو پنخوسو زرو دالرو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسیند دسواخلو خخه سایبریایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

ورکړی دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبریایی لک لکانو د راتگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به (سره کتاب) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبریایی لک لکان پاتی دی. سایبریایی لک لک به هند کی د (واورین ډوله غاړی) په نامه یادوی. د کیولا دیوسیمه یو وخت دپسرت پوز د شپزاده ښکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. (د اشرافنی ښکارونو) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندی اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی پناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووب سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبریایی لک لک له نژدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی د لومړی خل لپاره به نولسمه پیړی کی د دوونو انکیزانو

## نن په تموله نری کی ۱۲۰۰ سایبریایی لک لکانو پاتی دی



خوردان را در آن لایحه بود، هر دو را  
 به تلوئی سرگردانه دی...  
 خلك چي دلته ژوند كوي...  
 پياخو يو، پياخو يو...  
 د خپلو رخصتيو تير لولياره راشي...  
 ارام بیده کيزي او پلي...  
 نوب شيان وني؟ خو هيڅ...  
 نه کوي...  
 گوونده له غاښ سره...  
 چي...  
 هغه وڅ...  
 بيرته...  
 د بي چي...  
 تر څنگ...  
 بدل...  
 چاپيريون...  
 لودي...  
 هغس خازنه...  
 حيران باغي...

### خازنه

د (۲۵) مخ پاتې  
 بوسته يې ترې وکړه چې کله به واده وړ  
 شوه وکړي...  
 د خلكه رڼه...  
 د يې...  
 خوښه...  
 گوونده...  
 لپاره...  
 پياخو يو...  
 د خلكه...  
 د دې...  
 لپاره...  
 واخلو...  
 قومي...  
 خلكوران...  
 خوكله...  
 ريد...  
 كينته...  
 ورته...  
 دجاي...  
 به خوب...  
 گوونده...  
 حاي...  
 بولي...  
 له يو...  
 پي...  
 هم...  
 کله...  
 لپاره...  
 رخصتي...  
 دوتل...  
 شان...  
 لکه...  
 چي...  
 بنکاري...  
 پدې...  
 څخه...  
 يولې...  
 راد...  
 برخه...  
 گونده...  
 پرهنې...  
 يوه...  
 تر...  
 ترواده...  
 راجگ...  
 وايسته...  
 اورانجا...



## قاتل قاتل

### وباز شمع قاتل

وي تازه از زندان رها شده بود و فقط زيان خان به طرف خانه اش هورت رفتند...  
 چرا رفتن انتقام منتظر فرست بود و امروز...  
 دست قاتل پدريش را در اين ساحه گير آورد...  
 و به قتل برساند...  
 ماشيندار توسط وي رهبري گناهي كشته...  
 شده و خانواده كه باهم كينه و عداوت پيدا كړه...  
 دند د تميم دارند...  
 خون بخورند...  
 وساطت كند و كينه را از دل اعنای امين...  
 خانواده بهرمن يازد تا جواني ديگري به...  
 قتل نرسد.

از اردواج هاي اجباري همیشه خاطر  
 ترين که حتی فوجي در رابطه با ازدواج  
 اجباري نيز مي تواند فاجعه مي به بار آورد  
 به فرزندان...  
 کرد تا وی ايکي از دختران افاديش  
 را که در خوردی به نام وی بود به پدري  
 پسرک دوسه روز پس از موضوع را  
 خوش مي پندارد و با شوخي به  
 مادري مي گويد که اگر آن دختر  
 را با من تا موزه کردن خود دوست  
 را بختيار که فرزندان  
 احساس مي کند که جان  
 بسري فرزندان خود  
 ميپوشد است.

## خوشبوکار خطرناک

### خوشبوکار خطرناک

خوشبوکار خطرناک قرار د ازند حقي  
 شان را از دست مي دهند...  
 اما چنين اتفاقي افتاده...  
 را نکر نميگم باشند...  
 شهر کابل از جنگ و گمشدگي باخشيده...  
 نوب آمده از وي با يك مرد بگلانه طرح اتنا...  
 مي ميوند دو ميخواهد به وسيله او خوشبو...  
 پسر را از سر راه زنده مي خود دو رسا...  
 دوست وي يکي از روزها را براي ختم کردن  
 زنده مي خوشبو تصمين ميکند آنها با اتفاق  
 هم به خانه مي روند و همچنان بهر جهت  
 تقدير نامش را خوشبو خسته ميکند...  
 پسته و با جاکتي را گرفته مورد و عروس خانواد...  
 اتنا مي خوشبو را به عروس خانواد...  
 عسر روز را در ايکي اتنا خواهر شوهرش  
 حواسي بود در اين اتنا خواهر شوهرش  
 نيز مي پند...  
 بي نتيجه مي ماند و سر انجام آنها چسبند...  
 زود در داخل يك تصيه يا چند پرش مختصر به  
 طغيان شمع تلخ مي ميوند که عروس خوشبو...  
 اين واقعت تلخ مي ميوند که عروس خوشبو...  
 پس را به قتل رسانده و حالا منتظر سزاي...  
 مستعد در زندان به سر ميبرد.

### همه در هم

د (۲۶) مخ پاتې  
 دهانه...  
 اوريد...  
 پستو...  
 را به...  
 له...  
 در ليد...  
 زلاي...  
 کري...  
 هماد...  
 هماد...  
 د (۲۶) مخ پاتې  
 داس...  
 ل...  
 ما...  
 هم...  
 به...  
 دساروش...  
 ار...  
 ستان...  
 سدر...  
 پيشي...  
 اوار...  
 ددري...  
 هم...  
 پي...  
 کار...  
 د...  
 بقد...

# ۲۵ مدال طلا و قهرمانی

# ورزش جوانان

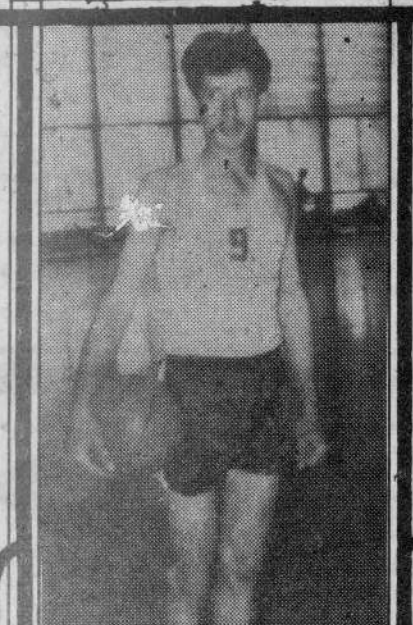
# تکواندو

# دفاع و حمله

## مدحی با عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

از آنجمله ورزشکاران جوانی که در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شدند.

عبدالله بیشتر روی صفات تکی و اخلاقی ورزشی ورزشکاران تأکید مینماید و میگوید که ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم



باسکتبال ورزشت زیبا و اجتماعی است که با نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها تثبیت هیت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی تخنیک های حمله میباشد که در این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به سرعت قابل ملاحظه ننموده است با آن نهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمیع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عید الله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب میباشد در خشان ترین چهره بی باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به مقام شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنا می نمائیم.

عیدالله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خوبهرا



## تواضع بازگرم تو اصرح

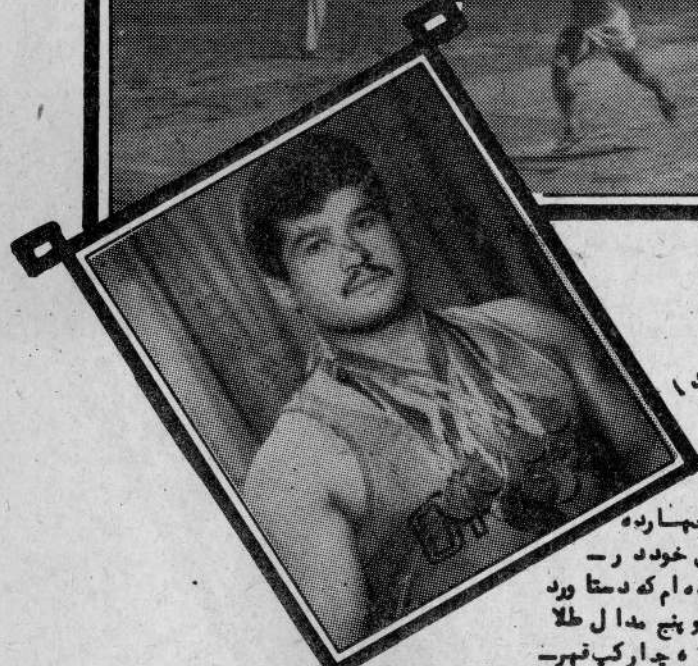
محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال میکند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خوبهرا در این رشته تحت رهنمای استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میرود و بعد هاجت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جمناسطیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری آموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد. محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو موارند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشت که اما ما متکی به خصوصیت های ویژه بی انسانی چون:

بقیه در صفحه ۸۴



تصویر کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیت های ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلم و یک دیپلم با احترام و شایسته از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیه میباشد. وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید: در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلاً در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلم از فدراسیون اتلتیک خفیه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم. از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبزی مشاهده میکنید گفت:

سوال چالشی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل سالم آن مپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تاه نهر مثبتی بر روحیه ورزشکار به جا میکند. اگر هر چه چی مشکلی دارید چی خواهد گفت؟ میگوید: مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشمگر و ورزش دوش است و بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن سفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم پهنوشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشد.

اتلتیک خفیه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است. البته این ورزش را میتوان به شایستگیترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتها ی جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروه خوبی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "مزی" است که در کشور ما عضو تیم ملی و ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره بی برازنده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم: از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جمناسطیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتیم تا هم سطح با این رشته اتلتیک خفیه را نیز دنبال کنم. روی این ملاحظه بود که تمرینات خویش در این رشته افزایش نمود که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروه خویش به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعداً به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشتر در مسابقات بعدی گردید.

در مسابقات به سخنانش ادامه میدهد: ورزش اتلتیک خفیه که متکی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و سرخشی گامدار و دوشی است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و پهناده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد. اکیداً باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدال طلا را در نزد ورزشکار میسازد که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

# بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زرغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه مارا زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

## صفحه معلم سا پنس لیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

## مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

## محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

## محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا یسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاژ (ته از) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

# چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در پیله سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،



### کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سباوون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا م

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن های سی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

**نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :**

**دیاندانش آموز صنف یازدهم:** مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های علمی خارجی به خصوص هند است. واقعا که مساجد خود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

**الفشین :** صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحیاه تاه !**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخواه رسند میشویم.

**نوشین :** سباوون راهیستون به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

# مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها وید یو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

## قصص اقران

بخیه از صفحه (۵۲)

# پامپمیای مرگبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت : ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

موسسات صحی کشور های افریقا بی دروغ ضعیف بسیار بدی قرار گرفته اند، زیرا مبارزه و سیخ علیه مرگ آید سباحت گردیده است که تداوی یک تعداد امراض دیگر تقریبا فرا موش گردود

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرگ های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیساران داخل بسترهای مرگبار (ایدس) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرگهای مبتلا به (ایویا) و غیره در اکثران اجبارا به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

# سپاوون کودکان

## عروسکی بهار

۱- دختر که قشنگی که  
 اسمش بهار بود ، با یک  
 کوروش صحرائی دوست  
 شده بود . یک روز کوروش  
 نامزد مویش صحرائی نیز  
 خواست با دختر که دوست  
 شود . چون او را انسان  
 زیاد صمیمی یافته بود .  
 ۲- مویش صحرائی روزی  
 از بهار خواست تا برای  
 داماد اولز بخواند . بهار  
 پند پرقت و دو آهنگ مقبول  
 خواند .



برو و کسی هوا خوری کن  
 تا دو مظل کا ملا سر حال  
 بود . آهنگهای مقبول  
 بنوازی . قرا مویش تگن که  
 نزد یکی های شام حتما  
 بر گردی .  
 ۵- بهار از مویش صحرائی  
 خواست تا پرستوی قشنگی  
 را که در سوراخ خانه اش  
 در زیر زمین قید کرده بود  
 به اختیارش بگذازد تا بر  
 او سوار شود . در باغبی  
 ستو به بهار و عده داده بود  
 که نزد یکهای شام بر گشته  
 او را به مظل میرساند اما  
 چرا نیا شد...?  
 ۶- چشم بهار از نظار  
 آفتاب در حال غروب بود  
 دور نه شد . اما پرستوی نامد  
 که نیا شد . درین آفتاب سرور  
 کله یک مسخره کک آن جا  
 پیدا شد .



۳- عروسی شام همان روز  
 بود . مو کمیگه داماد مصر  
 و ف پوشیدن لباس بود ،  
 مویش صحرائی به بهار رو  
 نموده گفت .



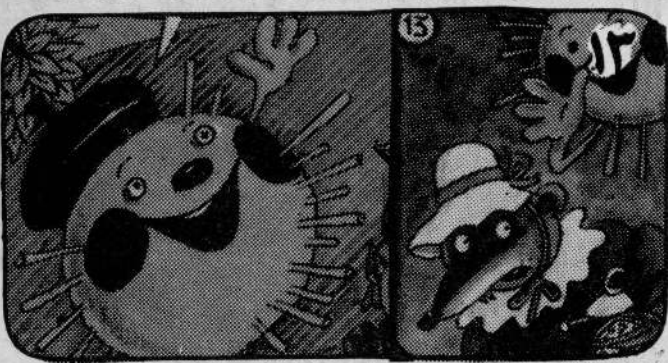
را تماشا داشت و حیران  
 بود که بهار چرا بر نگشت؟  
 ۱۴- صبح شد پرستو پر  
 زنان بر زمین نشست و به  
 بهار گفت :  
 بهار قشنگ بر پشتم بنشین  
 تو زنده گیم را نجات دادی  
 من در چنگال مویش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان  
 شدن عقب کو بود و ساعتی  
 بعد مظل عروسی آغاز میشد .  
 بهار با نا را حتی گفت :  
 چی تصادف بدی . وعده  
 خلا فی چقه ربه است پرستو  
 باید وعده غلط نیکورد  
 مسخره کک با خسود  
 فکر کرد و گفت :  
 باید این دختر که را کک  
 کنم . او نیا بد سرگردان  
 بی سرنوشته باشد . او ،  
 یک فکر خوب...!!



۹- احدین آفتاب مسخره کک  
 گفت: دختر جان عجله کن .  
 ۱۰- شام فرا رسیده بود  
 آفتاب هنوز در آسمان میتابید  
 یعنی چی؟  
 ۱۱- ادا ماد گفت :  
 اما بهمه حال تا یکی دو  
 ساعت دیگر باید آفتاب  
 غروب کند و مظل شروع  
 شود .  
 ۱۲- ساعه من خراب  
 شده است ، یا از پشت بزمین  
 امروز آفتاب دلش نیست  
 غروب کند .  
 ۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی  
 که آزاد شوم . اکنون جای  
 میبرمت که آن جا بهار است  
 و طبیعت زیبا به آدم جان تازه  
 می بخشد .  
 مسخره کک درین میان  
 صدازد ، (خوش زنده گسی  
 کن بهار خوب )  
 سخن شبخت با شی مسخره  
 قرار داشت ... مگر نه؟



# مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .  
 آخرام میفامی که مادر مرده  
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده  
 چی غم استم وای ده چی غم  
 زن با هو شیوه گپ خوده  
 ادامه داد . آخرام ، هله که  
 امشو نوکریستم ، هله که  
 اضافه کاری دارم مجم که فلان  
 جای میرم ، مجم بیستان جای  
 میرم ، زن گدو حالی دوتا استون  
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به  
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،  
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :  
 و آخرم به خاطر اضافه کاری  
 شوهرت خودت اضافه بیست  
 شدی . دینم به جای خنده  
 گریان گد ، آاا ، او او او .... )  
 چون دل بسیار نازک دارم هسی  
 که میبینم کسی گریه می کنه  
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم  
 و شروع به گریه میکنم کا ملا  
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی  
 گریه می کنه نسبت به نفر اول  
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه  
 گریان سر میته ، گریه به  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش

خاله جان ! بانیا ،  
 یکدفعه گفتم که سات  
 ندارم - اگه میخایی وخته  
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان  
 کو! گفت وی جقه بیحوصله  
 هستی مثل شوهرم ... ویش  
 میفامی ، او مادر مرده هم  
 همیطو بیحوصله بود . صبح  
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره  
 ره کتی نان خورده ... ویش



# تأثیر نگاه حافظ جوانی

دختر جوانی از یک پسر  
 جوان که در صحن پو منتون  
 با مصنفانش قلم میزد .  
 بدون مقدمه پرسید :  
 ببخشید ، شما بچه ها  
 میان هم چی قصه میکنید ؟  
 پسر روبه دختر کرده  
 گفت :  
 آنچه که شما دختر ها  
 میگویید .  
 دختر باکمی سراسیمه گی  
 گفت :  
 (وی) خیر جقدر بی تربیت  
 هستین !

در مجلس صحبت از تأثیر  
 نگاه بود .  
 یکی از حاضرین گفت :  
 من شخصی رامی شنا سم  
 که روزی در یکی از جنگل های  
 افریقا با شیری روبه رو شد  
 و همینکه چشمش رابه چشم  
 شیر دوخت ، شیر پیشروی  
 پای او زانو زد .  
 همه گفتند : آقا عجیب است  
 باید چنین شخص را دید که  
 حالا کجاست ؟  
 او جواب داد :  
 داخل شکم شیر !

# نکته های نیشدار

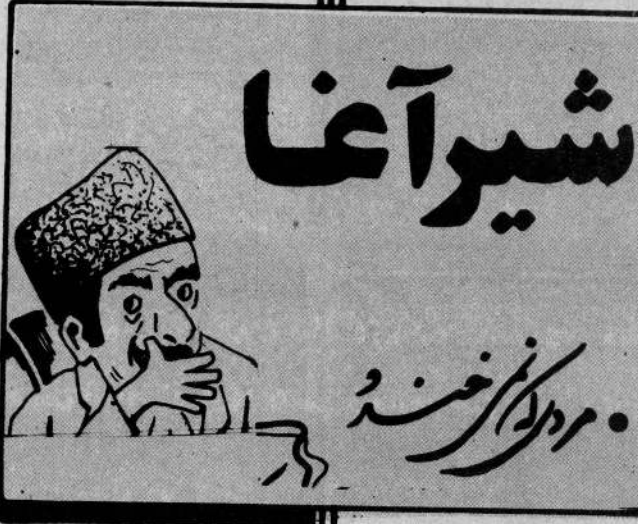
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را ( بوتل؟! ) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

# تفسیر

دولافوک باهم صحبت  
 میکردند .  
 اولی - من آنقدر زبان  
 انگلیسی را میدانم که هیچکسی  
 نمیداند .  
 دومی - پس بگو که گوسفند  
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟  
 اولی - گوسفند را خسو  
 نیدانم بزرا خسو یک چیزکی  
 میگویند .  
 ارسالی حکمت الله ناظمی  
 کارمند شاورالی کابل .

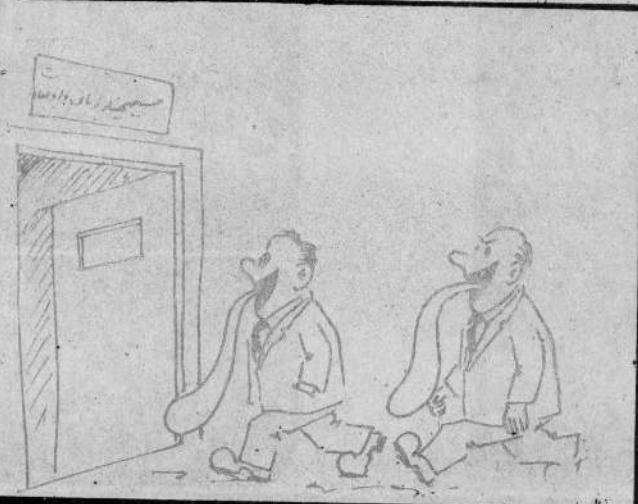
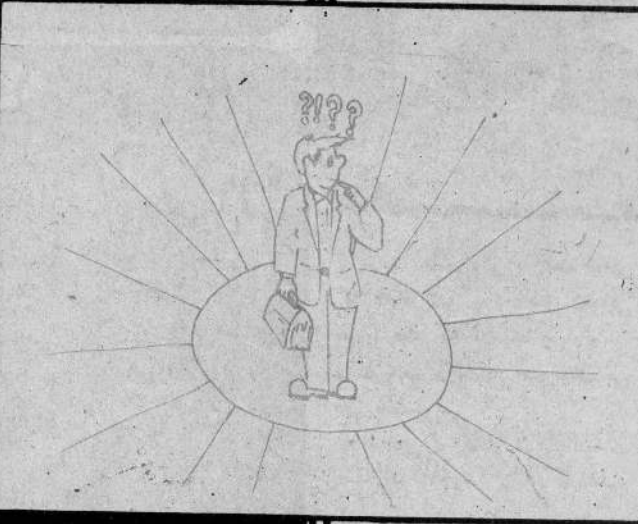
# میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه  
 چیز میشود .
- خوئی از بزرگان در خانه  
 کوچک میشود .
- چشم عقل عینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیزند .
- ناز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف  
 میزنند .
- فرور ریاست و سقوط  
 دیانت است .
- شربک حد اقل یک سر  
 دارد .
- سهل و اتفاق قطره  
 هاست .
- دلبری کار خولههاست  
 دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو -  
 کش خنده کرده اند .



# شیر آغا

مردی از خرسد



# لطفاً دفعتم تخلید

چون فوهای دوستی

چند مصنفی  
 گرفتند تا روزی معلم خود را  
 عصبانی بسازند یکی از آن ها  
 بدون مقدمه گفت :  
 معلم صاحب ! این راست  
 است که پدر شما جوپان  
 خوکهای وحشی بود ؟  
 معلم بدون مطلق گفت :  
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .  
 متأسف هستم که فعلاً این  
 وظیفه را از اوبه ارت برده ام  
 و همین اکنون مشغول این کار  
 هستم .  
 ارسالی ذکیه کوهستانی

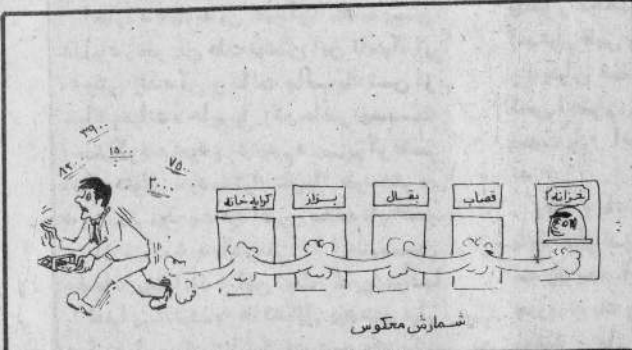
معلمین شکایتی

کودک : پدر جان میخواهم  
 معامله پر منفعتی برای شما  
 انجام بدم !  
 پدر : چطور ؟  
 کودک : میدانید که در  
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی  
 رانشان میدهند که صدملیون  
 فرانک خرج فلبرداری آن شده  
 است !  
 پدر : و بعد چی ؟  
 کودک : و بعد اینکه شما دو  
 فرانک به من بدهید من میروم  
 آن را تماشا میکنم و بعد میایم  
 و داستانی راکه صد ملیون  
 افراک ارزش دارد برای شما  
 حکایت میکنم .  
 ارسالی فریبه ورسته

# بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل  
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل  
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی  
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل  
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره  
 د مامور به کورگی خردی با یسکل  
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده  
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل  
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی  
 بی له تیلو زورور دی با یسکل  
 آشپز باشی



# کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړي :  
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شي .  
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او د هونبیار له خوا پوښو شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :  
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازینت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نسه پوهیدلی .  
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :  
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره بوزی راشنه شپدی ؟  
 هغه بی له خنده ورته وویل :  
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .  
 بیایی ورخنی وپوښتل :  
 - پوزه دخه له پاره ده ؟  
 هونبیار ورته وویل :  
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .  
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :  
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

# دبریتو ویښتان

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گڼه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟  
 - شته خو ویده ده .  
 - نه راو یشیږی ؟  
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی، وگوره زه یی دبریتود ویښتانو یو و یشته شکوم .  
 ترنگ ...  
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .  
 - هو واله نه راو یشیږی .  
 اوپه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . او دپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو، هلته یی همدا پینښه ولیده . پتا تی پلور نکې همدا ښار وا لی دبریتو یو و یشته وشکوه ، هغه و یشنه شو، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز، صابون ... هر یوه یو ، یو و یشته تری وشکاو ، خو ښاروا لی و یشنه نه شوه .  
 خالی کشوره لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و یشته په خای دو . د یشته ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .  
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د نرخونو په اوږدو اوڅپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :  
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو و یشته ن و شکوی .



اختر گل چی تنخواه واخیستل نویه منده دمنپوی به لور و خو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :  
 - کیلو په خوه ؟  
 - ۱۳۰۰ افغانی !  
 - دخدای دپاره ! ترخا مه نلری ؟  
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوپه دروازه خوړند .  
 ده .  
 (د... غوښی کیلو ۱۳۰۰ افغانی)

# دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :  
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری، خو کار دبل کوی او دوحه ډله چی کار خپل کوی، خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی ښی نښانی شته چی د لومړی ډلی نسل دخنگی بر مخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری ، که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه . نوی له شکه په دوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))  
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

محبت او مینی خخه اخیستل شوی دی، خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری، خو وخت ناوخت احساسات، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیږی پوی وړی خبر برسر یو د بل وینی تیوی .))

گرانو لوستونکو به ضرور درادیو او تلویزیسون له لاری د هیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوږیدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .  
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کسې په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کړو .  
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای اکیساید ، دبیرینت او دجایبیرال دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوینتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره بوزی دی . یوتن مریخی اروا پوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

# قصه خانه خودما

# آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامگذاری و حتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه در این مجله خود مانتیستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روز به روز خراب شده میرود. نمودارم آخر چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی مینویسی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تهر - نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به بخندی غمگین کی -) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و حتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اصحاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرم میگرد: آخر به خود دهنمت نیستی به خیرت گپ میزنم. و حتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خورش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا - هن و کتشان یکی - دو گفته نیستی..."

به مادرم میگویم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشد همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست هر چی اس بین خود - ماس و او با قهر زیاد تر جواب میدهد: "زیاد زبان نکو و مره عقل زیاد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همین غمها و غمها هر خواننده هام زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

# چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود غمخ شک میفمورد.

او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میکند و هر غم و غصه ای که از بیرون داشته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش عکس ها و پوسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگویم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زرب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفت بالا - نخاسته. صد دقه پایت گفتم به گپم نکد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانهس و شوره بخوره خوار خواندم اینو کد غمخوار - خواندم او طو گفتم شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست خاک به سر آینه خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها پرنامه معنولون و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

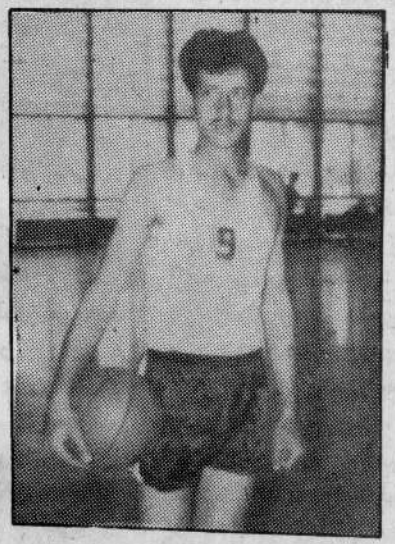
اما چیزی که مراد من حال بیفتن درسی آزارده و آذین میکند، نسخه اخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنهام با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه روح نبوده که دختر بگوید میگویم بسا نیگویم چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم مابن بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالکه زنده گی مطرح است زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که بسه روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ و راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

# دفاع و



بچه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیل و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای چیز - بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسا زده این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگرد. عیب الله اینقدر یوال در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

# تست

بچه از صفحه ۷۷

(۶) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرقید. تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک نشاید. اطرافیان تان شما را آدمی

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

(۷) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفقت خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگرد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگرد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

(۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و بسه همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میگیرید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانی صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگردید.

# مزاحمه

## بقیه از صفحه (۶۷)

امتحان می می می می می می می می می می  
امتحان می که مره به یاد  
صحنه امتحان انداخت  
اشکهایم سرا زیر شد و از او

مرحله که ایاقش یادش  
میامد، حقش بلند میشد  
تاوختی که گریه ما بسیار  
بسیار بلند شده بود يك دختر  
میان سالی که ده بالوی چوکی  
ما ایستاده بود از بالوفیل خود  
پرسان که وی اینها چرا گریه  
میکنن؟ (شاید بالای شما هم  
گنشته باشه، وختی کسی  
علت گریه آدم پرسان میکنه،  
گریه آدم دو برابر میشه) صدای  
حقش زدن ماهم بلند شد زنی  
که ده چوکی پیشروی ماشیشته  
بود مالوم میشد که تمام  
گپهای مازه پوره نشنیده بود  
رویشه دوز داده به نفری که  
سوال کده بود گفت :  
بیچاره شوهرایشان به  
بهانه نوکری و اضافه کاری  
خانه نیاید و دیگر زن گرفته  
که مسکینک هاخبر ندارن !  
گریانوک اولی اصلی که ده

زخمپایش نك پاشیده شده  
گریه اش به های های بدل  
شد و گریانوک دومی یا نا حق  
که مه بودم به خاطر ای دروغ  
شاخدار زن پیشروی گریه  
بلندتر شد اما ... خیر بینه  
نگران که با صدا کس ن  
(سرك نانوايي کس تا نمیشه  
مره از ماتمداری و گریه های  
ناحق خلاص کده به تیزی  
از جایم پریدم و خودم ده بایدان  
رسانم ده حالیکه سر ویس  
ایستاده بود یکبار دیکه به چوکی  
ماتمزه خود سیل کم دیکم  
که مزاحم به جان يك بیچاره  
دیکه افتاده با هسو زبان نرم  
و چرب خود چنان دختر که  
جادو کده که خدا نشان ننه، مه  
هم خطاب به نفر سومی که  
تازه در چنگ مزاحم افتاده بود  
گفتم : بامان خدا !! گریه  
خوش خوش بریتان میخایم !!

# نفت باطلای ستاره

بنابر تصویب هیات مدیره آن  
به عهد (ادوین. ال. دریک))  
محول گردید و این شخص که قبلا  
نیز از او یاد کردیم راسا و ارد  
عمل شد و رهبری عملیات  
حفاری و اکتشافی نفت شرکت  
سنگا را در دست گرفت.  
(ادوین. ال. دریک)) یك  
کارمند متقاعد استیشن ریل  
بود او بارها با سرخیوستان

تماس پیدا کرده بود می دانست  
که نفت چه فایده های می  
نواند برای بشر داشته باشد.  
این کارمند متقاعد بپر فقط  
به کمک يك معاون وارد میدان  
شد و آستین هارا بالا زد او و  
معاونش در عرض مدت کوتاهی  
توانستند يك موتورویک دستگاه  
حفاری در مزرعه نزدیک (تیتاس  
ویل پنسلوانیا) بر پا سازند  
پس از نصب این دو دستگاه  
عملیات حفاری و اکتشافی آغاز  
گردید.  
سر انجام روز بیست و  
هفتم اگست سال ۱۸۵۹  
(ادوین دریک)) یاداش تلاش  
خود را گرفت و در عمق ۲۵ متری  
زعین به نفت رسید و تیکه تل  
های نفتی را در عمق زمین  
مرتبط ساخت نفت فوران زد  
نفت بیرون می چکید آن  
روز دریک و معاونش در نفت

گسل کردند و در نفت غلت می  
زدند. چیزی که انتظار آنرا  
هیچکس نداشت آنروز اهالی  
(تیتاس ویل)) شب تا صبح  
به رقص و باکوبی پرداختند.  
بیست و چهار ساعت بسی  
ازین ((حادثه)) یعنی به نفت  
رسیدن چاه شرکت سنگا  
صنعت امریکا دگرگون شد !!  
طی این ۲۴ ساعت وضع  
بسیاری از خانواده ها شرکت  
هابانک ها تغییر یافت.  
با وجودیکه سفید پوستان  
عده زیادی از صاحبان سر  
خپوست چاه های نفت را فریب  
دادند باز هم باید گفت که  
عده زیادی کسانی که به کمک  
نفت میبازار شدند و در ردیف  
نروتمندان امریکا و حتی دنیا  
قرار گرفتند سرخیوستانی  
بودند که در زمین های خود به  
چاه های نفت رسیدند.

# رهبری

## بقیه از صفحه (۱۳)

دارند مگر آنها در چهار چوب  
يك سیستم مزخرف عمل  
میکند. رسوایی که در ناسان  
گذشته توجه چندین سناتور را  
به خود جلب کرد مثال خوبی از  
سربراه کردن کار های روز  
است. هنگا میکه ریگارد سال  
۱۹۸۹-۱۹۸۸ کانگر س اتهامات  
ضعف و نانوایی زارد کرد.  
کانگرس با پوش یکجا شد و  
چندین مقرره و قانون را به  
تصویب رسانید. مگر تالیس  
نانوایی بر حالهایی بودجه  
بایمانده که مشکل است آنرا  
پوشانیم. در حقیقت يك مقرره  
یا گیره برای بودجه به تصویب  
رسید در مورد شاید رهبری  
الهامی گرفته باشد. مگر کاملا  
از ترس هم نبود. در باز ناب  
مالی طبقه بندی عمیق اجتماع  
معمولا بودجه از آنها چیزی را  
به عاریت نمیگیرد. مگر رهبری  
خوبی کار را میکند.  
گنشته از همه چنین مسایل  
آنچه را آقای فلوریو در سال  
۱۹۹۰ در نیوجرسی کشف کرد  
میتواند واقع شود. عدم  
محبوبیت او بعد از داخل کردن  
تکس به نادرستی سندی تلقی  
شده بود که گویارای دهندگان  
از خود. خود گفتری نشان  
نمیده اند. فلوریو به ساده گسی  
تلاش کرد تا بسیار زود  
کار کند. مگر در آوردن يك  
چنین حالتی که باید پول جمع  
شده از تکس در مناطق فقیر به  
مصرف برسد ناکام ماند.  
امسال در سطح ملی تما یل  
به آوردن تغییرات عبارت از يك  
حرکتی به طرف محدود کردن

## بقیه در صفحه (۷۵)

# درمکاتب

## بقیه از صفحه (۵)

نشده اند در مورد یکی از  
معلمان گفت: سیستم جدید  
ممکن است مفید باشد اما  
خیلی مطلق و بیجید بود در  
فضای روانی که شاگردان  
ما قرار دارند. در کوهضم  
این سیستم خیلی مشکل بود.  
سال ها کار بود تا معلمی  
برای تد ریس سیستم جدید  
تر بیت کنیم در حالیکه برای  
شرایط کشور ما خیلی مساعد  
است تا از سیستم تجرب به  
شده تعلیمی موجود و کتب مو  
چود استفاده می کردیم.  
با سیستم قبلی ما اذ ها و  
بدرها نیز آشنایی داشتند  
و آنان می توانستند بخشی  
از مسوولیت را با معلم تقسیم  
کنند. یکی از معلمان که  
صنفا چارم را تد ریس می

شده ایم که يك تعدادی زیادی  
از شاگردان مکاتیب، حتی  
زبان ما در ی خویش را در  
ست نیا موخته اند درین مورد  
ترک نمودن مطالعه و جدی  
نگرفتن خانواده ها از کار  
آموزش شاگردان نیز تالیس  
به جا گذاشته است هر خا  
نواده در قبال تربیت درد  
ست و آموزش در دست فر  
زندان شان مسوولیت دارد  
خانواده های که فرزندان  
شان بر علاوه این که درس  
می خوانند و نان آور خانه  
شان نیز اند ناکزیر اندر  
دو بهلوی مشکلات فرزندان  
شان را مد نظر بگیرند، زیرا  
شرایط موجود مشکلات اجتماعی  
را در حدی افزایش بخشیده  
است که نمی شود هر چیز  
باچند توصیه و چند نصیحت  
حل و فصل کرد بسیار  
از صحبت های معلمانی که  
با خبر نگاران ملاقات دا  
شتمند شاحل تغییر سیستم  
تد ریس و تعیین سر نوشت

کتاب های درسی است که  
در بسیاری آنها فصل های  
حذف گردیده است و این  
مسأله يك مشکل اساسی و  
خاصی را برای معلمان خلق  
کرده است که حل آن به این  
زودی ها نیز میسر نخواهد  
بود این تجرب به را باید به  
خاطر داشت که نباید کتاب  
های تد ریس را بر اساس  
سلیقه و سیاست روزتدوین  
نمایم به چند نکته جا لب به  
سخنان معلمان توجه خوا  
گمان را جلب می نمایم.  
صالحه معلم تاریخ: تغییر  
و تبدیل بعضی از مضامین  
وقت معلم و شاگرد را ضایع  
کرده است ((  
مکی معلم صنفا سوم: ((شا  
گرد با یاد از جز به کل برود  
کتب موجود بر عکس است))  
محبوبه و فامعلم صنفا  
اول: ((امسال برای هر  
مضمونی معلم جداگانه تو  
طیف شده است)) فکر می  
کنم که شیوه قبلی که يك

معلم برای سه سال موظف  
بود بهتر بود ((  
را حله معلم بیولوژی  
صنفا یا زده: ((کتابی را که  
من تد ریس می کنم در دست  
طبقه بندی نشده است خیلی  
پراکنده است))  
صنفا آمر دیپلر تحت تسلط  
ینس: ((دیپلر تحت تسلط های  
مکاتیب با یاد معلم همگام  
شده باشد))  
ماری معلم تاریخ: ((شا  
گردان ما در صنفا دهم  
مضمون تاریخ را که در  
صنفا نهم خوانده اند بار  
دیگر می خوانند))  
صنفا معلم صنفا اول:  
((در مکاتیب مضمون رسم و  
حسن خط و توجیه نیست))  
حسنت معلم سپورت: ((در  
بسیاری از مکاتیب مضمون  
سیورت يك مضمون تهذیبی  
درک شده است))  
احمد المعلم زبانه خارجی:  
((تد ریس مضامین انگلیسی  
و زبان های دیگر تا جی

تیز با یاد مورد از زبانی  
مجدد قرار بگیرد ((  
ز لشتت اغتصابمادی:  
سیمیناری که ملل متحد  
برای معلمان انگلیسی تدوین  
نمود خیلی مفید بود اگر کمک  
ملل متحد در زمینه مواد در  
سی و ادا مه بین کیمک ها  
جلب گردد مفید است ((  
چند پرایلم دیگر نیز در  
مکاتیب به مشاهد رنید  
یکی از نظر روانی نام بعضی  
از مکاتیب مثلا با صفت شپید  
پیونده دارد، قهرمانانی  
که شاپسته استند تا مکاتب  
به نام آنها یاد کرد در صرفا  
به نام اصلی شان مسسا  
گردد، زیرا کلمه شپید به  
روان شاگردان مخصوصا  
در سنین خورد تا تیر منفی  
به جایی گذازد، تهدید  
پرخری از شاگردان خورد  
سال مخصوصا بلات و کوب  
موجب ات دل سردی شان  
به یار می آورد، نا توانی  
بعضی از معلمان در تد ریس

شاگردان را نسبت به امر  
آموزش سهل انگار بار می  
آورد، تشریح نکردن مضامین  
میان توسط معلمین نیز آنان  
مجبور می شوند به طور  
میخا نیکی علوم را بیاموزند.  
وبه جنبه های تطبیقی و عملی  
آن کم توجه نماید، معلم  
موجودیت انطباق در دست  
در مکاتیب امتیازات خاص  
برای بعضی شاگردان بنا  
پر متعلق بودن شان به خا  
نواده های مقامات اثرات  
منفی بر جا می نهد.  
ما در دنیا و ون بنا بر  
علاقه خانوادها با ارائه  
نظریات بیشتر از جانب  
معلمان خانواده ها ادامه  
خواهیم داد و از اداره مکاتب  
عنصری بلخی که به خیر  
نگار ما اجازت نماند تا  
از مکاتب دیدن کند بدینویس  
سیله گله خویش را ابراز  
می کنیم.

# تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...  
 هکار میباید . اما با تا سفاک عده می  
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله  
 بی دفاص به شکل خشن آن مورد کار برد  
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود  
 تا گوارهای ادا به نهایت نهایت التمسک  
 به پایست فدا راسخ را ایجاد و در چوکات  
 آن جوانان را به استفاده سالم از این  
 ورزش و هنر می نمایند .

# در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نعره صا -  
 نده بود . \* \* \*  
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی  
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم  
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -  
 مسافرتش به افغانستان از طریق نهر  
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی  
 به دست ما برسد تا حقیقت و یاد روغ بعضی  
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم  
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد  
 روشن گردد .

# مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند  
 که مثابه (تنی کی) باشند (تنی کی) د  
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن  
 اندام مناسب به مثابه سهول مینی ژوب در آن زمان  
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-  
 تنی کی را یافت و وی اظهار نمود که بری من صرف  
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم  
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند  
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است  
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -  
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه  
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هرمود (سراسری)  
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و شدیدا جنبه  
 اجتماعی دارد .  
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش  
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب  
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .  
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی  
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای  
 ۶۰ بالاخره از (مینک) زانو بالا رفت . دامن های  
 تنی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار  
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب  
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در  
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویسحت های در رابطه  
 است . مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود  
 تنی بیوز مندانه کام میگذاشت در صحنه سیاسی  
 نیز بی بی مینی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

چنین را به مثابه سهول آزادی های خود تلقی میکردند  
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران  
 و مادر کلانهای انجده و دشمنیه های که با های خوبتر  
 در جاده ها به معنایش می گذاشتند به مرکز مینی  
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل  
 میداد کلیسا های کاتولیکی در مورد جدید (دموت -  
 به جنجال بزرگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که  
 در میان مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید  
 (پیداایش) راپ های مکل فرانسوی ارتباط مستقیم  
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .  
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی ر  
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت  
 نعل جدید به عوض مینی ژوب لباس های دراز (کشال)  
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا  
 م آرام داشت از یاد ها فراموش می گردید . بالاخره در  
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه  
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی  
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای  
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز  
 پیداایش آن فراموش کنیم زیرا در سرهای راکه  
 مینی در آن زمان بر وجود می آورد قابل تذکر و جالب  
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در  
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل  
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های  
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی  
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را  
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی  
 ژوب است . . . .

# تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه  
 تا تیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و  
 چی پینتواد بیات تن هغسی زبوی او هنری  
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو  
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی  
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی  
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد  
 اد بیاتوبانندی خیل تا تیرات گزاروی چی  
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی  
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد  
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل  
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم  
 کارارد چاله خوا ؟  
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط  
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی  
 مثلا . داستاد تر ی مینی مقالی چی  
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی  
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه  
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست  
 داستاد روهی کارونه دیرید باملری در دی  
 چی د هغوی د (ادبی خیری) اش  
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد  
 روحی نقدونه د مقالی به شکل تخمینشرو  
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو  
 شاهد یو . زونیز فرهنگی محیط به یوه  
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف  
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی  
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل  
 عادت گر خیدل دی تاسو دافغانستان  
 د لیکوال دایمن د یوسول بصفه  
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت  
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم  
 دی . یعنی داچی دغه تشتت او بیوالی  
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم  
 سوری لانندی نیولی دی . اود سیاست  
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر  
 دلته هره رخ به لری کویوا و سلکونواتمانان  
 نقل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به  
 سایدکولویز بانندی جوونه افغیزی لری . البت  
 داد جنگ لوج او برسد تا تیرات دی چی  
 زونیز تولنه ورسره لاسرا و گریوان ده .  
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره  
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی  
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر د نغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی  
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن  
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی  
 یعنی هم د نغد اوریدلو سویه او هم د نغد  
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به  
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی  
 اهاتت . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری  
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه  
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی  
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغسی  
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت  
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریانندی  
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی  
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگی  
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه  
 هایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده  
 لرم . داخبره مطلق دملی و نه ده . لکه  
 چی زونیز دینتواد داستانی اد بیات د پسر  
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی  
 خوکامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام  
 وروانه روی اونه خیلو لیکواتاروکی لسه  
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی  
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسیند و لکه  
 رحمان بابا چی وای  
 به دکان د نابیناؤ جوهریانو  
 خرهمره لعل و گوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بدقیافه معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر را از خانه کشید.

و از این سرگردانی هر سال چهار سالگی گذشت که من مادر شدیم دخترم بنوشه در قلمرو پرازمهرامس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با ما. بار نوزادار پس گریستم که به نوزاد بفهمانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادرم گفتم پلاطم را از نوزاد بگیرد و مادرم از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزاد به امتحان بگیرم اما میدادم که با رفتن دوباره به خانه نوزاد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانیها و زنا تمام تمام هستی ام عیارت بودند از کتا رجاهی که کله های زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا بی چون من در این شهر جایی برای زنده گی

من حسی بنوشه ام را نتوانستم بودم با خودم بیایوزم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از ساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم بر رسید ((چشمه؟؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده ندهد کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک میکند اگر در جاده ها بسا نی باز گریه میکند بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نشو. برایم جایی بود، رنتم و با و با خانواده اش معرفی شدندم او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهاش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم. زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسرم نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرد.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود او را انگیزه ترس از دوباره به بند نوزاد افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها.

چگونگی زنده گی ام. من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود. یگروز زیبا برایم گفت که استنباط کردم که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سرگشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای یک لحظه ای برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگریدم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و او که چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش. من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زیبا رضایت فکر کرد.

من از آن یکس نسرین شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن ندا شتم جز زمانی که خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد. پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زیا را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: (تو نیتانی که من در زندان هم نفرادم اگر نام اصلیات را بگوئی و یا بگوئی که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگوئی که نامت نسرین است و عروسم استی، ترا خود به قضات آزاد میکنم و به پسرم نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه ای که پناه میبردم دروازه دخولی محبس عمرم بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمرم باز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرین عروس زیا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل پنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگردفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میکرد باز هم در یافتم که فریب زیا را خودم دادم بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خانم برود من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سرم گذشت بودم به آنها گفتم که شوهرم کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زیا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن. پنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زیا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس موفق نشد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکوم ام.

من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند و وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دل به اوسوخت به نامش سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشد).

(من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی حیجان باقی بمانم.

اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش و ادعای بگوید. آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد. نادیه را به حلقوم های دیگر فدا میزند. نشود او را سال آینده بار دیگر با جریم سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزاد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیه را ختم کردم. این قصه انجام نشده است. عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزاد نیوده.

کی میداند بازنده نوزاد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزاد را جشن خواهد گرفت. نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام زوسیبا نه؟! و یادختر که همسایه نوزاد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیه سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فایده ایست از نونه میان

اراسته ها از نسل نسل



فرشته گاه زینیت



# برای شما فال دیده ایم



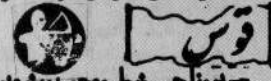
**میزان**

چیزی که موجب ناراحتی شما میگردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما میرسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهد برید.



**عقرب**

شما با حرف های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می سازید وقت که بگذرد که کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روزی زنده گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غمیده و ستان خویش خود داری کنید.



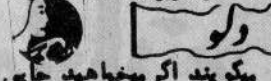
**قوس**

سرد مزاجی شما موجب میشود تا دوستان صمیمی کم داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید میتوانی از آن به خوبی بهره جویید در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را باغذای خانوادگی تان واری صمیمانه نمایید.



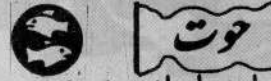
**جدی**

در وجود شما نشانه های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



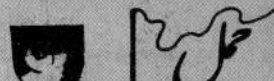
**دلو**

میکنند اگر میخواهید جایی را خسراب سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسوولین آگاه بسپارید. ناراحتی های شما موجب میشود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



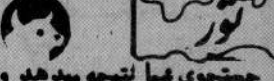
**حوت**

امید وار باشید خبر خوشی به شما میرسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما بیاورد.



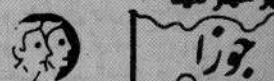
**عمل**

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب میگردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خجسته تر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما میرسد که خیلی خوشحال تان می سازد.



**عمل**

جستجوی شما نتیجه میدهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل میگردید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صبر و استقامت که موجب ناتوانی شما میگردد بهره جویید.



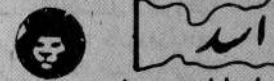
**جوزا**

وسوسه های دل انگیزی شما را مشغول می سازد. تصمیم بگیرید که آیا میتوانی او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کس نتواند توجه نموده خود دار باشید.



**سرتان**

کسانی که شمارا تشویق میکنند میتوانند نتیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای بی دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می افتد که شایان اهمیت است.



**اسد**

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی نی در قلب ها جا باز کنید. میگویند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



**سنبله**

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بهد برند. (۴) شما وقتی خوشحال میشوید که بتوانید اشخاص را بایکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب میداد. نهد که چگونه جمعی را با صحبت های جا لب و متون خود سرگرم سازید. شما آدم های انعطاف پذیر را بر آدم های کله فنق و تک رو ترجیح میدهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و بکندگی رضایت کامل نمیکند که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده اید. شما خیلی خوب میتوانید اطرافیان تان را درک کنید و به ندرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشگین میشوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگردد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوسیت دوستان تان از شما پیشگی بگریزد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم های بهیچوجه مکمل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید.

بهمه در صفحه (۷۱)

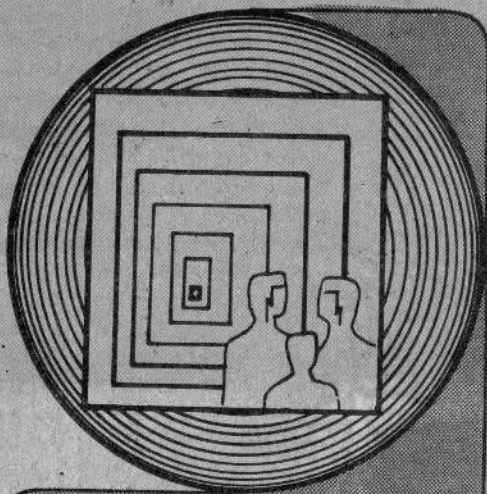


باز کنند جا میخورید به اصطلاح میدان را ترک میکنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی میکنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته های خود را بیان میکنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک میکنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود ستان خود نمیشواید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح میدهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار میکنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه ری از موارد نمیتوانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت میکنید. گاه اتفاق می افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده اید و زحماتی که متحمل شده اید باین توافقی شمارا ترک می کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین میسازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدریست که اکثر فراموش میکنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



## روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده میکنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است.

چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟

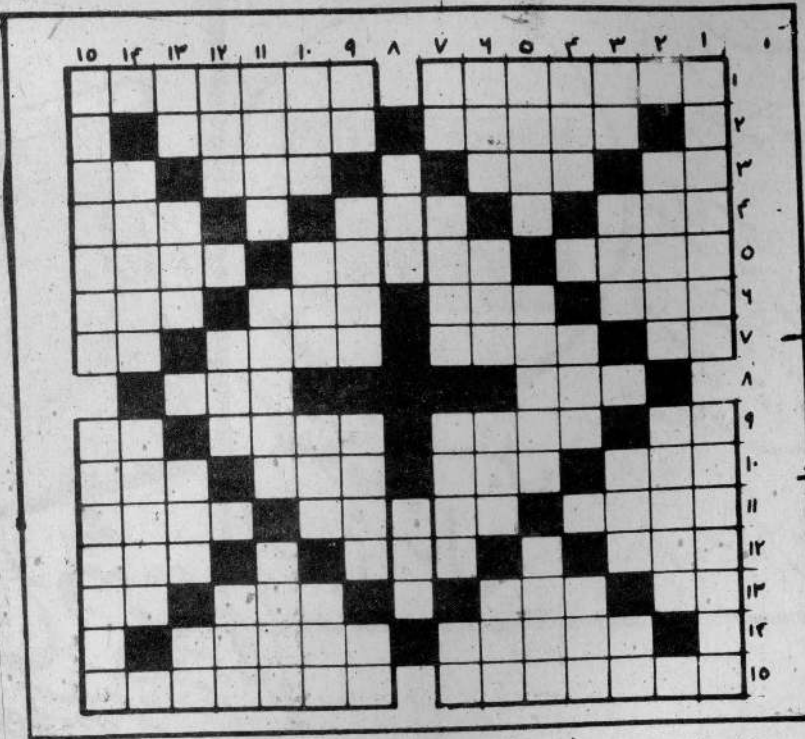
اکثراً شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و میتوانی صحت ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلتی از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر میشوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین میکنید و گاه به آنها حسد میورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابلها به شما توجه داشته باشد هرگز خطاهای او را به رخ نمی کشید. به طور کلی شما خیلی خوب میتوانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید.

(۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



# حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگا به مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولهه برېم، آگنسي هېره محصل لېسه نـ روان خير خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذ رخش بمسعود محصل طب معالجي كابل، زبد صالح، كاره سلجوقي اولهه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولهه زرخونه، منوه ثنا محصل لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سعاد احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذ رخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سهاېي اولهه برېم، شگوه رحيم اولهه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولهه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوور، نايجه افندي اولهه بوري، سان، وحيد ه اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد به احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق جايزه شناخته شدند، خواهشمندم به دفتر مجلتي شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري به اساس فرقه مستشرق جايزه شناخته شدند، خواهشمندم به دفتر مجلتي شريف آورد ه جايزه شانرا تسليم شويده.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چمرانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های زیر در نظر است.  
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه  
 دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان  
 یک بختل شامپوی فامیلی تخمه فروشگان بزرگ افغان

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.  
 کجک که شاعر آن کوست؟  
 شکستن چشم را خیره کند پرتو زیبای تو  
 من و از دورتاشای تا شای تو

- مغزی:
- ۱- آماده گی، توانایی داشتن
  - کاری- از شهر های مذهبی در اروپا.
  - ۲- یکی از سینما ها، یکی از ادیان.
  - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار.
  - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف.
  - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در پشتو - نوعی موز.
  - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع پول - قسمتی از با.
  - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک.
  - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند.
  - ۹- به پشتو - استوار و با بر جا - وقت و هنگام - سنان و پوشیده - اصطلاحی.
  - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده.
  - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام.
  - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک.
  - ۱۳- بودم ((در پشتو)) - جور و ظلم - بر پشت حیوان گذارند - آلات موسیقی.
  - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور



# سراگله‌ی

# پرسش‌ها

بخه از صفحه (۱۶)

# جایان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزام می بایستی به پای برسد و

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند.  
 باگنشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را تا یوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید.  
 بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

وجود او رده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد. به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!  
**شورگتهای جاپانی:**  
 محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیباران اتسی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود موانع مدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همرا با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شدند.  
 بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیایه تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.  
 هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و منظور تخمین می شو که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بیلیون دلار بالغ گردد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسائل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسائل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو ساله موسسه سال گلبهار  
 تان، مهنه عمر بريت كرده  
 مرتلاز سيد  
 گل دوست، عدوس، خنجر، دگر، پوز، تو  
 هر مطايع: زوق خوشما  
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گلفروشي سنبل  
 گلفروشي سال



**عینک فروشی روشن**  
 اگر میخواهید عینک طبی مناسب بخرید عینک فروشی روشن  
 ۲۵ ساله دارد، مرا جویاناب در عینک فروشی روشن  
 شایسته ترین عینک ها طنبر را از مشهورترین کشورها جهان  
 وارد و باز فروش آن نیازمند در عینک فروشی روشن  
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سینه پامیر

# دستاورانت محبت



بهر عزم و شریخی عزم غیره می فروخته اند در مسوولت محبت برگزار  
 نماید. مسوولت محبت، محبت و هر شرطی بجز غیره عزم خوب  
 رعایت شده در همه جا و هر شرطی بر اولی رعایت  
 میباشند مسوولت محبت هم در روز ۲۰ ۱۱ ۲۰  
 با موصوفت محبت در عینک فروشی روشن  
 آدرس: حد اول حاد مهنه عزم بريت تصدیه بجهت مسوولت محبت ۲۵۷۶۶

# رستوران ذنبق طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنبق طلایی همیشه در خانه  
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی  
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایند. رستوران ذنبق طلایی  
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد  
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنبق طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو در سفله المانج

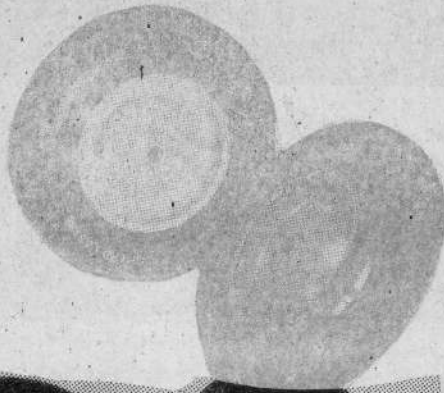
## فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نمایند فروشگاه جواد را یاد بگیرید  
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پفلا، جپر کاو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، تمام  
 پوست زنانه و سیلپر مردانه و بلوز کاو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.  
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

# تایر موتر با اطمینان بیشتر

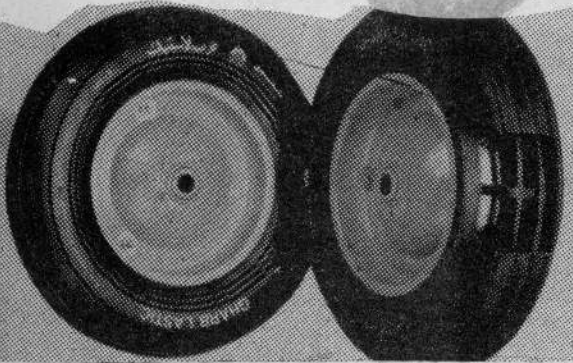


تکلیف خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئید  
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.  
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضخیم کشنده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اینها  
برده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی  
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکرود و کراچی ای حمل نقل امسال و دناشین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهر گیری راحت بشید.

آدرس فروش: - کلل محمد ایل چاه نادریستون - محله ماکیٹ دوکان غلام رشا.  
سالنگ واٹ چلارانی چلانی مرکز سرلی علی محمد عطا دوکان محمد رضا دریا  
تلفون ۳۴۹۸۱



# مسافر بازار کبچہ

اگر قصد سفر دارید  
در بسہای خمیے آرام  
و ستریح ۳۰۳ سفر  
کنید.



بازار کبچہ بخیر بس شمارا  
از کابل به پنجری بسنگان  
و مراد شریف مع الخیر میرساند  
آدرس:  
کابل - ساحه واقفانان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶  
 فیف کابری، گیت ۲۰۰ وصال نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره  
 فردر ساخته و فلجی محکم و غیره، اطور کرایه بد کستر علی شمس کلا  
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلبر واری نماید  
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس های قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷  
 نمایندی ذبیج موزیک در مید و پس میدان مقابل بانک پیل

فبیج  
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتابچی  
 انواع قلمها خود کار و رنگ و صد ها قسم جنس  
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوسه و کون  
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر نشریه بار را  
 به قیمت نازل عرضه میدارد.

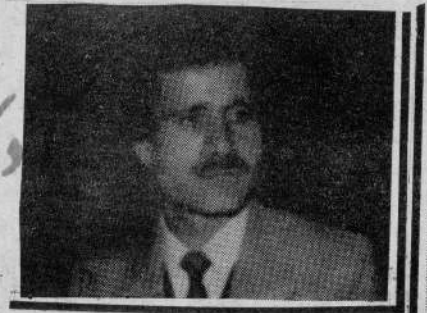
آدرس  
 زلفانخ، ایستگاه متری کولایی  
 پارک

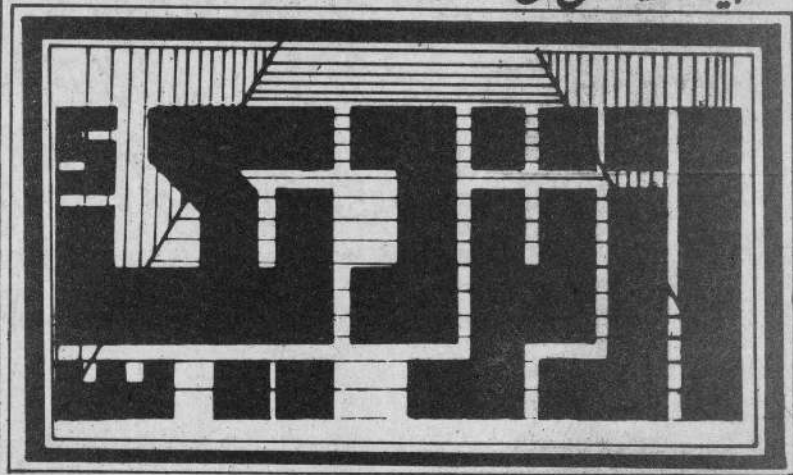
رهنمای در خرید  
 و فروش خانه  
 زمین آپارتمان و موتور

رهنمای مساطات

روح الله تقیری

شهر نو چار راهی حاجی یعقوب  
 متصل مسجد جامع شیرپور  
 تلیفون ۳۲۰۴۹





بر سا زیم.  
 همکار گرامی و حیدالله  
 سلیمان زاده محصل بسو -  
 لیتخنیك كابل!  
 نزد يك بین مطلب (زن از  
 نظر پیشه وران، را همین  
 اکنون میجا بد.  
 (زن از نظر ساعت فروشی)  
 زن همچون ساعتی است که  
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر  
 يك ساعت سی دقیقه  
 میفادند و اگر شو هر مانده  
 شودو ایستاده گردد. با کپ  
 های تاو بالاوی را دو باره  
 کوك میدهند.  
 (زن از نظر گلکار) زن همچون  
 گل ما له ایست که شو هر را  
 مانند گل بر سر خشت میگرد  
 بد.

\* همکار خوب سلما زارا  
 فارغ لیسه آریا تا!  
 در مورد گله های تان باید  
 گفت که می بوط نزدیک بیسن  
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته  
 رسان نیست. ودر مورد سر-  
 کردنی (جسجو کردن بقیه  
 های مطالب) باید گفت، چسی  
 فری میکند همانطور که روزانه  
 از عقب سرویس های که دور  
 تر از ایستگاه منت توقف را  
 بالای منظرین خویش میگرد  
 آزند. سر کر دان میشود بد.  
 یگان و قمت جسجو کردن  
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی  
 نه خواهد بود. از شوخی که  
 بکنیم، میگوئیم تا این  
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

\* همکار خوب فرو زان فروغ  
 حسن زاده فارغ التحصیل  
 لیسه مریم.  
 نزدیک بین یا ماینه اش  
 هر قدر این بفل و آن بفل  
 مطلب (علایم خار جی و خصلت  
 از نظر حکما) رادیده، نه تو-  
 نست بداند که این مطلب  
 چقدر صحت دارد، امید بدم  
 از این جای اقتباس مطالب  
 تا نرا هم شما هم دریگر  
 دوستان و همکاران مجله  
 تذکر دهند. صحتش باشد!!  
 گرامی خورج میرا و ف-  
 وردگی!  
 نزدیک بین وای و لیکه-  
 ولیکه تر خو و سوسی لیکو! ل!  
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!  
 نوشته اید:  
 عشق بزرگتر از آسما زبور  
 شکوه تر از ابدیت است.  
 و نزدیک بین مفر ما بد:  
 عشق اگر بیروز شود (خشو)  
 در قبال دارد.  
 \* همکار خوب مریم عبیدی  
 ومیجا ((منجاقی)) شان  
 چهیرا عبیدی فزده فانا!  
 نزدیک بین نامه های  
 منجاقی تا نرا خوانده و در  
 سوال تان، این جواب را  
 منجاقی کرد!  
 مطالب مجله را جمع به هر  
 هنرمند خارجی کاملاً تر-  
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق  
 مختلف بدست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک  
 راورد سیداو هفته دوه متره متره  
 بی دمجلی در کار کونکو ستا  
 یسی شوی و هم وور سید،  
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس  
 چسی دخیر یلو وو نهو، شکه  
 چسی دخیرو یلو به صورت کی  
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر  
 خبله ستاینه کری ده. ستا  
 سی استعداد دقتی وو دی.  
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!  
 همکار خوب ناچه اسراف  
 محصل یو هنخی اقتصاد!  
 شعر تان رسید، دعا کنید  
 که یک روز بلند آفتاب بی، در  
 صفحات بیکران مجله صفحه  
 شعر جوانان دو باره رایج  
 شود. تشکر، شا عربا شنید!  
 \* محترم فریده شیرزی

\* محترم و هاب را سخ  
 محصل پوهنخی اد بیات!  
 نزدیک بین در مقابل سوال  
 تان میجا بد: بل می شود!!!  
 \* همکار عزیز شیمیا عزیز  
 محصل انستیتوت پولیتخنیك  
 کابل.  
 از اینکه کلام حرفی به جز  
 یک طرح ادبی ندا شنیده  
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا  
 میجا بیم.  
 اگر صد سال بعد از مرگم  
 بیایی و گویم را بشکافی،  
 و اگر قلب خاک نشده باشد  
 خواهی دید که زوی آن نوس-  
 شته شده هنوز دو مستخارم.  
 \* گرامی وودود محمد شاه  
 آشنا دکتری وزارت مامورا

\* همکار عزیز پان سنجیه آریا  
 لطیفی از لیسه لامه شنید!  
 دو کلمه انتقاد در چارونگفت  
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد  
 تان بالای چشم ما! اما .... از  
 گفته های نزدیک بین است که  
 ((زنده که نمود دمم به زور  
 دم)) نامه ما زیاد است و  
 امکان نشر جواب همه، کم  
 تشکر آشتی با شنید!  
 \* دوست عزیز صاحب الله  
 دو سنتار محصل یو هنخی طب  
 نظامی!  
 سلام های شیر گرم تان را  
 میبیم، ولی انفسوس  
 که دو پنجا نیز بر چای برق  
 منتظاً وجود دارد. لذا از  
 جوش کردن آن معذرت نزدیک  
 بین را پذیرا شو بد. و اما  
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر  
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم  
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه  
 نصب نماید.  
 \* همکار عزیز فرید احمد  
 از مکتب تخنیک حرفی سیر  
 چارده!  
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد  
 خوان)) مجله سیر دیدیم.  
 تشکر!

از او سال فکاهی کل تکراری  
 تان تشکر میکنیم.  
 \* محترم بزرگ صاحب فارغ  
 لیسه خیر خا نه!  
 نزدیک بین بر سنبهای تان  
 را همین لحظه میجا بدم.  
 س: آیا تنها بی برای  
 جوا نان قیامت است؟  
 ج: برای جوا تان چی که  
 برای بیرون هم قیامت است.  
 س: در زمانه های گذشته  
 زنها، مرد هارا سر تاج خود  
 میدادند - اما حالا چرا  
 محتاج خود میدادند -  
 ج: فرموده شما به جاست  
 ولی در نظر داشته باشید که  
 (تاج) همان تاج است. چیدر  
 آغازان (صح) بیاید و چسی  
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک  
 بین وراز دار باشی کیبای  
 هستند یا بد بگویم که رازدار  
 باشی پادشاه به خیر سابق  
 همکار نزدیک بین بود که  
 فعلاً دو شش از یار نامها  
 سبک شده و در جسر کیش  
 محترم دور بین نشسته نامه  
 های همکاران دو دور از مرکز  
 را میجو بد و نزدیک بین هم  
 عبارت از خودش میبا شد.  
 به امید آن که قناعت کرده  
 باشید.  
 \* محترم غلام نبی سرود نوی  
 از لیسه انصاری!  
 باو حید صاحب بری در همین  
 او اثر مصاحبه بی انجام داده  
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار هم برای کسی مصاحبه  
 نمیکنیم، شما هم فکاهیات  
 تکراری نه فرستید. خلاص  
 دنیا گل و گلزار است. از شما  
 همکاران گل، یکچمن تشکر.  
 دوست و همکار فایمی مجله  
 عشق المصطفی زاده از بلقیس  
 نزدیک بین در مورد مطلب  
 تان ((علا مات عشق)) میفر-  
 ما بد: ای برادر، درین زمانه  
 سر چیه بدون آنکه ماعلا مات  
 عشق را نشر کنیم، هر طفل  
 وهر آدم حسن میبا ند که عل-  
 شق شده است.  
 همکار خوب مجله موشن  
 کولری.  
 نامه مفضل و صه جانیه  
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

\* دوستدار مجله معبد یف  
 آسین هموش محصل پوهنخی  
 ادبیات.  
 نزدیک بین با خاوشی  
 نامه تا نرا که در پیشا نیسی  
 نوشته بودید ((به لحاظندا  
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-  
 ست به خاطر همین لوجه  
 نامه تان هر نوع مطلبی که  
 نوشته اید، بجا بد. ولی  
 انفسوس که برای چاپ چیزی  
 نیافت. منتظر نامه های چیز  
 دار تان هستیم.  
 همکاران صمیمی فاطمه  
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر  
 خانه.  
 نزدیک بین در قسمت  
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

\* محترم غلام نبی سرود نوی  
 از لیسه حبیبیه!  
 نزدیک بین میفر ما بد:  
 پس خلاص، مساله حل است  
 وقتی از دوستان نزدیک همنه  
 منته مورد نظر تان هستیم،  
 از خود ایشان بوسیده کماز  
 کلام ملیت نشر یافت دارند.  
 تشکر!

### حکامان همیشه می نازیدند زودین، ششیل زودین و تیمور- شاه زودین!

زودیک بین میگوید. در مورد یوسته که شما معلومات خواسته اید. اینس چا تب صرف همین قهرمیدام که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به اسسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام زودین بنامید.

### محترم فریبا اما زنده مصلحتی که به معلم سید جمال الدین

در این محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند اعمالی نان را با زار سیاه و الا قاپیده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نماند نان را بخواید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسوس است.

همچنان نامه زود رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکامان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

### حکامان دانا فریبا فروغ از ده دانا.

زودیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا بنامید.

### محترم منجوب به آرزو گو- هستای فریبا فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (امکار دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند بنامید. منتظر مطالب بلا منتی - بیچ نان هستیم!

### حکام محترم فر زانه فایق از لیس ملائی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنان شده است مطالب نان را بخوانید. از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن. دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

### دوسته افران مجله میلای حنیفی - فاطمه حنیفی و علیغلام لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

### حکام با سلیقه محمد عباس

### سعادت فر لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کلوبرک نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چار بار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

### احمد جوی پد حنیفی از لیسه عیسا لیبور شید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و تحسیر انتخابی نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهم. لایس بنامید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بنامید. با آن کیاب و جلی بفرستد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان نیست. هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گفت. با امید باشید!

صفیه امیری شریفه - شماری و اینسه جان. ششامه صن گله. شماری فر ستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم صن گله میگوید: افسوس افسوس.

### همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

زودیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید واریشاید. شاه پیروی مسکین کار مند لیس خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

فروزان جا هد محصل بود. لیشیک کا بل و مدیره از لیس ملائی. ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

### حکام دانا فریبا لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شمارا هم به مانند مادر ها لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم. نگاهت کردیم - همه انتباه من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم.

### هما افسوس که نگاهت... حکام خوب عاشق الله - حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکام حد خشم دوستان را کم و

### دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدقه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

محترم د پیلوم انجیرو... ماجلی معلم دو حوربی - بنو نگی پلخ. از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکامان ما قابل نشر نبود - ما آنرا دو باره بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چار ساعت فعال است که گفته اید

سوم - از امکان یک هنرمند در دست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

### دوسته افران مجله زودینه امید ما پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه ها هر قیه مرادی. این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکام دایمی بنامید. و اینهم مطلب نان:

زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است.

خوران گرچه خفته در جوارم حکام با جرات ... البته به گفته خود شان. امید - حسن و حفت. مطلب نان با روحیه مجله چنانکه بازو خیه آدرس مجله هم بران نبود از اینکه یکی از حکامان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیوانات مستقیم روحیه نان عالی باد!



## نامه های از ولایات



# به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به  
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.  
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست، تیفون: ۲۰۵۰۹  
نمایندگی: دکان پخش، کوچه دست، تیفون: ۲۳۶۲۹، طبرستان، دکان شهر دویلی



با غذاهای لذیذ از  
مهمانان پذیرایی  
مینمایید

## پایه رستوران

می‌نشیند و شیشو خورش تا ۱۵ در رستوران پایه که در بهترین  
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.  
پایه رستوران، با غذاهای متنوع و شراب‌های گوناگون  
تلفیه‌ها را به شما عرضه می‌کند.  
بهترین پایه رستوران، همه روزها از ساعت ۲۰-۱۱  
بسیار حرفه‌ای و با کادری مجرب در خدمت همیشه‌یار شماست.  
کد رستوران: ۲۰۵۰۹

# یکبار دیگر جایزه های بزرگ فقط با خرید یک یا چند جوره بوت ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوتک ساخت وطن و بوتک خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود

نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

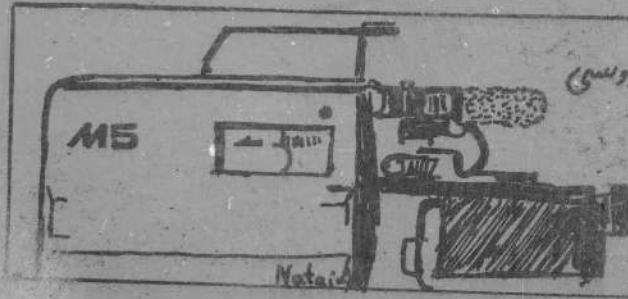
جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوتکهای داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی  
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد  
آدرس: شعبه الکتریک  
جاده نادریشنون  
تلفون ۲۳۵۴۷

## آریان ویدیو

ACKU  
 مدل  
 DS  
 350  
 22س  
 ۰۴۱۰۲



# یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از مناسبت های روزانه و  
 بهترین قیمت ها در وقت های مشخصه

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین  
 قیمت آفریده

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**